

بمكنته ودر مقام منته
الله اليف من لينا وهد اليقين

الحمد لله على احسانه كسبحه نادر الوجود مؤلفه ريس المحققين مولانا شاه عبدالعزیز محدث دہلوی مسیحی

عجائب
اصول

تصحیح تام و تنقیح مالاکلام حسب ایماي جناب مولانا حافظ محمد عبد الواحد سلمه الصمد ۱۳۸۰ھ

مطبع دارالکتاب
رض مجتبی وایة مطبوعہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَكَفَى وَسَلَّمَ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ خُصُوصًا عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا
 مُحَمَّدِنَا الْمَجْتَبِيِّ وَالْاَبِ بَدْرِ الدُّجَىٰ وَوَكَيْبِ نَجْمِ الْهُدَىٰ اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ رِسَالَاتِ السَّيِّدِ الرَّحْمٰنِ
 وَعِجَالَاتِ نَافِعَةٍ دَرَفُوْا مَدَّ مُتَعَلِّقَةٌ بِعِلْمِ حَدِيثِ كَمَا بَاعَثَتْ بِرِثْرِبْرَانِ شَوْقِ وَخَوَاشِشِ بَرَادِ عَلِيٍّ اَثَرِ
 جَامِعِ الْمُنَاقِبِ وَالْمَقَاصِرِ نُوْرٍ حَدِيقَةِ سِيَاسَتِ سَيِّدِ الْقُرْدَيْنِ الْاَكْبَرِ اسْتَرْزَقَهُ اللهُ سَيِّا وَهَ الْاَلْبَيْنِ
 وَسَعَاوَةَ النَّشَاتَيْنِ دَرِيْنِ اَيَّامِ وَاَعْيَةِ اِسْتِقَالِ بَابِ عِلْمِ شَرِيفِ وَفَنِ مَنِيْفِ دَرِ خَاطِرِ
 عَاطِرِ الشَّيْثَانِ تَمَكَّنَ وَرَسُوْخِ پَيْدَا كَرُوْهٍ وَاَزِيْنِ هَيْجْدَانِ مَحْفَلِ اِفَادَةٍ وَاِسْتِفَادَةٍ بِنَا جِسْرِ نَخْتِ
 كَمَا دَارَنَدُوْرٍ خَوَاسْتِ اِجَازَتِ اِيْنِ كَارِ وَاَعَانَتِ دَرِ تَحْمَلِ اِيْنِ بَارِ فَرِ مَوْدُوْهِ اِنَّدِ كَلِمِ اِنَّ اللّٰهَ فِي
 اَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ لَا فِتْرَةَ ضُوْا هَا تَعْرِضُهَا لِنَفْحَاتِ اللّٰهِ بِرَحْمَتِهِ اِنَّ مَتَعَلِّقَاتِ اِيْنِ
 صِنَاعَتِ عَلِيَّا بَقِيْدِ قَلَمِ اَوْرُوْدَةٍ وَاَبْقِيْرِ رَابِزِ مَطْبِيعَةِ زَكِيَّةٍ قَمْرِيَّةٍ سَنِيَّةٍ بَرَادِ مَوْصُوْفِ سَبْرُوْدَةٍ كَمَا بَقِيْدَةُ تَعَالَى

در دکای فطرت و صفای طبیعت و انتقال ذهن در درجه علیا و مرتبه قصوی واقع اند چنانچه
 تصانیف نظمی و تشریحی ایشان شاهد عدل برین دعوی و گواه صادق برین مدعی است امید است
 از حضرت باری تعالی شانه و عزت برانه آنست که اگر مضامین این رساله را کسی نصب العین خود
 سازد و در فنون حدیث خوض نماید از غلط و خطا مأمون از تصحیف و تحریف مصئون باشد
 و در تصحیف و تضعیف معیاری درست بدست داشته باشد **وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ**
وَهُوَ حَسْبِي وَوَعْدُ الْوَكِيلِ **فصل اول** در ذکر فوائد و غایات علم حدیث که موجب مزید
 شوق طالب و محرک طلب راغب تواند بود و در بیان شرط خوض درین علم پوشیده نماند که علم
 حدیث شرفی دارد که هیچ علم بمثابه آن نمیتواند رسید زیرا که علم قرآن و عقائد اسلام و احکام
 شریعت و قواعد طریقت همه موقوف بر بیان پیغمبر است علیه الصلوٰة والسلام و کشفیات
 و عقلیات را تا باین میزان نشنجد و برین معیار نزنند قابل اعتماد و محل اعتبار نمیتواند بود
 پس این علم بمنزله صرافی است که ناقد جواب هر و نقود و جمیع علوم است از وجوه تفاسیر و اوله
 احکام و ماخذ عقائد اسلام و طرق سلوک الی الله آنچه در نقد این صراف کامل المعیار برآمد
 قابل ترویج و اوست و تواند شد و آنچه ناسر ه شد مردود و موطر و پس حکم این نافذ است بر جمیع علوم
 و مینی و اتباع جناب رسالت پناه که سرمایه سعادت و دجهانی و پیرایه حیات جاودانی
 است البتّه باین علم است و اگر به نظر تامل و امعان دیده شود هر علم را خاصتی است
 که نفس انسانی بمزادلت آن علم کیفیت از کیفیات نیک یا بد بهم میرساند و مزادلت این علم
 شخص را معنی صحابیه می بخشد زیرا که در حقیقت معنی صحابیه اطلاع بر جزئیات احوال رسول
 است و مشاهده او ضاع آنجناب در عبادات و در عادات و این معنی در صورت بعد زمان
 در مدد که و خیال شخص نبوی متکلم و را سخ پیشود که حکم مشاهده دارد و اشاره همین معنی کرده است

انکه گفته شد هر اهل الحدیث هموا اهل النبی وان لم یصحوا نفساً
 انفاً صحبوا + وقال الامام الهمام محمد بن علی بن الحسین علیہ وعلی ابائہ
 السلام من فقه الرجل بصیرتہ بلحدیث او فطنتہ بالحدیث و ہر گاہ این از قبیل
 خیر است و آنچه بحمل الصدق و الکذب پس لازم آمد در تحصیل این علم از دو چیز یکی ملاحظہ حال
 رواة دوم احتیاط عظیم در فهم معانی آن زیرا کہ اگر در امر اول مسأله رود کاذب با صادق
 ملتبس شود و اگر در امر ثانی احتیاط نباشد مراد با غیر مراد مشتبه گردد و علی التقدرین
 فائده کہ ازین علم متوقع است میسر نگردد و بلکه ضد آن فائده بحصول انجامد و موجب ضلال و
 اضلال باشد و معاذ اللہ من ذلک پس درین دو امر سخن کردن ضروراً و امر اول یعنی ملاحظہ
 حال رواة مخبرین در صدر اول یعنی از زمان تابعین و تبع تابعین تا زمان بخاری و مسلم
 رنگی دیگر داشت کہ از حال رجال ہر شہر و ہر زمان بحث و تفتیش میکردند و ہر کہ بوی از بی دینتی
 و کذب و سوء حفظ می شنیدند حدیث او را قبول نمیکردند و ایندو را حوال رجال و فاقتر مبسوط
 و کتب مضبوط نوشته اند و درین زمان رنگ دیگر دارد حال کتبی کہ مجرب برای صحاح اند بعد
 از ان کتابہائی کہ قابل اعتبار اند جدا باید دانست بعد از ان کتابہائی کہ واجب الرواۃ
 اند علیحدہ باید داشت تا در ورطہ تخلیط واقع نشوند و اکثر متاخرین محدثین را این تمیز و ترتیب
 از دست رفته ناچار در بعضی مسائل خلاف جمہور سلف کرده اند و با خاوشی کہ در کتب غیر معتبرہ
 یافتہ اند تسک جتہ اند درین حال نقل عبارت حضرت والد ماجد قدس سرہ نمایم تا مراتب
 کتب احادیث بترتیب واضح گرد و ایشان میفرمایند باید دانست کہ کتب احادیث
 باعتبار صحت و شہرت و قبول بر چند طبقہ میشوند و مراد ما از صحت آنست کہ مصنف التزام
 کند از ادا حدیث صحیحہ یا حسنہ و غیر آن در اینجا وارد نکند مگر مقرون بہ بیان حال آن از

تعمیر در اصل
 سنی مذکور
 غالب است و او
 اشباع بر است
 وزن شش در آن
 زیادہ نموده شد
 مساحت
 کسودن
 تنبوت
 قبول
 حوال تمام الضبط
 استند
 باشد در حلال
 و در شاہ ۱۲
 آنکہ نقل و
 عادل باشد و
 متصل السند
 باشد و معلوم
 نباشد لیکن ضعیف
 الضبط باشد ۱۲
 مولوی ظفر الدین
 قاضی ۱۲

ضعف و غرابت و علت و شد و ذریه که ایراد ضعیف و غریب و معلول با بیان حال آن
 قدح نمیکند و مراد ما از شهرت آنست که اهل حدیث طبقه بعد طبقه بان کتاب مشغول شوند
 به طریق روایت و ضبط مشکل در تخریج احادیث آن تا هیچ چیز از آن غیر مبین نماند و مراد
 ما از قبول آنست که نقاد حدیث آن کتاب را اثبات کنند و بران اعتراض نکنند و حکم
 صاحب کتاب را در بیان حال احادیث آن کتاب تصویب و تقریر نمایند و فقها بان
 احادیث تمسک نمایند بی اختلاف و بی انکار پس طبقه اولی از کتب حدیث
 سه کتاب اند موطا صحیح بخاری صحیح مسلم و قاضی عیاض کتاب مشارق الانوار برای
 شرح این هر سه کتاب مخصوص نوشته و این مشارق الانوار غیر مشارق انوار صنعانی است که احادیث
 صحیحین در آن بحدف اسناد و قصور جمع نموده بالجمله برای ضبط و شرح این هر سه
 کتاب مشارق الانوار قاضی عیاض کافی و شافی است و نسبت درین هر سه کتاب آنست
 که موطا گویا اصل و ام صحیحین است و در کمال شهرت رسیده هر کس از علمای عصر امام مالک
 موطا را روایت کرده اند مثل شافعی و امام محمد و یحیی بن یحیی و یحیی بن یحیی و یحیی بن یحیی این
 بکیر و ابو مصعب و تعنی و عدالت و ضبط رجال این کتاب مجمع علیه است و در مدینه و مکه و عراق
 و شام و یمن و مصر و مغرب و مشرق مشهور شده و بنای فقهای امصار بر آنست و در زمان امام مالک
 و بعد از زمان ایشان نیز علماء در تخریج موطا و ذکر متابعات و شواهد احادیث آن سعی بلیغ نمودند
 و در شرح غریب و ضبط مشکلات و بیان فقه و سایر وجه بیان آنقدر اهتمام نمودند که زیاده
 بران متصور نیست و صحیح بخاری و صحیح مسلم هر چند در ضبط و کثرت احادیث و چند موطا باشند
 لیکن طریق روایت احادیث و تمیز رجال و راه اعتبار و استنباط از موطا آموخته اند و معینا
 این هر دو کتاب نیز مخدوم طو الف نام و جمیع علمای اسلام اندوخته مستخرجات برای اینها نوشته اند

در کتب عامه از تفسیر
 فاشه راوی اوی
 شوز ۱۲
 فی علة واصطلاحا
 ما فی علة ضعفه تا قیاس
 و موعی رای
 بعض اهل الحدیث مالک
 الحفظ الانوار
 فی جمیع حالات
 صحیح ابن حبان
 پس صحیح است دارد
 مثلاً التزام
 بکلیت است
 سترک عالم شکر التمسک
 و شهرت هم دارد
 یکن قول ندارد زیرا
 که تفسیر و دیگر نقاد علم
 اورا هم
 اند منبرم
 تعنی نام جردتین
 سکه کذابی افانوس
 ۱ مولوی ظفر الدین
 قلع عقی عنده
 بدو

مثل اسماعیلی و ابو عوانه و طائفه متصدی شرح غریب ضبط مشکل و بیان قصه و احوال رواة آنها باشد
اندو در شهرت و تلقی بالقبول بدرجه علیا رسیده اند صاحب جامع الاصول از فربری نقل کرده است که
صحیح بخاری را از بخاری بلا واسطه نود و نه بار کس سماع دارند غلص کلام آنکه احادیث این هر سه
کتاب اصح الاحادیث اند اگر چه بعضی احادیث این هر سه کتاب صحیح ترا از بعضی باشد و اگر به نظر
تفحص دیده شود احادیث مرفوعه موطا غالباً در صحیح بخاری موجود اند پس صحیح بخاری مشتمل است
بر موطا باعتبار احادیث مرفوعه آری آثار صحابه تابعین در موطا زیاد است پس این هر سه
کتاب را در طبقه اولی باید داشت و طبقه ثانیه احادیثی که درین هر سه صفت بدرجه احادیث
صحیحین نرسیده اند لیکن قریب صحیح اندورین صفات و آن حدیث جامع ترمذی و سنن ابوداؤد
و سنن نسائی است که مصنفان این کتب مشهور و معروف اند بوثوق و عدالت و حفظ و ضبط و تجرد
فنون حدیث و درین کتابها به تساهل و تسلیح راضی نشده اند و حال حدیث و علت آنرا بقدر امکان
بیان نموده اند و لهذا فیما بین علمای اسلام شهرت یافته اند این شش کتاب را صحاح شسته نامند
و این الاثیر در جامع الاصول احادیث این شش کتاب را جمع نموده و شرح غریب و ضبط مشکلات و ممالک
رجال و دیگر متعلقات آنها را بیان کرده پس کتاب جامع الاصول گویش این شش کتاب است چنانچه مشرق
الانوار شرح آن است صاحب جامع الاصول ابن ماجه را در صحاح عدد ذکر کرده بلکه موطا ششم قرار داده و الحق
لیکن حضرت والد قدس الله سره می فرماید که سنن امام احمد نزد فقیر ازین طبقه ثانیه است و وی اصل
است در معرفت صحیح از سقیم و بوی شناخته میشود حدیثی که آنرا اصل هست از آنچه او را اصل نیست
مگر آنکه در سنن امام احمد احادیث ضعیف بسیار اند که حال آنرا بیان نکرده اما ضعیفی که در دست
ازان احادیث که متاخرین تصحیح آنها می کنند بهتر بنمایند و علمای حدیث و فقه آنرا پیشوای خود ساخته
اند و بحقیقت رکن عظم است در فن حدیث و همچنین سنن ابن ماجه را نیز درین طبقه میتوان شمرد

ہر چیز بعضی احادیث ان درغایت ضعف اند و طبقہ ثالثہ احادیثی کہ جماعہ از علمائے متقدمین
 پر زمان بخاری و مسلم یا معاصرین انہا یا لاحقین بآنها در تصانیف خود روایت کرده اند و التزام
 صحبت نموده و کتب آنها در شہرت و قبول در مرتبہ طبقہ اولی و ثانیہ نرسیده ہر چند مصنفین آن
 کتب موصوف بودند بہ تبحر در علوم حدیث و وثوق و عدالت و ضبط و احادیث صحیح و حسن و ضعیف
 بلکہ مشہم بالوضع نیز در ان کتب یافتہ میشود و رجال آن کتب بعضی موصوف بعدالت اند و بعضی
 مستور و بعضی مجہول و اکثر ان احادیث معمول بہ نزد فقہان شدہ اند بلکہ جماع برخلاف آنها
 گشتہ و درین کتب ہم تفاضل و تفاوت است بعضی اقوی من بعضی آسامی آن کتب نسبت
 مستد شافعی سنن ابن ماجہ مستدراری مستدرابی علی موصلی مصنف عبدالرزاق مصنف ابوبکر
 بن ابی شیبہ مستدر عبد بن حمید مستدرابی داؤد طیالسی سنن دارقطنی صحیح ابن حبان مستدرک حاکم
 کتب بیہقی کتب طحاوی تصانیف طبرانی و طبقہ رابعہ احادیثی کہ نام و نشان آنها در قرون
 سابقہ معلوم نبود و متاخران انرا روایت کرده اند پس حال آنها از دوشق خالی نیست یا سلف
 تفحص کردند و آنها را اصلی نیافتہ اند تا مشغول بروایت آنها می شدند یا یافتند و در ان قدمی
 و علتی دیدند کہ باعث شد ہمہ آنها را بر ترک روایت آنها و علی کل تقدیر این احادیث قابل
 اعتماد نیستند کہ در اثبات عقیدہ یا عملی یا تنہا تسک کرده شود و لنعم ما قال بعض الشیوخ
 فی امثال ہذا اشعر فان کنت لا تدعی فتک مصیبتہ و ان کنت تدعی
 فالصیبتہ اعظم و این قسم احادیث را بسیاری از محدثین دہ است و بچہ کثرت طرق
 این احادیث کہ درین قسم کتب موجود اند مغرور شدہ حکم بتواتر آنها نموده و در مقام قطع یقین
 بدان تسک جستہ برخلاف احادیث طبقات اولی و ثانیہ و ثالثہ مذہبی بر آورده اند و درین قسم
 احادیث کتب بسیار مصنفہ شدہ اند برخی را بشماریم کتاب الضعفاء لابن حبان و تصانیف الحاکم

انف طبیبہ
 نصیب الارول و النبی
 جلالی و
 ایضا نظر ابوالقاسم
 سلیمان احمدی

کتاب الضعفا للعقيلي کتاب الکامل لابن ابی عدی تصانیف ابن مردويه تصانیف خطیب
 تصانیف ابن شاپور تفسیر ابن جریر فردوس و لمی بلکه سائر تصانیف او تصانیف ابی نعیم
 تصانیف جوزقانی تصانیف ابن عساکر تصانیف ابوالشیخ تصانیف ابن بخار و مثبتیر مساهله
 و وضع احادیث و ریاب مناقب مثالب و در تفسیر و بیان اسباب نمول و در باب تاریخ
 و ذکر احوال بنی اسرائیل و قصص انبیاء سابقین و ذکر بلدان اطعمه و اشربه و حیوانات واقع
 شده و در طب و رقی و عزام و دعوات و ثواب و نوافل نیز این حادثه رو داده ابن الجوزی در
 موضوعات خود غالب این احادیث مجروح و مطعون ساخته دلایل وضع و کذب آنها را مبرهن نموده
 کتاب تنزیه الشریعه در وقع غامده این احادیث کافی است و اکثر مسائل نادره مثل سلام ابوبن
 انحضرت صلی الله علیه و سلم و روایات مسح الرجلین از ابن عباس و امثال این نوادر از همین کتاب
 می بر آید و بایه تصانیف شیخ جلال الدین سیوطی در رسائل و نوادر خود همین کتابها است
 و اشتغال به احادیث این کتب و استنباط احکام از آنها لاطائل می نمایند و مع هذا اگر
 کسی را رغبت تحقیق این کتب باشد میزان الضعفا مذہبی و لسان المیزان ابن حجر
 عسقلانی برای احوال رجال این کتب بکارش می آید و برای شرح عزیز و توجیہات
 عبارات آن کتاب مجمع البحار شیخ محمد طاهر بوسره گجراتی معنی است از جمیع سواد چون
 ترتیب کتب حدیث معلوم شد و طبقه اعلی دین باب مؤطا و صحیحین قرار یافت لابد
 بیشتر اهتمام به تحقیق این هر سه کتاب باید فرمود و بعد از آن به بقیه صحاح سه گانه باید
 پرداخت و ظن غالب آنست که بعد از تحقیق مؤطا و صحیحین در تحقیق بقیه صحاح سه گانه
 و وثقت کار مفروض عننی می شود و قدر قلیل باقی می ماند لهذا بر فوائد متعلقه باین هر سه
 کتاب کلام را منحصراً ساخته شد **فصل** در ضبط بعضی

بلده
 بهمان اثر
 بن جبران
 اسمعيل بن عبد الله
 كنيته ابو محمد
 واليها شيخنا
 له اقامه
 بعبقري
 جلال الدين
 سيوطي
 است
 افندي

Marfat.com

اسمار قاعله انيست که هر جا در کتب حدیث شریف لفظ سلام بیاید آنرا به تشدید
لام باید خواند مگر پنج جا اول نام پدر عبداللہ بن سلام کہ صحابی است و از اخبار یہود
بشرف ایمان مشرف و بدخول جنت بشتر شد و دوم پدر محمد بن سلام بیکندی کہ شیخ
بخاری است و بیکدی بکسر بای موعده و سکون یای تحتیہ مثل تاشکنذ نام دیوی است
از توابع بخارا سوم سلام بن محمد ناہض المقدسی و این شخص را در صحاح ستہ ذکر نیست
از وی حافظ ابوطالب و طبرانی روایت دارد و نام او سلامہ یاد کرده است چهارم
حد محمد عبدالوہاب بن سلام مغربی معتزلی و این ہم در رواة صحاح ستہ نیست پنجم
سلام بن ابی الحقیق کہ یہودی بود در غایت عداوت و عناد و ذکر شرارت
و فساد او در احادیث بسیار است نام این پنج کس را بہ تخفیف باید خواند و سواری
این پنج کس بہ تشدید **قاعله** عمار ہر جا کہ باشد بضم عین مہملہ است
اما نام پدر ابی بن عمارہ کہ صحابی است کہ بکسر است **قاعله** کریم ہر جا
کہ بفتح کاف است در قبیلہ خزاعہ و بضم کاف است بتصغیر در قبیلہ عبد الشمس
یعنی در نسب کسی کہ این نام دارد و نظر باید کرد اگر خزاعی است بفتح کاف است
و اگر عیشمی است مصغر باید خواند **قاعله** حرام اگر صاحب این نام قریشی
است بہ زای یعنی معجمہ و کسر حائی مہملہ باید خواند و اگر انصاری است بفتح حائی
مہملہ و فتح زای یعنی مہملہ باید خواند **قاعله** غسل ہر جا بکسر عین و سکون مہملتین
است مگر غسل بن ذکوان الاخباری البصری کہ بفتح عین و سین است لیکن
ذکور این شخص در صحیحین نیست **قاعله** غنام ہر جا کہ باشد بفتح غین معجمہ و
تشدید لوزن است الاعشام بن علی العامری الکوفی کہ فتح عین مہملہ و تشدید مثلثہ است

قاعله عابد
بن قتیق بامر
رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم از اناموس
کذا قالہ
الصغانی فی کتابہ
تفسیر
عن ابن کثیر
ابن الصلاح
در بیان مہملتین
باید خواند
عشام بن علی
الکوفی
مؤخر

و از قبیل اول است غنم بن اوس صحابی بدری **قاعدہ** ثمیر ہر جا تصغیر قمر است
 و نام مسرد است الا تمیر نام زن مسروق بن الاعدع کہ دختر عمر و است
 آنرا بروزن کطویل باید خواند **قاعدہ** مسور ہر جا بوزن مضرب اسم الہ است
 الا دو کس یکی از آنها مسور بن یزید صحابی دوم مسور بن عبد الملک الیربوعی این
 ہر دو را بوزن محمد باید خواند **فائدہ** در بعضی نسبتہا **قاعدہ** ہر جا کہ
 لفظ جمال واقع شود بحجیم است الا پد موسی بن ہارون الجمال کہ بجائے
 مہملہ است **قاعدہ** عیشی باین صورت اگر در اسناد و بصریان واقع شود
 عیشی باید خواند نسبت بہ عیش خدمت و اگر در اسناد کوفیان واقع شود
 عیسی خواندہ شود بای موحده و سین مہملہ و اگر در اسناد شامیان است عیشی
 باید خواند یعنی بجای بای موحده نون باشد و از لطائف این فن آنست کہ بعضی
 جا ہا اگر تصحیف لفظی واقع شود غلطی شود بہر صورت کہ خوانند و است مثل
 عیشی بن ابی عیسی الحباط و مسلم حباط کہ اگر این ہر دو را حنط خوانند نسبت
 بہ حنط فروشی است و اگر حباط خوانند نسبت بہ حبط فروشی است و حبط بفتح
 حای مہملہ و بای موحده و در آخر طای مہملہ برگ مغیلان است کہ برای چاردا
 ذخیرہ میکنند و میفروشند و اگر خیاط خوانند نسبت بہ صنعت خیاطت
 یعنی دوختن است و این ہر دو کس ہر سہ پیشہ داشتہ اند یکی را بعد دیگری
 اختیار کردہ اند لیکن اشہر در اول حنط نسبت بہ حنط فروشی یعنی گندم فروشی
 است و اشہر در ثانی حباط است نسبت بہ حبط فروشی **فائدہ** دیگر
 در بعضی اسماء در موطا و صحیحین ہر جا این صورت واقع شود بسیار پس

غنم بن اوس صحابی بدری
 قاعدہ
 عبد الغنی از کان
 ہارون بن عبد
 یزید از علمائے کوفی

ہر دو زن و مہنی چاردا است ۱۲ بریان۔

بتقدیم تختیہ بر سین مہملہ باید خواند الا نام پدر محمد بن بشار کہ بای موحده و شین
 معجمہ دارد و این شخص استاد بخاری و مسلم است و ہر جا در موطا و صحیحین لفظ بشر
 واقع شود بکسر بای موحده و شین معجمہ باید خواند الا چہا کس کہ بضم موحده و
 سین مہملہ اند عبد اللہ بن بسر صحابی بسر بن سعید بسر بن عبد اللہ حضرتی بسر بن محجن و
 ہر جا درین کتب ثلثہ لفظ بشر واقع شود ہر وزن طویل از بشارت کہ بمعنی خبر
 خوش است باید خواند الا چہا کس کہ بصیغہ تصغیر اند و کس شین معجمہ بشر بن
 کعب عدوی و بشر بن یسار و دو بسین مہملہ شخصی است کہ اورا بضم بای تختیہ
 باید خواند بسر بن عمرو و دیگری را بنون مضمومہ بخوانند و آن پدر قطن بن نسیر
 است **قاعلہ** صورت یزید ہر جا بصیغہ مضارع معروف غائب از
 زیادہ است الا سہ کس برید بن عبد اللہ بن ابی بردہ کہ بضم بای موحده
 و رای مہملہ مفتوحہ است تصغیر برد بمعنی رالیہ و نام محمد بن عمرہ بن البرند
 کہ بکسر موحده و رای مہملہ و نون ساکنہ است و بعضی ہر دو را فتح خوانند و نام جد
 علی بن ہاشم بن البرید کہ بفتح بای موحده و کسر رای و بای تختیہ است -
قاعلہ ہر جا لفظ بر او واقع شود تخفیف باید خواند و فتح بای موحده باید
 و النسبت مگر دو کس ابو العالیۃ البراء و ابو معشر البراء کہ بفتح بای و تشدید رای
 است **قاعلہ** صورت حارثہ بہ جای مہملہ و رای مکسورہ ثانی مثلثہ مفتوحہ
 باید خواند مگر در چہا جا کہ بیسم و رای و بای تحتانیہ باید و النسبت جاریہ
 بن قدامہ یزید بن جاریہ عمر بن سفیان بن اسید بن جاریہ الاسود بن العلاء
 بن الجاریہ **قاعلہ** صورت جریر ہر جا بجم و تکرار رائے

تین بند
 بالجمعۃ المختصر
 فی شرح احوالی
 بر بند کتب
 علی وزن
 فنذابن اصلاح
 و اول الاصول
 فی کتاب
 عمدۃ الخدین
 وغیرہ اند بفتح الباء
 والراء کلن ہما ہج
 ۱۲

در ہر سے کتاب بصیغہ تصغیر است مگر سلیم بن حبان کہ بروزن طویل است و
سَلَم ہر جا بفتح سین و سکون لام است **سَلَمِج** ہر جا بضم شین معجمہ
 و در آخر حای مہملہ است مگر سے کس کہ بسین مہملہ مضمومہ و جیم است **سَرِج** بن یونس
سَرِج بن النعمان احمد بن ابی **سَرِج** **سُلیمان** ہر جا بفتح مبر معروف
 است مگر شش کس سلمان فارسی و سلمان بن عامر ضبی و سلمان الاغر عبد الرحمن
 بن سلمان ابو حازم کہ راوی ابو ہریرہ است نام او سلمان است ابو جابر مولائے
 ابو قلابہ نام او نیز سلمان است **سَلَمَہ** ہر جا بفتحات است مگر دو
 جا بکسر لام باید خواند عمر بن سلمۃ البحر می کہ امام مسجد بصرہ بود بنو سلمۃ قبیلہ از انصار
عُدَاہ ہر جا بفتح عین و ارد شدہ مگر چار جا عبیدہ سلمانی شاگرد حضرت
 علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ عبیدہ بن حمید عبیدہ بن سفیان عامر بن عبیدہ البیہلی
عُبَادَہ ہر جا بضم عین و تخفیف ہاہ است الامجد بن عبادۃ الواسطی استاد
 بخاری کہ بفتح عین است **عُدَاہ** ہر جا بفتح عین و سکون بای موحده
 الامام بن عبیدہ کہ در خطبہ کتاب مسلم واقع شدہ بفتح تین باید خواند و نخالت
 بن عبیدہ **عُبَاد** ہر جا بفتح عین و تشدید موحده است مگر قیس بن عباد کہ
 بضم عین و تخفیف موحده است **عُقَیل** بفتح عین و کسراف است الاسہ
 کس کہ بصیغہ تصغیر اند **عُقَیل** بن خالد شاگرد ابن شہاب زہری یحییٰ بن **عُقَیل**
 بن **عُقَیل** قبیلہ مشہور و معروف و **واقدا** ہر جا بقاء است لفظ **نَصْر** اگر
 معروف بہ لام واقع شود و بضم **نَصْر** باید خواند مثل ابی النصر و النصر بن الحارث و اگر بی
 لام تعریف باشد نصر بضم و مہملہ باید خواند و این و شرق اصطلاحی کہ برائے

سَلَمِج
 این ہر دو کس بن
 سَلَمِج
 کسبت الی ان
 مذکور است ۱۳
 مختصر

ابتیاز در کتابت اختیار کرده اند مثل عمر و عمرو و عبد و حمید و حمید هر جا
 مصر است ایلی منسوب به ایله که شهر سیت در حد و در شام بفتح همزه و سکون
 یای تحتانیه و تخفیف لام و باین صورت مشتبه میشود ایلی منسوب به ایله بضم همزه
 و بای موحده مضمومه و تشدید لام لیکن در صحیحین صحیح است ایلی واقع نشده و اگر واقع نشد
 نسبت او مذکور نشده مثل شیبان بن فروخ که مسلم از روایت کرده است
 لیکن اورا ایلی تلفظ کن از هر جا بد وزای منقوطه یعنی پارچه فروش من البروهی
 الثیاب مگر و کس بزار یعنی اول زای منقوطه و آخر زای بی نقطه و بزار در عربی
 بزر فروش یعنی تخم فروش را گویند و صاحب این صفت را در پهنندی
 پساری نامند خلف بن هشام البزار الحسن بن الصباح البزار البصری
 هر جا به بای موحده است نسبت به شهر بصره الالبه کس بنون اند نسبت به بصره
 که قبیده است معروف مالک بن اوس النصری عبدالواحد بن عبداللہ النصری سلم
 بن فلان مولی النضرین الثوری هر جا بئای مثلثه است مگر ابو یعلی محمد
 بن الصلت التوزی که بئای شناة فوقانیه و تشدید واو است نسبت به توز و در
 آخرش زای منقوطه است اجری هر جا بجم است و تصغیر مگر بجیمی بن
 ایوب جریری که بفتح جیم است و بجیمی بن شه حریری استاد بخاری و مسلم بفتح حائے
 مهله که نسبت بحر است یعنی ابرشم السی هر جا بفتح لام است اول الحدیث
 یکسر و نه قیما جا منسوب بالی بنی سلمیه من الأضرار الحمدانی کلبکون
 المیم نسبت به قبیلہ بھدان و اما بھدان بفتح میم پس نام شهری از شهرهای عراق عجم
 در صحیحین نسبت بان شهر واقع نشد **فاندلا** قاعده محدثین است که راوی را

کتب التوزیة
 کتاب تاریخ بغداد
 کتاب الفوائد
 کتاب المغنی
 کتاب التاج
 کتاب التلخیص
 کتاب التوضیح
 کتاب التدریس
 کتاب التمهید
 کتاب التلخیص
 کتاب التلخیص
 کتاب التلخیص
 کتاب التلخیص

بکنیت و نسبت و نام و صنعت ذکر کنند و عرض ایشان درین مبالغه احتیاط کامل
 است زیرا که محض نام گاهی مشترک میشود پس تمیز راوی از غیر او بدون مبالغه
 متحقق نمیشود بلکه بعضی جاها نام راوی و نام پدر او نیز مشترک واقع شد و نوشته
 اند که خلیل بن احمد شش کس گزاشته و انس بن مالک پنج کس و بعضی جاها نام
 راوی و پدر و جد او مشترک واقع شده چنانچه احمد بن جعفر بن حمدان چهار کس اند
 که نام خود آنها و نام پدر و جد آنها متفق واقع شده و محمد بن یعقوب بن یوسف
 دو کس اند و بعضی جاها کنیت و نسب متفق واقع شده است ابو عمران جونی
 دو شخص اند یکی را عبد الملک بن حبیب نام است و دیگری را موسی بن سهل
 و ابو بکر بن عقیاش سه کس اند بالجمله این قدر تعمق محدثین را رایگان نباید مشهور
 و عرض ایشان احتیاط است در تمیز تا راوی ضعیف با راوی ثقه مشتمبه نشود و
 اگر هر دو کس در صفت عدالت و دثوق متفق باشند پس اشتباه ضرر نمی کند
 لیکن محدثین را در تمیز این قسم هم قرائن و اشارات اند مثل سفیان ثوری و سفیان
 بن عیینة بشیوخ و تلامذه امتیاز حاصل میشود و اگر شیوخ و تلامذه هم متحد
 باشند پس امتیاز بسیار دشوار میشود و در همین مواضع امتحان محیثیت می
 کنند و نیز در بصره دو امام فن حدیث در یک زبان بوده اند که آنها را حماد بن می
 گفتند حماد بن زید بن درهم و حماد بن سلمه پس در صحیحین هر جا روایت عارم
 از حماد باشد باید دانست که حماد بن زید است و اگر موسی بن اسمعیل بن زید را
 باشد پس حماد بن سلمه است عبد الله مطلقاً در صحیحین آمده در درجه صحابه
 عبد الله بن مسعود در درجه ائمه الحدیث عبد الله بن المبارک است بد

بصری کن
 بغداد
 حقه
 بنویس
 فتح
 ابو سلمه
 بن
 الجلیل
 المنقری
 فیکر التبوذی
 لان قوی
 من اهل بغداد
 داره
 اولاد
 اشرفی
 داره
 بیست
 قانوس

ابو حمزة بحکم و رای مهمله شاگرد ابن عباس و ابو حمزه سجای مهمله و زای منقوطه
 نیز شاگرد ابن عباس است و شعبه از هر دو روایت دارد پس اصطلاح اینست
 که شعبه سرگامه مطلق ابو حمزه بگوید مراد نصر بن عمران است که بحکم است و هر گاه
 مقید کند به نسب پس مراد ابو حمزه سجای مهمله است و الله اعلم و در بعضی جاها نام مادر
 به پدر مشتبه میشود لیکن بخوض و تعمق معلوم میشود که نام مادر است نه پدر چنانکه در حدیث
 معاذ و معوذ ابی عفره پس عفره نام مادر آنها است و پدر آنها حارث است و در
 بعضی روایات آمده بلال بن حمامه و ابو بلال بن رباح است خادم پیغمبر علیه
 الصلوٰة والسلام نام مادر او حمامه است و نیز در صحیحین آمده عبد الله بن حکیمه و حکیمه
 نام مادر اوست و نام پدر او مالک است و در بعضی مواضع جمع کرده گفته اند عبد الله
 بن مالک ابن حکیمه پس در اینجا نام مادر او بنام جدا و مشتبه میشود و لهذا مقرر
 کرده اند که در میان لفظ مالک و حکیمه الف ابن را ثابت دارند و ساقط نکنند تا معلوم
 شود که صفت عبد الله است نه صفت مالک و مانند محمد بن الحنفیه که پدر بزرگوار او
 امیر المومنین علی بن ابی طالب و حنفیه نسبت بمادر اوست و نامش خوله بنت جعفر است
 که سردار میامه و سپید بنی حنفیه بود و مانند اسمعیل بن علیہ نام پدر او ابراهیم است و
 نسبت شخص سجاد و در کتب حدیث بلکه در محاورات عرب شائع و مشهور است
 انا ابن عبد المطلب بران گواه است و عجب آنست که گاهی نسبت سجاد نمایند مثل
 یعلی بن منیه صحابی که منیه نام جد او است که مادر پدرش بوده و بشیر بن الخصاصیه
 نیز از همین باب است و آنچه منسوب بسجاد است بسیار است مثل ابو عبیده بن الجراح
 که نام پدرش عبد الله بن الجراح است و مثل ابن جریج که نامش عبد الملك

عجائب
 یعلی بن منیه صحابی که منیه نام جد او است که مادر پدرش بوده و بشیر بن الخصاصیه
 نیز از همین باب است و آنچه منسوب بسجاد است بسیار است مثل ابو عبیده بن الجراح
 که نام پدرش عبد الله بن الجراح است و مثل ابن جریج که نامش عبد الملك

بن عبد العزیز بن جریج است و احمد بن حنبل نام پدرش محمد است و گاهی نسبت کنند
 بہ بنی یعی پس خواندگی مثل مقدار بن الاسود در اصل مقدار بن عمرو بن ثعلبہ الکندی
 است اورا اسود بن عبد یثوث زہری قرشی پرورش کرد و ثبانی ساخت منسوب
 باوشد و مانند حسن بن دینار در اصل حسن بن واصل است و دینار شوہر مادرش
 بود و نیز باید دانست کہ کتابہائی حدیث طرق متنوعہ دارند یک قسم را جامع گویند
 و جامع در اصطلاح محدثین آنست کہ جمیع اقسام حدیث در ویافتہ شود یعنی
 حاوٹ عقائد و احادیث احکام و احادیث رفاق و احادیث آداب اکل و شرب
 و سفر و قیام و قعود و احادیث متعلقہ بتفسیر و احادیث تاریخ و سیر و احادیث
 فتن و احادیث مناقب و مثالب و علماء حدیث در ہر فن ازین فنون ثنائیہ
 جدا جدا تصنیف کردہ اند پس احادیث عقائد را علم التوحید و الصفات
 نامند و ابو بکر خزیمہ کتاب التوحید نوشتہ و بیہقی نیز کتاب الاسما و الصفات
 وارد و احادیث احکام را سنن نامند از کتاب الطہارۃ تا کتاب الوصایا بر ترتیب
 فقہ و کتب مصنفہ درین باب ہمیشہ دارند و احادیث رفاق را علم سلوک و زہد
 نامند و امام احمد و عبد اللہ بن المبارک و جمعی دیگر کتاب الزہد نوشتہ اند و
 احادیث آداب را علم الآداب گویند بخاری کتابی بسبوط وارد درین فن کہ اورا
 کتاب الآداب المضر گویند و احادیث متعلقہ بتفسیر التفسیر گویند تفسیر ابن
 مردویہ و تفسیر و بیہقی و تفسیر ابن جریر و غیرہ مشابہ تفسیر حدیث اند و کتاب
 دینشور شیخ جلال الدین سیوطی جامع ہماست و احادیث تاریخ و سیر را دو قسم
 کردہ اند آنچه متعلق بخلق آسمان و زمین و حیوانات و جن و شیاطین و ملائکہ

۱۱۱ ای احادیث
 رتۃ قلب ۱۲
 ۱۱۱ تلمیح
 لاسہ و حاجہ ۱۱
 قاموس
 ۱۱۱ منسوب
 بہرہ کہ کوئی
 است در مخطوطہ
 ۱۱۱ بفتح
 ۱۱۱ وال علم نام
 صحابی است وان
 غنی و زہد و بیہقی
 زمان حضرت علی
 علیہ السلام
 نمونہ کردہ بود
 ۱۱۱ کتاب نام پدری
 کا صاحب رسول
 علی علیہ السلام
 بود و از اجزای
 بیہقی منسوب
 ۱۱۱ بیہقی
 بیہقی منسوب
 ۱۱۱ بیہقی

و انبیا را ضعیفین و احمقین است این قسم را بد الخلق نامند و آنچه متعلق بوجوه
 باجود پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صحابه کرام و آل عظام او است از ابتدای تولد آنجناب
 تا غایت وفات آن را سیره نامند سیره ابن اسحاق و سیره ابن هشام سیره ملا عسکری
 دیگر کتب بسیار درین باب مصنف شده بالفعل نسخ صحیح روضه الاحباب میر
 جمال الدین محدث حسینی اگر هم رسد که خالی از الحاق و تحریف باشد بهتر از همه
 تصانیف این باب است و مدارج النبوة شیخ عبدالحق محدث و سیرت شامیه و
 مواهب لدینه بسو طرین سیرتها اند و احادیث فتن را علم الفتن نامند نعیم بن حماد
 کتاب الفتن بسیار بطول و عرض نوشته و رطب و یابس در آن آورده و دیگر
 هم درین باب تصانیف دارند و احادیث مناقب و مثالب را علم المناقب
 گویند درین باب نیز تصانیف متعدده متنوعه واقع شده و بعضی محدثین
 بالخصوص مناقب بعضی از آل و اصحاب را جدا نوشته اند برای عرضیکه متعلق
 بآن مثل مناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرة المبشرة که تصنیف
 محب طبری است مسمی بر ریاض النضرة فی مناقب العشرة المبشرة و ذخائر العقبی
 فی مناقب ذوی القربی و حلیة الکمیت فی مناقب اهل البیت و الایمان فی
 مناقب الازواج و کتب بسیار در مناقب خلفای راشدین تصنیف شده
 و بالتخصیص القول الصواب فی مناقب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب و القول الجلی
 فی مناقب امیر المؤمنین علی است و سنائی در مناقب امیر المؤمنین علی رضی الله
 عنهما دراز نوشته و لواصب شام بجهة فرط تعصب و عدالت او را در دمشق برین
 عمل شهید ساخته رحمة الله علیه پس جامع النسب که ازین بهترین نمونه داشته باشد

نام این کتاب
 مناقب امیر المؤمنین
 علی بن ابی طالب
 و کتب بسیار
 در مناقب
 ایشان است
 و در این کتاب
 مناقب امیر المؤمنین
 علی بن ابی طالب
 و کتب بسیار
 در مناقب
 ایشان است

مثل جامع بخاری و جامع ترمذی و صحیح مسلم هر چند احادیث این فتون دارند لیکن احادیث متعلقه بتفسیر و قرابت ندارد و ازین جهت اورا جامع نگویند و قسم دیگر از تصانیف حدیث مساینه است و مستند در اصطلاح محدثین آنست که احادیث را بر ترتیب صحابه ذکر نمایند موافق حروف تہجی یا موافق سوابق اسلامیہ یا موافق شرافت نسب پس اگر حروف تہجی جمع نمایند احادیث مرویہ ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہم مقدم نویسند و احادیث اسامہ بن زید و انس بن مالک رضی اللہ عنہم تعالیٰ عنہم سماعی ہذا القیاس مقدم بر احادیث دیگر صحابه کبار خراہند نوشتہ و اگر موافق سوابق اسلامیہ نویسند عشرہ مبشرہ را مقدم دارند و لغای راشدین را بر ترتیب خلافت پیش از ہمہ ذکر نمایند بعد از ان اہل بدرواہل حدیبیہ بعد از ان مسلمانہ الفتح بعد از ان احادیث بنسار صحابیات مذکور شود و ازواج مطہرہ را مقدم بر ہمہ نسائے نامیست و از بنات مطہرہ روایت احادیث واقع نیست مگر قدر قلیل از سیدۃ النساء زہرا رضی اللہ عنہا زیرا کہ اکثر بنات در حضور آنجناب داخل بہشت شدند و سیدۃ النساء بقدر شش ماہ بعد از وفات آنحضرت در دنیا بودند بعد از ان ملحق بہ بناب پدر بزرگوار شدند پس فرصت نیافتند و اگر قبائل و نسب ترتیب سند نمایند اول مسائید بنی ہاشم خصوصاً حسنین و امیر المؤمنین علی نمایند و بعد از ان ہر قبیلہ کہ اقرب باشد از روی نسب بآن حضرت مقرب باشد پس احادیث عثمان رضی اللہ عنہ مقدم بر احادیث ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ باشد و احادیث ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ مقدم بر احادیث عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ باشد و علی ہذا القیاس قسم سوم معاجم و معجم در اصطلاح محدثین آنست کہ احادیث را بر ترتیب شیوخ ذکر نمایند و در اینجا ہم تقدم وفات شیخ اعتبار کنند یا موافق

رسالت بنیاد
صلی اللہ علیہ وسلم
انجیل ایشان
در شرف بشارت
و اولاد ابوبکر
صدیق و عمر
فاروق و عثمان
و الزین و
علی و زین العابدین
عبدالرحمن بن
عوف و سعد
بن ابی وقاص
زید و الجعفیہ
بن ابی سرح
وفاطمہ الزہراء
رضی اللہ عنہا

حروف تهجی ترتیب دهند یا موافق فضیلت و تقدیم در علم و تقوی ترتیب نمایند لیکن اکثر حروف تهجی ترتیب می نمایند و معاجم ثلاثه طبرانی از همین قسم است و قسم چهارم اجزای را ندو جزو در اصطلاح محدثین آنست که تالیف کرده شود و احادیث مرویه یک شخص خاص خواه آن شخص در طبقه صحابه باشد یا بعد از آن مثلا جزو حدیث ابو بکر و جزو حدیث مالک و علی بن ابی القیاس و این قسم بسیار است و گاهی از مطالبی که در ذکر جامع گزشت یک مطلب جزوی را اختیار می نمایند و در آن تصنیفی مبسوط می کنند چنانچه باب النیة را ابو بکر بن ابی الدنیا کتابی مبسوط نوشته و باب رویة البدر را اجزائی تصنیف کرده و ذم دنیا را نیز ابی الدنیا کتابی مبسوط نوشته و علی بن ابی القیاس رسائل جزئیة در اموری که جزئیات مطالب ثمانیه مذکوره اند بسیار مصنف شده اند بحدیکه احصاء و تعداد آنها خارج از طوق بشری است حافظ ابن حجر و شیخ جلال الدین سیوطی در تصنیف رسائل خیلی وسعت دارند و قسمی دیگر است از تصانیف احادیث که آنرا اربعین نامند یعنی چهل حدیث در یک باب یا ابواب متفرقه بیک سند یا اسانید متعدده جمع نمایند و اربعینات هم بیشتر اندویده و شنیده میشوند پس اقسام تصانیف حدیث شش اند جوامع و مسانید و معاجم و اجزای و رسائل و اربعینات و رسائل را کتب نیز نامند و امر ثانی یعنی احتیاط در فهم معانی احادیث پس مواد آن نیز از تحقیق امر اول معلوم شد زیرا که مشارق الانوار در توضیح معانی احادیث صحیحین و مؤطا کافی است و جامع الاصول در کتب سه مغنی است و مجمع البحار شرح محمد طاهر در تحقیق جمیع کتب حدیث یعنی طبقات اربعه مذکوره کافی است شرح عبد الرؤف

راستی

عجالت نافع

رسائل

اربعین

منادی برجام صغیر شیخ جلال الدین سیوطی نیز اکثر احادیث را کفایت می کند
 لیکن اینقدر باید دانست که در شرح و توجیه احادیث کلام گوناگون و در طریقی
 بسیار بوقوع آمده حالاً اشخاصی را که درین باب محل اعتماد اند باید شناخت
 و از کتب و تصانیف اینها بهره باید برداشت و امام نووی و محی السنه البغوی
 و ابو سلیمان خطابی از جمله علمای شافعیه خلی معتمد علیہ و سخن ایشان متین و مضبوط
 واقع است خصوصاً شرح السنه البغوی در فقه حدیث و توجیه مشکلات کافی شافی
 است و گویا شرح مصابیح و مشکوٰۃ ازان کتاب حاصل است شرح صحیح مسلم از
 امام نووی است و معالم السنن شرح ابی داؤد از خطابی است و طحاوی
 از جمله علمای حنفیه در شرح احادیث سرآمد و پیشوا است معانی الآثار کتاب
 او درین باب دست آور حنفیانست و ابن عبد البر از مالکیه مقدم آن جماعه
 است و کتاب استندکار و تهید درین باب یادگار است شرح کتب حدیث
 بسیار اند که تعداد اسماء و کتب آنها درین وقت عجلت امکان ندارد و سخن هر
 یک را قماش دیگری است لیکن همه آنها آخذ و مستفید ازین چند کس اند که مذکور
 شدند پس اگر کتب این جماعه بدست آید حاجت از تشویشات و تکلفات باره
 متاخرین مرتفع میگردد و برای فهم معانی احادیث و دفع تعارض من
 بینها حضرت والد ماجد قدس سره قواعد عجیبه و فوائد عزیزه تنبیق فرموده
 اند اگر انشاء الله تعالی فرصت حاصل شود برخی ازان نقل کرده برای
 آن برادر خواهد فرستاد و کتاب المغیث فی مختلف الحدیث نیز برای المنوج
 خوب است چون از مطالب مقصود فصل اول فارغ شدیم حالاً به

ونیز حضرت شیخ ابوطاہر از شیخ عبدالسد بن سالم بصری اخذ نمودند و ایشان از اقران
 شیخ احمد نخلی بودند و از مشایخ شیخ احمد نخلی اخذ کردند و نیز شیخ ابوطاہر از شیخ محمد
 بن محمد بن سلیمان مغربی با جملہ ہر یک ازین عزیزان بدو واسطہ یا سہ واسطہ بہ
 طریق کثیرہ شجرہ ملتقہ بہ شیخ زین الدین زکریا و شیخ جلال الدین سیوطی و شمس الدین
 سخاوی و عبدالحق سنباطی ^{رحمۃ اللہ علیہ} و سید کمال الدین محمد بن حمزہ الحسینی میرسنند
 و ہر یکی ازین مذکورین مستند و حافظ وقت خود بودند و تصانیف اینہا دائرہ
 سائر و اساسانید اینہا در آفاق معروف و مشہور است حال چند کتاب بہ طریق
 نمونہ نوشتہ شود و باقی اسانید متنوعہ و وجوہ متکثرہ ہر کتاب حوالہ بر کتاب
 الارشاد الی مہمات الاسناد و تصنیف حضرت والد ماجد قدس سرہ
 نمودہ آید کتاب الموطا والد ماجد آنرا بر شیخ محمد وفدا لدی بتسامہ
 گزرا نیند و ایشان بر والد خود شیخ محمد بن محمد بن محمد بن سلیمان مغربی و سند
 شیخ ابن سلیمان در کتاب صلیۃ الخلف مذکور است و نیز شیخ محمد وفدا لدی
 این کتاب را از شیخ حسن عجمی گرفتند و از شیخ عبدالسد بن سالم بصری گرفتند
 و این ہر دو بزرگوار از شیخ عیسیٰ مغربی و ایشان از شیخ سلطان محمد بن احمد
 مزاحی و مزاحہ نام دیہی است بہ تشدید زای منقوطہ از دیہات متعلقہ مصر و
 شیخ سلطان از شیخ احمد بن خلیل ^{رحمۃ اللہ علیہ} سبکی و سبکہ دیہی است از دیہات مصر
 و از شیخ محمد نجم الدین بن احمد غنیمی و غنیطہ نیز از دیہات مصر است و ایشان از
 شیخ شرف الدین عبدالحق بن محمد السنباطی و ایشان از شیخ ابو محمد الحسن بن محمد
 بن ایوب الحسنی ^{رحمۃ اللہ علیہ} النسابہ و ایشان از عم خود حسن بن ایوب النسابہ و ایشان

شیخ ابوطاہر از شیخ احمد نخلی
 اخذ کردند و نیز شیخ ابوطاہر از شیخ محمد
 بن محمد بن سلیمان مغربی با جملہ ہر یک ازین عزیزان بدو واسطہ یا سہ واسطہ بہ
 طریق کثیرہ شجرہ ملتقہ بہ شیخ زین الدین زکریا و شیخ جلال الدین سیوطی و شمس الدین
 سخاوی و عبدالحق سنباطی ^{رحمۃ اللہ علیہ} و سید کمال الدین محمد بن حمزہ الحسینی میرسنند
 و ہر یکی ازین مذکورین مستند و حافظ وقت خود بودند و تصانیف اینہا دائرہ
 سائر و اساسانید اینہا در آفاق معروف و مشہور است حال چند کتاب بہ طریق
 نمونہ نوشتہ شود و باقی اسانید متنوعہ و وجوہ متکثرہ ہر کتاب حوالہ بر کتاب
 الارشاد الی مہمات الاسناد و تصنیف حضرت والد ماجد قدس سرہ
 نمودہ آید کتاب الموطا والد ماجد آنرا بر شیخ محمد وفدا لدی بتسامہ
 گزرا نیند و ایشان بر والد خود شیخ محمد بن محمد بن محمد بن سلیمان مغربی و سند
 شیخ ابن سلیمان در کتاب صلیۃ الخلف مذکور است و نیز شیخ محمد وفدا لدی
 این کتاب را از شیخ حسن عجمی گرفتند و از شیخ عبدالسد بن سالم بصری گرفتند
 و این ہر دو بزرگوار از شیخ عیسیٰ مغربی و ایشان از شیخ سلطان محمد بن احمد
 مزاحی و مزاحہ نام دیہی است بہ تشدید زای منقوطہ از دیہات متعلقہ مصر و
 شیخ سلطان از شیخ احمد بن خلیل ^{رحمۃ اللہ علیہ} سبکی و سبکہ دیہی است از دیہات مصر
 و از شیخ محمد نجم الدین بن احمد غنیمی و غنیطہ نیز از دیہات مصر است و ایشان از
 شیخ شرف الدین عبدالحق بن محمد السنباطی و ایشان از شیخ ابو محمد الحسن بن محمد
 بن ایوب الحسنی ^{رحمۃ اللہ علیہ} النسابہ و ایشان از عم خود حسن بن ایوب النسابہ و ایشان

از ابو عبد الله محمد جابر الوادياشي والوادياشي نام شهر سبت در مغرب وايشان از شيخ
 ابو محمد عبد الله بن محمد بن هارون قرطبي وقطرية لبسم قاف وطاي مهمله وحاي موحده شهر سبت
 در اندلس وايشان از قاضي ابوالقاسم شيخ احمد بن يزيد قرطبي وايشان از شيخ محمد بن
 عبد الرحمن بن عبد الحق الخزرجي القرطبي وايشان از شيخ محمد بن فرنج موسى ابن الطلاع
 وايشان از قاضي ابوالوليد يونس بن عبد الله بن مغيث الصفار وايشان از ابوعيسى
 يحيى بن عبد الله بن يحيى بن يحيى وايشان از عم پدر خود عبد الله بن يحيى وايشان
 از پدر خود يحيى بن يحيى المصمودي اندلسي که اجل تلامذه حضرت امام مالک بود و باعث
 رواج مذهب ايشان در مغرب زمين اوشد يحيى بن يحيى اين کتاب را از امام مالک
 اخذ کرد و صاحب نسخه اوست و مصموده نام قبيله السبت از بربره که در زمين مغرب مي باشند
 و ورای اين سندنهاي ديگر هم اين کتاب را بسيار است در کتاب الارشاد الى مهمات
 الاسناد مذکور است ليکن اين سند مسلسل بسمله و قرأت است بخلاف سندهاي ديگر که
 در آنها اکثر جابا باجازه محض اکتفا رفته است **صحیح البخاری حضرت شيخ ابو طاهر**
 از والد خود شيخ ابراهيم کردي خواندند و ايشان از شيخ احمد قشاشي وايشان از شيخ ابو
 المواهب احمد بن عبد القدوس الشنادي وايشان از شيخ شمس الدين محمد بن احمد بن
 محمد طي وايشان از شيخ الاسلام ابو يحيى احمد زكريا بن محمد الاضاري وايشان از شيخ
 شهاب الدين احمد بن علي بن حجر کناني **عسقلاني** که صاحب فتح الباري شرح صحیح بخاری
 اند و ايشان از شيخ زين الدين ابراهيم بن احمد ترمذي وايشان از ابوالعباس احمد بن ابي
 الحجاج يعني حجر فروش وايشان از شيخ نرج الدين حسين بن مبارك صنبلي زبيدي و زبيدي
 شهر سبت مشهور در زمين برکنار دريائي شوره وايشان از ابوالوقت عبد الاول بن عيسى

قال
 يا امام دار العتبات
 عبد الله الامام مالک
 بن النس سماعًا
 الابواب اثنان من
 آخر الاعتكاف
 نوافعا عن زياد
 بن عبد الرحمن
 معروف بثلثون
 عين الامام مالک
 ١٣ اثناه ٥
 سنه قبيلة السبت
 ١٤ ابتداء
 عن سلطان قرة
 من تبرک القدس
 ١٥ اثناه
 عن شيخنا
 النذير شيخنا
 ابن حبيب بن
 حبيب بن زيد
 ١٦ ان
 ١٧ ان
 ١٨ ان

ابن شعیب السخری الہروی وایشان از ابو الحسن عبد الرحمن بن مظفر بن محمد بن داؤد الودی
 وایشان از ابو محمد عبد المدین احمد السخری وایشان از ابو عبد اللہ محمد بن یوسف بن
 یطربن صالح بن بشر الفریزبری فریبکبیر فارو فتح را و سکون بای موحده دینی است
 از توابع بخارا و این محمد بن یوسف از ارشد تلامذہ بخاری است و نسخہ بخاری از طرف
 او شہرت یافته است وایشان از صاحب کتاب ابو عبد اللہ محمد بن اسمعیل بن
 ابراہیم بن المغیرہ بن بروزبہ البخاری الجعفی مولی الجعفین بالولار و بروزبہ بر فتح
 بای موحده و سکون رامی و کسر دال مہلتین و سکون زای مجمرہ و فتح بای موحده بعد
 جاء لغت پہلوی قدیم است بمعنی کارندہ و مزراع جعفی بضم جیم و اسکان عین مہملہ
 و فو این سند نیز مسلسل بسملع است من اولہ الی آخرہ صحیح مسلم حضرت شیخ
 ابوطاہر آنرا از والد بزرگوار خود شیخ ابراہیم کردی گرفتند وایشان از شیخ سلطان مزاحمی
 وایشان از شیخ شہاب الدین احمد بن خلیل سبکی وایشان از نجم الدین غمطی وایشان
 از شیخ زین الدین زکریا وایشان از شیخ ابن حجر عسقلانی وایشان از شیخ صلاح بن
 ابی عمر المقدسی وایشان از شیخ فخر الدین ابوالحسن علی بن احمد بن عبد الواحد المقدسی
 معروف بابن البخاری وایشان از شیخ ابوالحسن مویذ بن محمد طوسی وایشان از فقیہ الحرم
 ابو عبد اللہ محمد بن فضل بن احمد الفرادی وایشان از امام ابوالحسین عبد العافر بن محمد
 الفارسی وایشان از ابواحمد محمد بن عیسی الجلودی النیساپوری وایشان از ابواسحاق
 ابراہیم بن محمد بن سفیان الفقیہ الجلودی نسبتہ الی جمع جلد لانه کان لیسکن سکتہ الجلودیین
 نیساپور وایشان از مؤلف الکتاب ابوالحسین مسلم بن الحجاج القشیری النیساپوری
 سنن ابی داؤد حضرت شیخ ابوطاہر آن را از شیخ حسن عجمی اخذ نمودند وایشان

ابو الودی محمد بن یوسف بن یوسف بن صالح بن بشر الفریزبری فریبکبیر فارو فتح را و سکون بای موحده دینی است از توابع بخارا و این محمد بن یوسف از ارشد تلامذہ بخاری است و نسخہ بخاری از طرف او شہرت یافته است وایشان از صاحب کتاب ابو عبد اللہ محمد بن اسمعیل بن ابراہیم بن المغیرہ بن بروزبہ البخاری الجعفی مولی الجعفین بالولار و بروزبہ بر فتح بای موحده و سکون رامی و کسر دال مہلتین و سکون زای مجمرہ و فتح بای موحده بعد جاء لغت پہلوی قدیم است بمعنی کارندہ و مزراع جعفی بضم جیم و اسکان عین مہملہ و فو این سند نیز مسلسل بسملع است من اولہ الی آخرہ صحیح مسلم حضرت شیخ ابوطاہر آنرا از والد بزرگوار خود شیخ ابراہیم کردی گرفتند وایشان از شیخ سلطان مزاحمی وایشان از شیخ شہاب الدین احمد بن خلیل سبکی وایشان از نجم الدین غمطی وایشان از شیخ زین الدین زکریا وایشان از شیخ ابن حجر عسقلانی وایشان از شیخ صلاح بن ابی عمر المقدسی وایشان از شیخ فخر الدین ابوالحسن علی بن احمد بن عبد الواحد المقدسی معروف بابن البخاری وایشان از شیخ ابوالحسن مویذ بن محمد طوسی وایشان از فقیہ الحرم ابو عبد اللہ محمد بن فضل بن احمد الفرادی وایشان از امام ابوالحسین عبد العافر بن محمد الفارسی وایشان از ابواحمد محمد بن عیسی الجلودی النیساپوری وایشان از ابواسحاق ابراہیم بن محمد بن سفیان الفقیہ الجلودی نسبتہ الی جمع جلد لانه کان لیسکن سکتہ الجلودیین نیساپور وایشان از مؤلف الکتاب ابوالحسین مسلم بن الحجاج القشیری النیساپوری سنن ابی داؤد حضرت شیخ ابوطاہر آن را از شیخ حسن عجمی اخذ نمودند وایشان

از شیخ عیسیٰ مغربی و ایشان از شیخ شهاب الدین احمد محمد خفاجی و ایشان از بدر الدین
 حسن کرخی که مسند وقت بود و ایشان از حافظ ابو الفضل جلال الدین سیوطی و ایشان
 از شیخ محمد بن مقبل حلبی و ایشان از شیخ صلاح بن ابی عمر المقدسی و ایشان از ابو الحسن
 فخر الدین علی بن محمد بن احمد بن البخاری و ایشان از مسند الوقت ابو حفص عمر بن محمد بن
 طبرزد بغدادی و ایشان از شیخ بزرگوار ابراهیم بن محمد بن المنصور الکرخی و ابو الفتح
 مفلح بن احمد بن محمد الدومی منسوب الی دومة الجندل موضع فاصل بین حد الشام و حد
 کانه فیه قصه التحکیم و این هر دو شیخ از حافظ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی
 که صاحب تاریخ بغداد است و تصانیف بسیار در علم حدیث دارد و ایشان از ابو
 عمر القاسم بن جعفر بن عبد الواحد الهاشمی و ایشان از ابو علی محمد بن اللؤلؤی و ایشان
 از صاحب الکتاب ابو داؤد سلیمان بن شعث سجستانی جامع ترمذی حضرت
 شیخ ابوطاهر از حضرت شیخ محمد ابراهیم کردی ایشان از شیخ سلطان مزاحی و ایشان
 از شیخ شهاب الدین احمد بن خلیل سبکی و ایشان از شیخ نجم الدین محمد علی و ایشان از شیخ
 زین الدین زکریا بن محمد الانصاری و ایشان از شیخ عزیز الدین عبد الرحیم بن محمد بن
 الفرات القاهری الحنفی و ایشان از عمر بن ابی الحسن المرعی مراغه بفتح میم شهر سبت مشهور
 در ولایت ایران و ایشان از شیخ فخر الدین ابن البخاری و ایشان از شیخ عمرو بن
 طبرزد بغدادی و ایشان از شیخ ابو الفتح عبد الملك بن عبد الله بن ابی سهل الکرخی
 که در بفتح کاف و ضم زای مهله مخففه بلدة بنو احمی هرات و این شیخ ابو الفتح صاحب نسخه
 ترمذی است و ایشان از قاضی ابو عامر محمود بن القاسم بن محمد الازدی و ایشان از
 شیخ ابو محمد بن الجبار بن محمد بن عبد الله بن ابی الجراح المرزوی و هو نسبت الی مرو شاه جهان

در اصل کتاب
 در اینجا بنویسند
 علی و محمد بن محمد بن
 حاج محمد بن
 وضع و تاریخ سال
 از انتباه ۱۲
 در سند حاجی محمد
 در کتب و کتب
 محمد بن محمد بن
 است ۱۲ و کتب
 علم بلخیه العجم
 در دوره الجندل
 کتابها الضم
 شیخ اللؤلؤی
 الفرات القاهری
 در ولایت ایران
 طبرزد بغدادی
 که در بفتح کاف
 ترمذی است
 شیخ ابو محمد بن
 بازرگان ۱۲
 از شیخ ابو الفتح
 سبکی الکرخی
 و هو نسبت الی مرو
 و انرا از زاننده و تقال
 و انرا از زاننده و تقال

بلدة مشهورة بخراسان وايشان از ابو العباس محمد بن محبوب المجهوبى المروزى وايشان
 از صاحب الكتاب ابو عيسى محمد بن عيسى بن سؤورة بن موسى الترمذى رحمه الله صخرى
 نسائى حضرت شيخ ابوطاهر از شيخ ابراهيم كرزى وايشان از شيخ احمد قشاشى وايشان
 از شيخ احمد بن عبد القدوس شندارى وايشان از شيخ شمس الدين محمد بن احمد
 بن محمد ملى وايشان از شيخ زين الدين زكريا وايشان از شيخ عز الدين عبد الرحيم بن
 محمد بن الفرات وايشان از عمر بن ابى الحسن المرعى وايشان از فخر الدين بن البخارى
 وايشان از ابى المكارم احمد بن محمد اللسان نسبة الى عمل اللبنة وايشان از ابو على حسن بن
 احمد الحداد وايشان از قاضى ابو نصر احمد بن الحسين الكسار وايشان از حافظ ابو بكر المعروف
 بابن السنى احمد بن محمد بن اسحق الدينورى كه از عمده محدثين است و كتاب المجالسه الدينورى
 از مصنفات اوست وايشان از مؤلف الكتاب حافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن
 على النسائى منسوب الى نسا بلدة مشهورة به خراسان به قرب ابورد سنن ابن ماجه
 به سند يكيه در سنن نسائى مذکور شد تا شيخ زين الدين زكريا وايشان از شيخ ابن حجر عسقلانى و
 ايشان از ابو الحسن على بن ابى المجد المشقى وايشان از ابو العباس الحجار وايشان از
 انجب بن ابى السعادات وايشان از حافظ ابو زرعه طاهر بن طاهر المقدسى وايشان
 از فقيه ابى منصور محمد بن الحسن بن احمد المقومى القزوينى وايشان از ابو طلحة القاسم
 بن المنذر الخطيب ايشان از ابو الحسن على بن ابراهيم بن سلمة بن بحر القطان وايشان از
 مؤلف الكتاب ابو عبد الله محمد بن يزيد المعروف بابن ماجه القزوينى قزوین بفتح قاف و
 سکون زاي معجمه نام شهر بسيت مشهور در عراق عجم و ما جہ لقب پدر ابو عبد الله است نه لقب
 جدا و نه نام مادر او و تخفيف جيم بايد خواند نه بشديد و وقع فى ذلك اعلاط كشيرة

منه تفقيد
 فتح الدال على الاح
 نسبة الى بيت
 المقدس انتباه
 لفهم السمع
 القاف و كسر الواو
 اشتد في ۱۲
 انتباه
 كذا قال شيخ
 نقل عن
 القاموس
 انتباه

مشکوٰۃ المصابیح حضرت شیخ ابوطاہر از شیخ ابراہیم کردی و ایشان از شیخ احمد قشاشی و ایشان از شیخ احمد بن عبدالقدوس شنادی و ایشان از سید غضنفر بن سید جعفر نیروانی و ایشان از شیخ محمد سعید معروف بہر کلان کہ در وقت خود شیخ مکہ بودند و ایشان از سید نسیم الدین میرک شاہ و ایشان از والد بزرگوار خود سید جمال الدین عطاء اللہ بن سید عنایت الدین فضل الدین سید عبدالرحمن ابی ایشان از عم عالی مقدار خود سید اسماعیل الدین عبدالمدین عبدالرحمن بن عبداللطیف بن جلال الدین بھمی شیرازی الحسینی و ایشان از مسند وقت و محدث عصر شرف الدین عبدالرحیم بن عبدالکریم الجربہی الصدیقی و ایشان از علامہ عصر امام الدین مبارک شاہ ساوجی صدیقی و ایشان از مؤلف الکتاب ولی الدین محمد بن عبدالمدین الخطیب التبریزی **حسن حصین** حضرت شیخ ابوطاہر از شیخ ابراہیم کردی و ایشان از شیخ احمد قشاشی و ایشان از شیخ احمد بن عبدالقدوس شنادی و ایشان از شیخ شمس الدین محمد بن احمد بن محمد رکی و ایشان از شیخ زین الدین زکریا انصاری و ایشان از حافظ وقت تقی الدین محمد بن محمد بن فہد الہاشمی الکی و ایشان از مؤلف الکتاب ابو الخیر محمد بن محمد بن محمد الجزری الشافعی زاد المدنی در جہاتہم و افاض علینا من برکاتہم **خاتمہ** باید دانست کہ علامات وضع حدیث و کذب راوی چند چیز است اول آنکہ خلاف تاریخ مشہور روایت کند مثل آنکہ عبدالمدین مسعود ورجل صفین چنین گفت حال آنکہ عبدالمدین مسعود در عهد خلافت حضرت عثمان رضی اللہ تعالی عنہ وفات یافتہ و ازین قبیل است **شعر** در حمل چون معاویہ بگریخت بہ خون خلقے بسی بہ بہیدہ ریخت بہ و این قسم موضوعات باولی تتبع و تامل توان شناخت دوم آنکہ راوی را فاضی باشد و حدیث در طعن صحابہ

این کتاب از شیخ ابوطاہر از شیخ ابراہیم کردی و ایشان از شیخ احمد قشاشی و ایشان از شیخ احمد بن عبدالقدوس شنادی و ایشان از سید غضنفر بن سید جعفر نیروانی و ایشان از شیخ محمد سعید معروف بہر کلان کہ در وقت خود شیخ مکہ بودند و ایشان از سید نسیم الدین میرک شاہ و ایشان از والد بزرگوار خود سید جمال الدین عطاء اللہ بن سید عنایت الدین فضل الدین سید عبدالرحمن ابی ایشان از عم عالی مقدار خود سید اسماعیل الدین عبدالمدین عبدالرحمن بن عبداللطیف بن جلال الدین بھمی شیرازی الحسینی و ایشان از مسند وقت و محدث عصر شرف الدین عبدالرحیم بن عبدالکریم الجربہی الصدیقی و ایشان از علامہ عصر امام الدین مبارک شاہ ساوجی صدیقی و ایشان از مؤلف الکتاب ولی الدین محمد بن عبدالمدین الخطیب التبریزی **حسن حصین** حضرت شیخ ابوطاہر از شیخ ابراہیم کردی و ایشان از شیخ احمد قشاشی و ایشان از شیخ احمد بن عبدالقدوس شنادی و ایشان از شیخ شمس الدین محمد بن احمد بن محمد رکی و ایشان از شیخ زین الدین زکریا انصاری و ایشان از حافظ وقت تقی الدین محمد بن محمد بن فہد الہاشمی الکی و ایشان از مؤلف الکتاب ابو الخیر محمد بن محمد بن محمد الجزری الشافعی زاد المدنی در جہاتہم و افاض علینا من برکاتہم **خاتمہ** باید دانست کہ علامات وضع حدیث و کذب راوی چند چیز است اول آنکہ خلاف تاریخ مشہور روایت کند مثل آنکہ عبدالمدین مسعود ورجل صفین چنین گفت حال آنکہ عبدالمدین مسعود در عهد خلافت حضرت عثمان رضی اللہ تعالی عنہ وفات یافتہ و ازین قبیل است **شعر** در حمل چون معاویہ بگریخت بہ خون خلقے بسی بہ بہیدہ ریخت بہ و این قسم موضوعات باولی تتبع و تامل توان شناخت دوم آنکہ راوی را فاضی باشد و حدیث در طعن صحابہ

روایت کنند و یا ناصبی باشد و حدیث در مطاعن اہل بیت باشد و علی ہذا القیاس
 و لیکن در اینجا تامل باید کرد اگر آن را وی منقر و است بآن حدیث اعتبار نباید کرد و اگر
 دیگران ہم روایت کنند قبول باید کرد و در توجیہ و تاویل آن فکر باید کرد سوم آنکہ چیزی
 روایت کنند کہ بر جمیع مکلفین معرفت آن و عمل بر آن فرض باشد و او منقر و بود بہ روایت
 و این قرینہ قویہ است بر کذب و وضع چہارم آنکہ وقت و حال قرینہ باشد بر کذب او چنانچہ
 عنیث بن میمون را اتفاق افتاد کہ در مجلس مہدی خلیفہ عباسی حاضر شد و او مشغول
 بود بہ پرانیدن کیوتران پس حدیث روایت کرد کہ **لَا سَبَقَ إِلَّا فِي خُفِّ أَوْ نَعْلٍ أَوْ**
حَافِرٍ أَوْ جَنَاحٍ لفظ جناح را از طرف خود افزود برای خوش آمد مہدی سخم آنکہ مخالف
 مقتضی عقل و شرع باشد و قواعد شرعیہ آنرا تکذیب نمایند مثل قضای عمری و مانند آن و
 مثل آنکہ روایت کنند **لَا تَأْكُلُوا الْبَيْضَ حَتَّى تَذُبَّحُوا هَاشِمًا** آنکہ در حدیث قصہ با
 از امر حسی واقعی کہ اگر بالحقیقت متحقق میشود بہر از آن کس اورا نقل میکردند مثل آنکہ شخصی
 روایت کند کہ امروز کہ روز جمعہ بود خطیب را بر سر مہر کشتند و پوست اورا کندیدند حالانکہ
 ہمان راوی باین قصہ منقر و باشد و دیگر روایت نکند ہفتم رکاکت لفظ و معنی مثلاً لفظ روایت
 کند کہ در قواعد عربیہ درست نشود یا معنی کہ مناسب شان نبوت و وقار نباشد ہشتم
 افراط و روعید شدید بر گناہ صغیرہ با افراط و روعید عظیم بر فعل قلیل چنانچہ **مَنْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ**
فَلَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ دَارٍ فِي كُلِّ دَارٍ سَبْعُونَ أَلْفَ بَيْتٍ وَ فِي كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ أَلْفَ
سَيِّدٍ عَلَى كُلِّ سَيِّدٍ سَبْعُونَ أَلْفَ جَارِيَةٍ بلکہ احادیث این بسوق را خواہ در ثواب
 باشند خواہ در عذاب موضوع باید شناخت ہم آنکہ بر عمل قلیل ثواب حج و عمرہ ذکر مناسب
 و ہم آنکہ کسی را از عاقلان خیر ثواب انبیا موعود کند یا گوید کہ **ثَوَابُ ابِّ سَبْعِينَ نَبِيًّا**

و عبادت و دیانت که در مقام یاد و معامله چیزی از زبان رسول یا ائمه اطهار شنیدند و جهت
 جرم و یقین بر خواب بر معامله خود آن را مبهم روایت کردند و مردم گمان نمودند که این حدیث
 واقعی است که از راه ظاهر یا بهار سیده ابو عبد الرحمن سلمی و دیگر صوفیانی را که از مذاق حدیث
 آشنا نبودند باین علت تهمت کرده اند و روایت آنها را از خبر اعتبار بر آورده
 فرقه دیگر صاحبین خلفا و ملوک و امرا که برای استمالت خاطر آنها وضع احادیث
 نمودند و دین خود را بدنیافروختند فرقه دیگری قصد و تعدد وضع حدیث کرده اند و
 صورتش آنست که ایشان به سبب غفلت و توهم کلامی شنیدند از صاحب تجربه یا صوفی
 یا حکیمی از حکما رسا یقین و او را نسبت به پیغمبری صلی الله علیه و سلم کردند بنا برین آنکه این کلام
 یا حکمه جز از پیغمبر نخواهد بود و این فرقه را حدی و نهایتی نیست و اکثر عوام باین متباد بوده اند
 و الله الموفق و العاصم و آنچه درین رساله مذکور شد بطریق انمودن کفایت می کند
 و تفصیل این مطالب را دفترهای باید و بفضلہ تعالی اکثر ضروریات این علم در هر لوح
 و هر دیار یافته میشود بلکه تمیز بین اصح و اسقیم و استقامت ذهن و سلامت طبع و اصل
 بخطا نشدن و صواب ابادنی تشبیه قبول کردن لغمتی است عظیم حق تعالی انار و آن
 برادر را ازین امور بهره مند سازد و الا علم و سواد علم بسیار است و آنچه کمیاب است
 باین امور اند شمع چه خوش گفت و اما که دانش بی اهل است و لکن پراکنده با هر کسی است

کلیه کلمات
 اینست که در
 این کتاب
 در بیان
 این علم
 در هر لوح
 و هر دیار
 یافته میشود
 بلکه تمیز
 بین اصح و
 اسقیم و
 استقامت
 ذهن و
 سلامت
 طبع و اصل
 بخطا نشدن
 و صواب
 ابادنی
 تشبیه
 قبول کردن
 لغمتی
 است عظیم
 حق تعالی
 انار و آن
 برادر را
 ازین امور
 بهره مند
 سازد و الا
 علم و سواد
 علم بسیار
 است و آنچه
 کمیاب است
 باین امور
 اند شمع
 چه خوش
 گفت و اما
 که دانش
 بی اهل است
 و لکن
 پراکنده
 با هر کسی
 است

الحمد لله که این عجله نافع از تالیف عمده المحدثین حضرت مولانا شاه عبدالعزیز محدث دہلوی
 در بیان اصول حدیث بماء محرم الحرام ۱۳۲۵ھ سحری نبوی صلی الله علیه و سلم
 در مطبع مجتبائی واقع دہلی طبع گردید

و این سیدان را از کشتن شیعه و از و کفر مقتدیان عبدسدر بن سبا که درین محل میخواندند چه پاک بیا که برین توجیه جمله
لا اراکم الا محض تعریف بجانب صحابه کرام رضوان الله علیهم شدن نمی تواند یکی از دلائل تعیین مراد آنست که جانی
عجای هم همین را مسلم داشته اند و در نه حاجت ایامی سالی تخریر مراد او چه در این تحویل قلب تراشیده من نسبت
در موق کثیره از کلام ربانی و احادیث نبوی علی مصداق الصلوة والسلام باعتراف همه رباب فہم واقع است یک یک
جمله از کلام خدا و کلام رسول خدا صلی الله علیہ وسلم که بر جواز تحویل استعمال قلب لالت دارند بطور نمونه عرض میکنم
وَمَا تَلَوْا مِنْهُ لَقَدْ نَبَّأْنَا الْكُفْرَانَ وَكُلَّ الْكُفْرَانَ الَّذِي كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَذْنُوبًا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ
یا موالکم وادادکم و ذکر الله در حدیث است انکم معروضون علی اعمالکم و بطایر مراد اینست ان اعمالکم
معروضه علیکم فایتانی الباب بجا تحویل چیز دیگر است آنجا تحویل چیز دیگر لیکن درین تحویل سوا تاکید نسبت عدم
فعل که عدم رویت فعل از نبی صلی الله علیہ وسلم که نظرشان اسع ترین نظرهاست و بچو وقایع آینده را محیط است دلیل
آنست و سبب آن تحویل گویا از قبیل قضایا فیا ساء ما کانت اشارہ لطیف است بچو اب سببیکه جمله لا اراکم الا محض
در معرض تعریف بجانب صحابه کرام کشیده تمسک سور عقیدہ و دلیل صدور ظلم و تعدی از ایشان بر حضرت علی رضی الله
عنه درباره خلافت فرار داده اند توضیح این مقال اینکه عدم رویت فعل از رویت عدم فعل عام است و صورت عدم عدم
فعل که در حقیقت فعل است هم میتواند که عدم رویت فعل باشد پس اگر این جمله بر اصل خود گزارند و اعتبار تحویل میکنند نشان
ظلم صحابه این جمله بجا شدن نمی تواند پس ادای مقصود معلوم بدین پیرایه که معروض شد گویا دشمنان صحابه بسبب حال
دیگر افکنند تا دست بے ادبانه سودا من پاک شان را از نشود اما آنانکه فهم سلیم و طبع مستقیم دارند خود میدانند که محض تعریف
این کلام ازین پیش نیست که من شمارے پیغمبر که حضرت علی مرتضی رضی الله تعالی عنه را امیر خویش ساخت اما اینکه از
کلمات فضائل شان چشم پوشیده بقاصدا هوای نفسانی دیده و دانسته از جنابشان اعراض امید کرد من گمان تمام
که اصحاب فهم مدعی لالت اینجمله بر آن شوند معنی اسبیت میز نکردن شان فقط در کینه و عناد و محض نسبت تا بد لالت عقلی
تایید میشد آئے این جمله این را هم محتملست و محتمل دیگر نیز دارد اعنی اشاره بمضمون ویابی الصد والمؤمنون الا اباکم مگر
محتمل اول احتمال پیش نیست و ثانی را بدو از نقل مذکور و هم دیگر بضموم بهم رسیده بلا حظه مناقب صحابه عقل نیز در تائید این
پس حیف است که بے دلیل بر احتمال بچند و از قرآن و آله بر مراد دیده و دانسته چشم پوشند مگر شاید کسی را درین تقاضا
و سوسه بگردید آید و گوید که این چنین کلام شهادت وجدان در مقام تحسیر و تمتا سمری زند پس دیده انصاف باید
گشاد و باید دید که تحسیر نبوی و آرزوی شان کلام را بکدام محمل می افکنند و سیاق را بکه جانب می کشد می گویم
که اول شهادت وجدان غیر مسلم ممکن است که مطلق اخبار بالغیب بے اقران حسرت و افسوس بد نظر باشند
و اگر سبب این خاطر شیعه نیز را کنیم و از احتمال قبلیه این مقال به نسبت انکشاف اولو تیه ابی بکر رضی الله عنه
هم در کتب معتبره بر آمدن مطلق نشان ازین جمله معلوم چه بر گاه انبیا را از مقتضیات بشری چنانکه
در کتب معتبره است اگر رسول اکرم صلی الله علیہ وسلم تناسک خلافت حضرت علی رضی الله عنه داشته باشد

کدام مخدومی است که اهل سنت و جماعت در فکر اعتذار او دیگر خون کشند و اگر با این قدر سینه ازین کج
 پاک نشود اینک روایت نیز موجود است فی تاریخ الخلفاء بحال الدین السیوطی فی فضل الاحادیث و الاثر
 المشیره الی خلافة ابی بکر رضی اللہ عنہ قال اخرج الدارقطنی فی الافراد و الخطیب و ابن حنبل عن علی
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سالت اللہ ان یقدمک ثلثا فانی علی الاتقدیم ابی بکر اتمی و
 سلمنا کہ بسبب سنی بودن مخرجان این حدیث تسکین شیعہ نشود و نگردین چه خواهند گفت کہ وقت اراد
 نکاح حضرت امیر رضی اللہ عنہ بدختر ابی جهل بر دل نور حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم چه قلقها
 که نگذشت آخر این همه بے تابهها از چه بود بجز این کہ محبت حضرت زہر النوبت باین رسانید و دیگر چه
 می توانند گفت آری اگر دختر ابی جهل از محرمات بودی این اہتمام منع و خطبه خواندن بر مقتضای
 نبوت منطبق سے گشت سیاق این قصہ را در حدیث بتکرار معلوم خواهد شد کہ این رنج و الم محض بر مقتضای
 محبت حضرت زہر ابودرضی اللہ عنہا ورنہ این مقال را چه محل بود کہ من حلال را حرام نمی کنم القصد
 عجب نیست کہ درین واقعہ ہم کم و بیش بمقتضای طبیعت بشری و محبت نسبتی میلان خاطر انور
 بجانب حضرت امیر رضی اللہ عنہ باشد مگر دختر ابی جهل استحقاق زوجیت حضرت امیر نداشت
 و این انعقاد از ضروریات شرع نبود کہ پیاس آن رنج خاطر مبارک حضرت زہر رضی اللہ عنہا کہ
 واقعی رنج خویشتن است گوارا میشد و از خوبی مواسات اقارب و صلہ رنجی نظر برکنندہ درین بارہ
 اہتمام نمیفرمودند بخلاف این واقعہ کہ بجهت سوابق کمالات ابوبکر رضی اللہ عنہ و نظر بجاختشانی ہائے
 شان از اول تا آخر کہ شیعہ ہم میدانند گو تجاہل کنند لازم افتاد کہ از تقاضای محبت طبعی بر کران روند
 و حق را بحق دار رسانند چنانچہ در اوقات مناسبہ درین بارہ بطورے اشارتہا فرمودند کہ آنانکہ
 مشتق فہم سخن دارند دلالت لفظی را ہم بدل آن نمی گیرند مگر دیدہ کورا آفتاب ہم سیاہ نماید و قسم فرکوم
 کلاب تیز زیادہ تر باید با جملہ از جملہ و لا را کم فاعلین میلان خاطر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نہیں
 و باز از رجحان طبیعت و میلان خاطر نبوی علیہ و علی آکہ الف الف تحیة و سلام با استحقاق حضرت
 علی رضی اللہ عنہ بے بردن و امیر نکردن صحابہ ایشان را بسبب کینه و عناد و ظلم و عناد و شرمون کاہ
 کسانی است کہ ازین فرقا خیر ندارند و ایشان را بر معنی و مدلول مطابقتی نظر است و نہ از عموم و خصوص
 مسبب و سبب خبر با اینہم جملہ مقتضیات طبعی انبیاء مطابق احکام الہی انگاشتہ آنچه بکلمتی
 میگویند روش معانی سبحان اہل الصفات نیست کہ اول نظر بر اصل مدلول این کلام اندازند باز بر
 عموم مسبب نظر دارند پس ازین انبیاء را بشر اعتقاد کرده در معنی این جملہ غور بجار برند آنگاہ اگر ازین
 کلام طعنہ بزمہب سفیان بر آید غوغای شیعہ بابتنا و این حدیث البتہ خلیعہ بجا باشد این ہمہ در
 صورتی است کہ از بعدیت در من نور مرید کہ بعدیت متصلہ گیرند و از روایت روایت الکتبانی

Marfat.com

و اگر از رویت رویت استدلالی مراد دارند حاجت جواب یکسو درود و اعتراض بهم کلام است چه
 راه استدلال پنج در پنج است و قوع خطا ممکن است اگر چه از نبی باشد خصوصاً نزد شیعه
 که خدای تعالی شان بهم خطا میکند تا آنکه بدو واقع میشود تا با تیار چه رسد قصه رها کردن انسانی
 بدر مشهور است استدلالات دیگر را هم بران قیاس باید کرد و اندرین صورت خود امیر شدن
 حضرت امیر ولایت بران دارد و اگر بعدیت مطلقه مراد باشد ثبوت تعریف معلوم معلوم البته
 فکر جواب این امر لازم خواهد آمد که پس از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه بے ساخته حضرت امیر
 رضی الله عنه را امیر کردند و از زوم کذب قول سزور عالم صلی الله علیه و سلم هیچ نپذیرد بشیرند مگر حق
 اینست که مراد از رویت رویت انگشانی است و بعدیت در من تو مگر بعدک بعدیت مطلقه در نظر از
 سوال از تعیین اشخاص است نه اوصاف و اگر بعدیت را بشهادت عرف و لحاظ اینکه سوال از
 تعیین جمله خلق را الی یوم القیامة نبود منحصر بر بعدیت متصله دارند تا هم جواب مطلق است و خوبی
 اطلاق جواب با وجود تفسیر سوال اگر چه در دیده تنگ چشمان بے بصیرت نیاید و گویند سوال دیگر
 جواب دیگر معین از جمله خلق که تا روز قیامت خواهند بود و خبرند اند فقط احوال اصحاب ثلثه مذکوره و
 کرده نظام بطور تخییر اشاره باستخلاف یکی ازین بزرگواران فرموده اند مگر از بلغا باید پرسید که درین
 مخالفت اطلاق و تفسیر و بیان اوصاف اصحاب ثلثه کلام را از بلاغت گزرا نیده بحد اعجاز رسانیده
 اند گویند که فهم زانی رسد که بدعوی خوبی این کلام و بیان اشاراتش زبان دراز کنیم که تعریف فهم
 خویش است تا مع خورشیدند اح خودست که در چشم روشن و نام برد است اما سخن بر لب رسیده
 را بزرگ دارند نمی توانم امید آمنت که بر ستم بیانم خنده نزنند عنایت فرموده بغور بنگند که درین
 کلام سراسر اعجاز اول بر طبق و سبک و عن الالهة قل ہی موافقت للناس الخ بتغیر جواب از طرز
 سوال بر نقض سوال سائل تنبیه فرمودند و باز به بیان جمله خلق متوجه شدند مگر چون در تعیین اشخاص
 از شان کلام بطول می انجامید و منفعت قلیل میشد بارشاد اوصاف چند بطور تسکین خاطر
 سائل کردند که هم جواب او بر آید و هم امتیاز را تا قیام قیامت در استخلاف خلق و سزور العجل است
 مانند واقعی در باره بکوزه در آورده و مضمون بزرگ را بکلمه پیروده اند چون شرح این معما به بیان حقیقت
 خلافت و لوازم ثبوت متعلق دارد اول حسب فهم هر سه از ان گزارش میکنم جناب من خلیفه کسی کسی بود
 که کار او کند پس اگر آن کار متنا کمال و موقوف بر ملکه باشد لاجرم از ان هم چیزی کم و بیش نصیب
 در است در وقت مصداق این مصرعه بود و این راه که تو میروی بترک نداشت بگر کلام چون
 در خلافت بزرگ است ضروریات ثبوت را باید شناخت تا در خلافتش همان ملحوظ ماند پس بنظر قاصر
 این مشکل خاطر خجالتی آید که نبی را اول ضرورت است که بکمال قرب رسیده و بغایت بزرگزیده باشد که

بدرت متد

افسری یک عالم در بهری بنی نوع بهر کس ناکس نمی دهند اکنون که جمال قوت نظری و کمال قوت عملی او را
 با امتحان آمد که از کجا بجا رسیده اسرار احکام و قواعد تدریس هدایت با و آموخته سوی گرفتاران ضلالت
 روانه میکنند پس اگر بگفته او قیود رسوم گسستند فها ورنه هر که دست و گریبان نشن شود نیز در بهمت
 خود زیروز بر نماید یا جان باز دین ازین تقریر سه مرتبه دست آمدند که جدا جدا بعنوان اصحاب ثلثه در
 حدیث مذکور اند اصل همه کمال قرب جدی که نام بعد از گنجایش وصل نماید که چون این چنین قرب
 بآن ذات عالی که در در راه الورا اوج استغناست افتادگان حقیقت بود او بوس را بے دوستی بهر
 زهدنی دنیا و رغبته فی الآخرة از محالات است لازم افتاد که درین دو کمال کمال دارد و همین بهمت
 قوی و عزم بلند که تا در کار خود از تنگ و ناموس هم که از جان چنانکه دانی عزیز تر است حساب نگیرد
 و سوپین نگاهداشت حال شان تا نیک را از بد نه شناخته از بد منع فرماید و بجانب نیک هدایت نماید
 اینست آنچه که بنی را ضرورت و از نیجا و چه تخصیص ذکر این اوصاف ثلثه که نام زوا اصحاب ثلثه کرده
 اند معلوم شد مگر این امور ثلثه اگر بجا طایفی بدیگرے بنگرند چنان در مراتب متفاوت افتاده اند که یکی
 بدیگرے نمیرسد توضیح این سه اینک اصل نبوت و مصداق آن همان کمال قرب است و بس هدایت
 خلائق از آثار و مقتضیات او و بهمت قوی از آلات او و معین هدایت محتاج ضلال و اهل ضلال است
 و بهمت قوی را در کار خود ضرورت مخالفت مخالفان و رنه این با که آویزد آن با که ستیزد و کمال قرب را
 جزوات ربانی حاجت دیگر نیست و ظاهر است که با آله هر دم سر و کار نیست و آثار الزوم ضروری
 نئے البته از اصل و مصداق هر لحظه ناگزیر است و نیز هدایت را در سوی غیر است و زهدنی دنیا و رغبته
 فی الآخرة را که از ملذومات قرب اند همه روسوی ذات بخت او تعالی است و قوت بهمت را در و بهر در
 سوست که از علوم و معارف مقام قرب فرمان مے پذیرد و ازان باز قوت عاقله و عالمه را بکار هدایت
 میگیرد چون این چنین است اول اول است و ثانی ثانی و همچنین پس اگر یکی را ازین اوصاف
 ثلثه چنان قدم پیش رود که دیگران بگرد او نرسند اگر اول است علی الاطلاق استحقاق او از همه
 پیش خواهد بود ورنه باید دید اگر مهات عظیمه پیش رود اندامانت خلافت بصاحب بهمت بلند تو
 دل باید سپرد و اگر حوادث ضلال و شیوع بدعات در دین تو کم رخنه اندازد و یا اندک است آن بدل
 خلد از جاسے هادی و مهدی را باید آورد که هر کارے هر مردے اکنون باید شنید که جناب سرور عالم
 صلی الله علیه وسلم اول بطوری که مذکور شد قاعده اختلاف ضبط فرمودند از ان باز مراتب هر یک
 ازین اصحاب ثلثه در ضمن بیان اوصاف چنانکه معلوم شد بیان فرموده به ترتیب ذکر می کنند
 تا کید فرمودند و هم اشاره فرمودند که هر یک ازین اصحاب ثلثه را برای کاری ساخته اند و کمالی
 دیگر نه ساخته اگر چه و طلب ربانی عارض حال شود و ضرورت رسیدن این را از دست بردارند و کمالی

رضی اللہ عنہ باید زد که درین راه از همه قدم پیش دارد و اگر بهات عظیمه و معاملات بزرگ پیش آیند و حاجت
 تربیت عام و خاص افتد از حضرت فاروق رضی اللہ عنہ اتہام این کار باید کرد که مرد این
 کار است بہت قوی و عزم مصمم دارد و در تنفیذ احکام الہی نہ پاس کسی دارد نہ ہراس از کسے اندیشہ
 ملامت ندارد و حق او را و حق را ہمیکہ دارد و اگر ظہور بیع و اہوار حق را بہ باطل آمیزد زیر سایہ مرتضوی نیاید
 باید گرفت کہ آفتاب ہدایت مطلق را مطلع و مشرق سینہ گنجینہ اسرار او خواهد بود از اینجا ہم فرست صحابہ
 باید دریافت کہ بہجہ احادیث نبوی چگونه نظر غائر انداختند و دقیقہ فرو نگذاشتند اعنی پس از آنکہ جاوید
 الہی حبیب رب العالمین سید المرسلین علیہ افضل التسلیمات و اکمل التجات را ازین دار دنیا بجوار خود کشید
 پس ماندگان بہمان بودند کہ بقبوض وجود پر نور حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم دل از ماسوی الہد برکنده بجان
 و دل در طلب حق مصروف بودند و ہر دم دم ہل من مزید میزدند مناسب چنان شد کہ بسپرداری حسین
 کسان کسی باشد کہ از تشبیب و فراز این راہ آشنا بود و دوائے این درد اند و طریق زہدنی الدنیا
 در غبتہ فی الآخرۃ پامال او بود تا تربیت شان کند و اصلاح ظاہر و باطن نماید قطع نظر از دیگر نصوص و
 از افضلیت شان درین بارہ ہم بجانب حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ از ہجہ این عبارت اشارت ہایاقتہ
 دست بیعت شان دادہ بر سجادہ نبوی نشانند چون جہاد نیز دران زمانہ یکے از ارکان نظریقت شریعت
 بود کہ مجاہدہ و مشقت و منفعت بدان نمیرسد و مصلحتہائے دیگر مثل ترقی اسلام و تکثیر غنائم و غیرہ بران توفیق
 بودند حضرت او نشان سامانش فراہم آوردہ لشکر بر لشکر بطرف عراق و شام فرستادند رفتہ رفتہ شہر ہا را
 اطاعت اسلام آمدند گروہی مسلمانان شدند و اکثرے با دوائے جزیرہ جان سلامت بردند و غنائم و
 اموال فراوان بدار الخلافت رسیدن گرفت درین اثنا حضرت صدیق رضی اللہ عنہ را داعیہ اجل پیش
 آمد او نشان لبیک گفتند و بر حمت حق پیوستند چون درین عرصہ این ہم بزرگ شدہ و ہر روز در بزرگی
 بود و فکر انجام یک مملکت در سر و دشمن قوی بر سر آمد و ایصال حقوق مستحقان و در نزدیک واجب لازم قضا
 مصلحت وقت آن شد کہ مردے قوی دل بلند بہت کہ ازین خرخشہ ہا بستوہ نیاید و از ملامت ملامت
 کسان کہ از لوازم چنین ریاست گیری ست خصوصاً در چنین زمانہ کہ کس مجال سخن بود کہ بہت را نکشاید و
 با نظام این کار داتہام این کار زار بر خیز و حضرت فاروق را یکمال درجہ موصوف باین کمال دیدند ہذا
 دلائل دیگر از ثقل بر افضلیت شان گواہ بود و حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ نیز بقرابتی نصوص ہم
 بقرابت خود او بی عہدی شان اشارہ فرمودہ بود و بدیابین وجوہ مذکورہ دست بہ بیعت شان دراز کردہ
 سر حکمتہ اطاعت شان در آوردند چون او نشان بر مسند خلافت نشستند چنانکہ باید بسراجم این کار
 برداشتند ہنوز زمانہ ہمین روشن بود کہ مدت خلافت عمری منقرض گشت و ہم ہر کوی سرکشان شام
 و فارس با تمام ماند چون ساجد تازہ کہ رعایت آن محتاج کمال مرتضوی باشد ہنوز ہمیشہ

نیامده بود بلکه همان اہتمام کار فاروقی کارکنان خلافت پیش نهاد خاطر داشتند و این طرف روش فاروقی
در انتظام مہمات چنان ذہن نشین ہر محام و خاص گشتہ کہ ہر کس از ایشان این کار کردن سے
توانست ہمہ را درین مقام مساوی الاقدام و دیدند القصد در نشانیدن خلیفہ بر مسند خلافت سخت
تجیر پیش آمد مگر نہی دانش فاروقی کہ چگونہ باشارہ نبوی رفتند و چنان قاعدہ استخلاف را مرعی
داشتند اعنی ہمان کمال قرب را مرجع قرار دادند و بتا میر کسانیکہ پسندیدہ بازگاہ مصطفوی و بغایت
مقربان درگاہ خداوندی بودند و وصیت فرمودند آخر کار بانکار باقیان ازستہ مثلاً الیہم امر خلافت
فیما بین حضرت ذی النورین و حضرت امیر رضی اللہ عنہ و اگر گشت بعض اکابر صحابہ از اخبارات
حضرت نبوی و وصیت حضرت عمر این دقیقہ را فہمیدہ در تعیین حضرت عثمان نیز بر ہمان وتیرہ فاروقی
رفتند و بلحاظ افضلیت و اقربیت ایشان کہ مستلزم مزیتہ قرب است و از اکثر لصوص معاملات
زمانہ نبوی مستنبط میشد و مہذا میلان خاطر اکثر خلائق کہ موافق بعض احادیث قدسی یکے از دلائل
افضلیت است او شان را بر حضرت امیر رضی اللہ عنہ ترجیح دادند اینچہ معنی ان متصک اللہ متبصا
فلا تخلعہ کہ حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بحضرت ذی النورین رضی اللہ عنہ خطاب فرمود
بودند و وجہ نسبت کردن تقمیس بجانب باری عز اسمہ معلوم گشت چہ وصول خلافت بحضرت
عثمان محض عطائے خداوندی است کہ بے خیال و گمان رسیدہ کمال مخصوص را بچو خلافتہائے
خلفارثلثہ باقیہ در ان دخل نیست و نعمتیکہ بے سابقہ عمل و کمال میرسد و ستور است کہ آن را
نسبت بخدا سے کنند و میگویند کہ عطائے خداست و وجہ تعیین کردن حضرت ابو بکر رضی اللہ عنہ
حضرت فاروق را رضی اللہ عنہ و باعث معین نکردن حضرت فاروق رضی اللہ عنہ کسی را نیز بر آمد
و معنی لا اراکم فاعلمین الخ نیز خیلے برین واقعہ مطابق آمد زیرا کہ در دو بار اول در استحقاق خلیفہ
اول و ثانی احدی را کلام نبود کہ در ضروریات خلافت نبوت خود بکفایتی روزگار خود بودند و بسبب
کمالات مناسبہ خلافت نشان احدی ہنگ شان شدن نے توانست مگر پس و قات خلیفہ
ثانی خصوصاً وقت دوران امر خلافت فیما بین حضرت عثمان و حضرت علی رضی اللہ عنہما در ہر طرف
احتمال تعیین بود و ہر دو بزرگوار بظاہر ہنگ بیکہ کہ بودند اگر فرق ہم بود چندان ضعی بود کہ اکابر صحابہ
نیز با چندین ہنم و فراست پس از دیر چنانکہ معلوم است و یا قتلند پس گویا خلافت تماماً و نشان
رسیدہ بازگردد و نیز رعایت دو کمال مذکور باستخلاف خلیفہ اول و ثانی بعمل آمد و در ان
انفراغ دست و ادا کنون فقط رعایت کمال مرتضوی باقی بود تا باقران او بر رعایت کمال اول
و ثانی تمثال نبوت محمدی نقش ظہوری بہت مگر چون حضرت عثمان در جہا از ہنم قدم رانند و است
و از نیز مگی ہائے جہا این ہم است کہ بسا اوقات از مرد ضعیف کار ہائے بزرگ چنان بچا لاکہ

حسب شیخ بطبره و آینه که مرد قوی بهمت هم رشک بر دوا زین جهت کمالات عثمانی ب کمالات فاروقی
 منسلک شده بودند اقامت حضرت عثمان رضی الله عنه بمنزله جبر نقصان و تکمیل ناطق شد نه
 آنکه چون خلافت ثلثه باقیه شان جدا گانه دار دوا زین جهت و هم بجا از اینکه غضب و جفا عظیم
 ازین اعوان بهمت اند در حضرت عمر رضی الله عنه اگر چه غضب فی الله بدرجه کمال بود مگر در جفا
 بیشتر حضرت عثمان راست رضی الله عنه اگر خلافت شان را تتمه خلافت فاروقی نام نهند خیلی
 بجای باشد درین مقام از حد ثلثه افضلیت حضرت امیر رضی الله عنه از حضرت ذی النورین
 که بجهت ذکر نکردن شان درین حدیث با و هام بعضی سنیان متطرق میشد سینه پاک گردید خلیجان
 تخصیص ذکر اصحاب ثلثه مذکورین و ترک کردن ذکر حضرت ذی النورین مرتفع گردید گو از پیشتر
 نیز بکمال امر راجع مقدمه مدفوع بود و جهش چنانکه بگزشت همین است که خلافت حضرت عثمان
 رضی الله عنه مبتنی بر کمال شان در کمالات نبوت که مناسب حال زمانه باشد نبود
 بلکه بجهت افضلیت شان در زمانه خویش و استحقاق قوه عزیمت او شان فی الجمله بسبب
 کمال جفا نبوت بهمت فاروقی از دیگر اقران و امثال مقدم شده بودند و پس از ملاحظه کار
 کردگی شان هم محقق میشود که واقعی چنانکه از حضرت عثمان رضی الله عنه امید بود بلا دافرس
 و اطراف شام را جاروب داده از خن و خاشاک سرکشان نامور پاک کردند القصد چون حضرت ذی
 النورین بدست جفا کاران شهید شدند گویا تخم بدعت و ضلال بآب و خاک آمیخت و وقت ظهور
 شاخ و برگ بدعات قریب رسید و اگر باور نباشد از انتشار حدیث در فرض و ظهور نواصب تفتیش
 کنند که حسیت همین قتل حضرت عثمان رضی الله عنه خواهد بود چنانکه بجای خود مذکور است این وقت
 نشستن حضرت امیر رضی الله عنه که با وی و مهندی بودند بر مسند خلافت بجای خود نشد مگر چون قایلان
 حضرت عثمان رضی الله عنه دست بخون حضرت آوردند و بدین گناه روی خود سیاه نمودند و دیدند که همه
 صحابه بستیوح این واقعه دست بزدان میخایند آن سیکاران را فکر جان خویش شد زیر دامن تضرعی
 خریدند چون حضرت ایشان بسبب عموم بلوغ قاتل را از غیر قاتل نمی شناختند و در اجرای حدود وقت
 قضا صفت نبوت کامل بکار بست و نیز همین دم از دست آن شوره پشان یک خلافت دیرینه در هم بر هم
 شده بود بر همین این خلافت که هنوز قرار نگرفته و استوار نشده چه دشوار بود از اخذ قضا صفت کامل فرمودند
 و البته گمان حضرت ذی النورین و طرفداران شان در صدمه این پنج بزرگ بیندیشیدند و بگمان مدامت
 از حضرت امیر رضی الله عنه در پی جنگ جدان شدند و بدین سبب عبا را بر خاطر بکیدگر بشتست فتنه با بر حاشا
 و آنکه که خداوند تا آنکه چهار یکبار فتنه بلدان منقطع گشت و زاده آمدن غنائم مسدود شد و همین بهمت که در عنوان
 حضرت امیر رضی الله عنه ذکر داشتند و ذکر این وقت معنی لایزال که فاعلین حد و اجزای منطبق شد و تا مسف نبوی

Marfat.com

صلی اللہ علیہ وسلم کہ از معنی لارا کم فاعلین می تراود و وجہ گشت و معلوم گردید که اگر هست افسوس نبوی یا این
 وجه است کہ حضرت امیر راضی اللہ عنہ چنانکہ ہادی و مہدی بودند فرصت بدایت امت و استیصال مادہ
 بدعات از سبب دین بیسر نیاید و بسبب حقیقتش با ہم عنان ہمت بجانب دیگر معطوف ماند بلکہ با نیان فساد درین تفرق
 کلمہ و نزاع با ہم فرصتی بدست افتاد کہ بس غنیمت شمرند و نگویا از غیب بر آتش بے نور نشان روغن ریختہ و رندہ گروہ جہنم
 بن سباد بقیہ خارج ہم بچو خواب حرورہ بآب تیغ مر تضوی کندہ آتش و دوزخ میشند و نواصب بوجود نمی آمدند و
 قدر پیرا قدرت زبان کشائی با قوال باطلہ خود بیسرنی آمد مگر چون شرف صحبت حضرت حبیب رب العالمین صلی اللہ علیہ وسلم
 علیہ وسلم و علی آلہ اجمعین و جانفشانی ہا صحابہ و اتباع و اخلاص شان چنان نبود کہ بیک دو خطا اجتہادے
 یا تعصب قومیت علی اختلاف الآراء ہمہ را از نظر افکنند و مواجید موقوفہ مثل قل ان کنتم تحبون اللہ

فانتحبون حبیبکم اللہ و یغفر لکم ذنوبکم و من یحبنی یقراب الارض خطیۃ لا یشکرک بے ثینا القینۃ مثلہا مغفرۃ کہ در
 مشکوٰۃ در باب ذکر اللہ عزوجل از مسلم آوردہ فراموش کنند بلکہ قدر شناسی رحمت و اسعہ کہ ہمہ صغائر و کبائر
 امت نبوی بیک گوشہ اش بگنجد آنت کہ حسب عدہ اولیک بدل اللہ سیئاتہم جنات اگر کیا ہم از و شان
 دیدہ و دانستہ ہم میزدور در قدر حسنات نبشہ شود بتا علیہ حکمت لم یثقی این سوارح را بر این گنجد کہ تماشائے
 عجیب مثل اظہار قدر صحابہ رضی اللہ عنہم و منزلت شرف صحبت حبیب خود صلی اللہ علیہ وسلم بر روی
 کار آوردن بود و رسانیدن بے ادیان بجائے خود بران توقف داشت و آخر و عوانان الحمد للہ رب
 العالمین و علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین پس ازین گزارش میکنم کہ بسبب کم فرصتی و قلت استغناء و عدم
 فراولت کتب در امتثال امر ساری دیر شد کہ دیدگاہ اگر فرصت ساعت دو ساعت بیسرمی آمد کاغذ سیاہ
 میکردم پس از دیر کہ نوبت تا با بنیارسید بلا حظہ تقریر پریشان و کجی بیان خود چنان میدانم کہ در نظر عنایت گرامی
 لاطائل نماید و بہتر ان فہم درست ساری کم وزن بر آید مگر ہر کس باندا زہ خود میگوید چون سابق عرض کردہ
 آدم کہ مرد این کار نیم معذورم باقی بخدمت عنایت فرمائے من مولوی عبدالقادر سلام مسنون
 پذیرفتہ باد فقط مکتوب مولوی اسمعیل صاحب شہید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

لائق حمد وہ ذات باری ہے کہ جن کی تعریف زبان خلائق عاری ہے اور ہرگز نہ بیان اور درود و تحنیت
 اس بر گزیدہ خلق پر کہ جسکی باعث کون و مکان ہے اور قیام دو جہان بعد حمد و صلوة کے بندہ
 حبیب الرحمن بخدمت از باب شاہقین کے عرض پر واز ہے کہ میں نے بنظر اتحادہ عوام مکتوب
 خلاصہ انام مولوی اسمعیل صاحب شہید جو مطاب اللہ تراہ و جعل الجنة منواہ کو کہ در جواب اعتراف
 اپنے رسالہ تقویۃ الایمان کے بزبان عربی لکھا تھا بزبان اردو ترجمہ کیا فقط

مناظرہ ہے تو ہم ہی عرض کرتے ہیں کہ آپ سہارنپور تشریف لائیں علماء تو ایک طرف یہ عاجز
 ہی آپ سے نہٹ لیگا اگر کیا تعجب ہے کہ آپ ثنائی نصاریٰ اور ہنود پر عقد مجلس مناظرہ کر کے
 ہن اور ان دونوں گروہ کا حال بخوبی واضح ہے کہ ان کے عقائد اور اعمال میں کیا کیا خرافات
 و محالات ہیں پھر جن کی رائے اور فہم کا حال اپنے دین میں یہ کچھ ہو غیر کے مذہب کو کیا سمجھیں گے
 مگر بقول کل شے مرجع الی اصلہ شاید آپ کو انکی راہ و رسم کچھ پسند آئی ہے خیر غرض یہ سب آپ کا
 افسانہ ایک زمانہ سازی عوام کا بہکانا ہے ورنہ علماء شیعہ سے بقول آپ کے کاغذ سیاہ کئے
 اور کیا کبھی ہو سکا ہے یہ کتب مناظرہ تحریری موجود ہیں اگر تم میں سے کسی کو فہم و فراست صحیح ہو
 دیکھو اور ستر کہ میں علماء تو ایک طرف کبھی عوام سے بھی آپ لوگوں نے میدان پایا ہے جو آپ کا
 جو عمل کرتے ہیں مولوی حامد حسین لکھنوی باین دعویٰ علم کہ عالم ملک و ملکوت میں بزرگ شیعہ نظر نہیں
 کہتے میرٹھ میں باوصف اصرار و تکرار خاص عام مولوی محمد قاسم صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ و دام فیوضہ
 کے مقابلہ میں نہ آئے اور گھر سے باہر نہ نکلے اور خلوت میں بھی مولانا نے شیعہ مخلص بن کر جو کچھ
 باب فدک میں پوچھا تو دم چر کر اٹھ کھڑے ہوئے البتہ اب آپ کچھ بکتائے دوران اپنے قدمائے
 بھی بڑھ کر ہوئے ہوں گے جو یہ دعویٰ لا حاصل ہے سو خیر آپ تشریف لائیں اور میدان مناظرہ دیکھیں
 مگر آپ کی تحریر سے تو آپ کا علم و فضل معلوم و مفہوم نہیں ہوتا نہ معلوم کہ کس لیاقت پر یہ زور و
 شور ہے شاید مناظرہ کے لیے کچھ دم محفوظ کر رکھا ہو گا خیر یہ جواب تو آپ کے اشتہار کا ہے
 اب جو اب حوالات کا بنہایت اختصار کہتا ہوں اور آپ کے کلام لایعنی کا جواب بکیر ترک کرتا ہوں
 الا انشاء اللہ کہ آپ کی تحریر پر کچھ لکھا جائے سو ہوائے جزا و سنیۃ سنیۃ مثلاً محل حسن پر حل کیا
 جائے ورنہ حتی الامکان و اذا سمعوا اللغو انصتوا عنہ و قالوا لانا اعمالنا و لکم اعمالکم سلام علیکم لا تتبعی الباہلین
 برعل ہو گا و سنیۃ ہمدانیۃ الشیعۃ و اللہ بیدری من یشار الی صراط مستقیم اول قبل جواب یہ کہنا
 ضرور ہے کہ آپ ضحاکے اہل سنت کو اپنے مذہب کی طرف دعوت کرتے ہیں اور رغبت دلاتے
 ہیں سو خد کوئی شامت کا ناراضی آپ کے فریب میں آویگا یا نہ آویگا مگر آپ تو اس دعوت کرنے سے خود
 مخالف سووم ہو کر فاسق بن گئے کیونکہ آپ کے مذہب میں بقول امام محمد جعفر صادق دعوت غیر مذہب
 والوں کو اپنے مذہب میں حرام ہے کہانی روایت کرتا ہے کہ قال الامام ابو عبد اللہ جعفر کفر عن الناس لا

تذکرہ اجدالی امر کم ہذا۔ ترجمہ۔ باز رہو لوگوں سے اور مت ہلاؤ اپنے امر مذہب کی طرف کسی کو سو فرمائیے کہ
 اس موت حرام کا کرنے والا کون ہو اور پھر اسکو جو حلال جانے اور تقرب پہنچانے تو وہ بحسب عقائد
 شیعہ مسلمان ہی یا کافر اور اگر عذر کر دو کہ یہ حضرت امام نے بطور تقیہ فرمایا ہے تو یہ عذر بالکل بہودہ ہے
 کیونکہ حضرت امام جعفر کو تقیہ ہرگز درست نہیں تھا چنانچہ کلینی وصیت نامہ بخبار میں وصیت حضرت امام
 جعفر علی یون روایت کرتا ہے کہ حَدِيثِ النَّاسِ وَاهْتِمُّ وَلَا تَخَافَنَّ خَدَّيْكَ وَاللَّهِ وَالشَّرَّاءُ لِمَنْ يَتَّبِعُكَ
 وَصَدَّقَ أَبَاكَ الصَّاحِبِينَ فَانْكَ فِي عَزْرٍ وَآمَانَ۔ ترجمہ۔ حدیث بیان کر لوگوں سے اور فتویٰ دے
 لو اور مت ہرگز خوف کر کسی سے سوائے اللہ تعالیٰ کے اور شرک و علوم اہل بیت اپنے کا اور تصدیق
 کہ اپنے باپ دادوں صاحبین کی پس بیشک تو سپاہ و امن میں ہو اور ایک روایت میں سے قل الحق فی
 الْأَمْنِ الْخَوْفُ وَلَا تَخَشَّ إِلَّا اللَّهَ۔ ترجمہ۔ کہ سچی بات امن اور خوف میں اور مت ڈر سوائے اللہ کے کسی
 سے اور مہذب بڑی حیرت اور فوس کی بات ہے کہ یہ قول حضرت کا اپنے خواص کو تھا اگر حضرت
 خواص سے ہی تقیہ کرتے تھے تو آپ کی ساری روایات غیر معتبر واجب التکرک ہوئی اور بنائے
 مذہب شیعہ ہی منقطع ہو گئی اب جو ذکر تقیہ کا آیا تو کچھ مختصر بطور تمہید کے لکھا ہوں کہ سب جوابات
 میں کام آویگا۔ علما شیعہ کو تقیہ کی آڑ نہایت عمدہ ملی ہے اس ذریعہ سے اپنے مذہب کو تمام رکھا
 اور تقیہ کو ائمہ پر واجب کر رکھا مگر فی الحقیقت یہ نہایت چر پوز عذر ہے کیونکہ اگر تقیہ واجب ہوتا
 تو اول تو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ واصحابہ وبارک وسلم نے جو کچھ اظہار اسلام و اظہار حق
 میں تکالیف اٹھانیں کسی شیعہ پر مخفی نہیں سوچا ہے کہ معاذ اللہ حسب قاعدہ اہل تشیعہ جو رسول اللہ
 ہی عاصی فاسق ہو دین کہ تیرہ سال تک مکہ میں کس قدر جو روح اٹھائی اور کفار کے ساتھ تقیہ موقت
 نہ کی اگرچہ یہاں گنجائش تحریر بہت ہے مگر نظر اختصار مختصر کلام ہے قائل کو یہی پس ہے اور علی ہذا
 حال حضرت حسین رضی اللہ عنہ کا مشہور ہے کہ جان آبرو سب دی مگر تقیہ نکیا سو وہ بھی شیعہ کے
 نزدیک حرام موت محض معاذ اللہ اور خود حق تعالیٰ تو ان پیش میں اس تقیہ ساختہ برواختہ شیعہ کو حرام فرما
 ہے ان الذین تو فہم الملکۃ ظالمی الفسیرم قالو فہم قالو انک مستضعفین فی الارض قالوا المکن الارض اللہ واسمہ
 فہا ہر و ایتھا قالو لک ما و انہم جنم و سات مصیر۔ ترجمہ بیشک وہ لوگ کہ فیض ارواح کی انگی وشتوں نے اس
 حال میں کہ ظلم کر رہے تھے وہ اپنی جانوں یعنی ظاہرین مسلمان نہیں ہوئے تھے خوف کفار اور کفار وشتوں نے

مذہب شیعہ

Marfat.com

مگر کس حال میں تھے کہا انھوں نے ہم ضعیف تھے دنیا میں کمزور کہا فرشتوں نے کیا اللہ کی زمین میں گنجائش نہیں تھی کہ تم ہجرت کر جاؤ اور وہاں سے کہیں اور پس وہ لوگ ٹھکانا ان کا جہنم ہے اور پڑا ہکانا چاہو وہ بات یہ کہ ائمہ کوئی بڑھیا عورت یا بوڑھے مرد ہپ ہپ کرتے نہیں تھے اور نہ بچے معصوم کہ وہ چلنا اور گہر سے نکل جانا انکو مجال تھا تا معذور ہوتے لہذا اس آیت کے بعد جو دوسری آیت مذکور ہے ائمہ کے حق میں اس سے رخصت نہیں نکل سکتی دوسری جاقرآن شریف میں ہے ام حسبہم ان تدخلوا الجنة

ولما یا تم مثل الذین خلوا من قبلکم مستہم الباساء والضرار وذلک لئلا یقول الرسول والذین آمنوا معہ علی نصر اللہ الا ان نصر اللہ قریب ترجمہ کیا گمان کیا ہے کہ داخل ہو گے تم جنت میں اور نہ آئی تم پر مشال بھلون کی کہ لگی انکو تکالیف اور مشقتیں اور بلائیے گئے یہاں تک کہ کبیرے رسول اور اس کے ساتھی کے مومن کب آویگی نصرت اللہ کی ہوشیار ہو جاؤ کہ نصرت اللہ کی قریب آتی ہے اور فرماتا ہے

ام حسبہم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم اللہ الذین جاہدوا منکم وعلیم الصابریں، ترجمہ کیا گمان کرتے ہو تم کہ جنت میں جاؤ گے تم اور نہ ظاہر جان لے مجاہدین کو تم میں سے اللہ اور ظاہر جان لے صابروں کو سوائے اس کے بہت آیات ہیں اگر عقل اور آنکھ ہو تو قرآن شریف ہر شخص کے پاس موجود ہے دیکھ لو مومن کو تو یہی تین آیت بس ہیں۔ اور نبی البلاغہ میں حضرت امیر رضی اللہ

سے منقول ہے، انی واللہ لو یقتہم وابداءہم طلائع الارض کلہا ما بالیت ولا استوحشت میں بیشک قسم اللہ کی اگر ملوں میں ان لوگوں سے تنہا اور وہ بہری ہوئی زمین کی قدر ہوں تو کچھ پروا کروں اور وحشت نہ کروں اور بحر المناقب میں ہے کہ خطبہم عمر بن الخطاب قال لو صرنا کم عما تعرفون الی ما شکرہم انما کنتم تصنعون قال فسکتوا قال ذلک تلا ثانیاً فقام علی فقال اذ انکنا نستیتک فان تبت

قبلناک قال وان لم اتب قال اذ انقرب الذی فیہ عیناک خطبہ پڑھا حضرت عمر نے پس کھا کہ اگر میں پھیر دوں تمکو امر معروف اور خیر سے امر منکر کی طرف تو تم کیا کرو گہاراوسی نے کہ جب پھیر دوں حضرت عمر نے تین بار تکرار کیا اس اپنے قول کو سوعلی کھڑے ہوئے اور کہا کہ اب تجھ سے توبہ لین ہم اگر توبہ کرے تو تو ہم بھگاؤ قبول کہیں کہا عمر نے کہ اگر میں توبہ نہ کروں کہا علی

نے کہ میرا اب مارین ہم اسکو جس میں تیری آنکھیں ہیں یعنی تیرا سر چوڑوین اب ذرا شہیدہ انصاف کریں کہ ایسا شخص کہ سانسے عالم سے نہ گہرا سے اور حضرت عمر کو جمع عام میں کہ وہ سب کے سب بزرگ

شیعہ اعداء حضرت امیر تمغے کیسا صاف جواب دیا۔ تفتیہ کر سکتا ہو اور تفتیہ اسکی شان میں کسی عاقل
 کا کام ہے کہ تجویز کرے معاذ اللہ اور اس قسم کی روایات کتب معتبرہ شیعہ میں بہت ہیں بخوف اطمینان
 ترک کی ہیں اگر شیعہ مومن ہیں اور اپنی کتابوں کو صحیح جانتے ہیں تو یہی دور روایت کافی ہیں تھوڑی
 سی بات ہے کہ تفتیہ اگر کوئی کرتا ہے تو محل خوف میں کرتا ہے سو ائمہ کہ اپنی موت و حیات پر قادیان
 چنانچہ ہم نے اس بات کو بہت عمدہ روایات سے ثابت کیا ہے اور سب علماء شیعہ اس پر متفق
 ہیں انکو کس کا خوف ہو سکتا ہے اور انکو کیا وجہ اور ضرورت تفتیہ کی پڑتی ہے۔ ہاں معاذ اللہ
 خطائے انسانی اور ترقیہ کہانے کے لیے اور بے حیلتی پر کمر باندھنے کو اور دین میں کستی اور ہمت
 اور شرعیہ میں کرنے کو اگر شیعہ تجویز کریں تو کچھ تکرار نہیں ورنہ انبیاء اور ائمہ کو رواج اسلام
 اور ہمار دین اور جمع کفر و بدعت کے لیے مبعوث ہوتے ہیں ان سے کیونکر یہ امر ممکن ہو سکتا
 ہے کہ ساری عمر کفار کے ہم پیالہ و ہم نوالہ تا بعد از فرمان بزوار ملاح بنے رہیں اور صلوة و جہاد
 کے شریک اور گاہے حق زبان پر نہ لائیں اور نہ کہیں دوسرے ملک میں نکل جا کر اپنے کام کو جاری
 کریں میرت رسل میں جنتالی فرماتا ہے يَخْتَوُونَ وَلَا يَخْتَوُونَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ ڈرتے ہیں وہ خدا سے اور کسی سے
 نہیں ڈرتے سوائے خدا کے اور بلکہ مومن کی شان میں فرماتا ہے يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

وَلَا يَخَافُونَ أُمَّةً إِلَّا بِحِمْمٍ جہاد کرتے ہیں اللہ کی راہ میں اور نہیں ڈرتے ملامت کسی ملامت کرنے
 والے سے۔ اب کہو کہ اہل تفتیہ شیعہ میں یہ صفت کہاں ہے بلکہ وہ تو برعکس خوف ملامت سے
 بڑولی کرتے ہیں اور سوا خدا کے سب سے ڈرتے ہیں بلکہ خدا سے بھی نہیں ڈرتے
 کہ اگر تبلیغ احکام میں ہدایت ہوتی کل کو خدا کو کیا منہ دکھلائیں گے۔ ائمہ اللہ کہ اقوال نقلیں
 سے تفتیہ مصطلح شیعہ کی جو اکثر گئی اب بھی شیوخ نامین اور حضرات ائمہ کو جہان بے غیرت اور نفس پرور

ٹھیرا دین خدا انکو سمجھے بس اور زیادہ کیا کہوں۔ أَنْتَ لَتَهْدِي مَنْ أَرْضَيْتَ وَتَرْضَى لیکن اللہ ہماری من ساری
جواب سوال اول۔ لاریب اہل سنت صحابی اسکو کہتے ہیں کہ باسلام خدمت
 سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم میں حاضر ہوا اور بایمان انتقال کیا اور جو مرتد ہو کر مر اسکو صحابی
 نہیں کہتے۔ مگر شیعہ کہتے ہیں کہ ایسے صحابی جسکو سائل بمعنی خاص کر تعبیر کرتا ہے چار پانچ
 شخص تھے اور سوائے ان اشخاص کے سب مہاجرین اور انصار صحابی یابین معنی نہیں تھے بلکہ یا

آگ پر ذکر آخرت سے اور گنتے تھے مثل گھٹون کے نشان کے انکی آنکھوں کے وسط میں جب ذکر ہلکا
 ہوتا تھا بہتی تھیں آنکھیں انکی یہاں تک کہ تر ہو جاتے تھے چہرے ان کے ہلتے تھے مثل درخت کے تیز
 ہوا کے دن میں خوف عقاب اور توقع ثواب میں اور فرماتے ہیں۔ لَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ بَيْتِ لَحْمٍ وَأَبْنَارِ نَاوِءٍ وَأَخْوَانِنَا وَأَخَوَاتِنَا وَأَعْمَانَنَا وَمَا تَزِيدُكَ ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَسَلِيمًا فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ
 صَدَقْنَا أَنْزَلَ بَعْدَ وَنَا الْكَبِيَّتِ وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ۔ البتہ تھے ہم رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم کے ساتھ قتل کے جلتے تھے باپ اور بیٹے اور بھائی اور ماموں اور چچا ہمارے اور نہیوں
 بڑھتا تھا اس سے ہمارا ایمان و انقیاد و سوجب دیکھا اللہ نے صدق ہمارا اتارا ہمارے دشمنوں
 پر خواری کو اور ہم پر مدد کو حتی کہ مستقر ہو گیا اسلام۔ سبحان اللہ یہ حال دیکھو مہاجرین و انصار
 کا تھا یا آپ کے چار پانچ نفر کا کتاب خصال میں زبانی امام صادق کی ہے۔ کَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا مِمَّنْ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ مِنَ الْعَالَمِينَ وَالْقَبْرُ وَالْطَّلْقَارُ
 لَمْ يَرَوْهُمْ قَدْرِي وَلَا مَرْجِي وَلَا مَعْرُوفِي وَلَا صَاحِبِ رَأْيٍ وَلَا نَوَاصِيحِي وَلَا يَكُونُ اللَّيْلُ وَيَقُولُونَ أَقْبَضُ رُوحَنَا
 قَبْلَ أَنْ نَأْكُلَ خُبْزَ الْخَمِيرِ تھے اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے بارہ ہزار آٹھ ہزار دس کے
 اور دو ہزار غیر مدینہ کے اور دو ہزار جو کسیر ہوڑے گئے تھے نہیں بتا ان میں کوئی قدر
 اور مرجی اور معرزی اور صاحب رائے رات بھر روتے تھے اور کہتے تھے اکہی قبض کر لے ہماری
 روح پہلے اس آنے کی روٹی کہانے سے۔ اس روایت سے محقق ہو گیا کہ حضرت امیر سب صحابہ
 کی تعریف میں فرماتے تھے جو اوپر نقل کیا گیا اور صاحب الفصول امامیہ روایت کرتا ہے
 عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیہ السلام انه قال لجماعة خاضوا فی ابی بکر وعمر وعثمان اما تجزونی
 اثم من المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم یتبعون فضلا من اللہ ورضوانا ونیصرون اللہ
 ورسوله قالوا الا قال فانتم من الذین تبوروا والذوالایمان من قبلہم یجئون من ہاجر الیہم قالوا لا قال
 انا انتم فقد برتم ان تکونوا احد بنی الفریقین وانا اشد انکم لستم من قال اللہ والذین جاؤا من بعدہم
 یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالايمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤوف
 رحیم امام ابو جعفر محمد باقر سے منقول ہے کہ آپ نے فرمایا اس قوم کو کہ خوض کیا تھا انہوں نے شان ابی بکر اور عمر
 اور عثمان میں کیا خبر نہیں دیتے تم مجھ کو کہ تم مہاجرین میں تھے ہو جو نکالے گئے اپنے گہروں اور مالوں کے

تلاش میں تھے وہ فضل اللہ اور رضا مندی اسکی کے اور مدد کرتے تھے اللہ اور رسول اسکے کی
 کہا انھوں نے نہیں فرمایا پھر تم ان لوگوں میں ہو جنہوں نے ٹھکانا پکڑا اور مدینہ میں اور ایمان میں
 ان سے پہلے یعنی مہاجرین سے دوست رکھتے تھے مہاجرین کو کہا انھوں نے کہ نہیں فرمایا
 تو تم بری ہوئے اُس سے کہ ہو تم ایک دو فریقین مہاجرین سے اور انصار سے اور میں کو ابھی
 ایسا ہوں کہ بیشک تم نہیں ہو وہ لوگ جن کے حق میں اللہ تعالیٰ فرماتا ہے والذین جاؤا الیہ یعنی
 یہ کہ جو لوگ کہ آئے ہیں بعد انکے کہتے ہوئے اے رب ہمارے بخش بھگو اور ہمارے بہائیوں کو
 کہ سابق ہوئے ہم سے ایمان میں اور مت کر لوں میں ہمارے کو یہ مومنین کا اے رب ہمارے
 البتہ تو غفور رحیم ہے اس حدیث سے صحت ایمان مہاجرین و انصار و خوئی ابو بکر اور برائی کینہ
 دار ان ان کے کی ہر خاص عام کو ہو گئی اب عترت کے اقوال سے ہی عدالت اور قبولیت سب
 مہاجرین و انصار کی عند اللہ وعند الامم ظاہر و باہر ہو گئی اور اقوال دیگر ائمہ بخوف اطنا ب ترک کرتا
 ہوں جناب سائل اور انکے ہم مشرب آنکھ کہو لکر ملاحظہ فرماؤں اور عذر تقیہ زبان پر نہ لاؤں کہ اول
 ہی اس عذر کو قطع کر چکا ہوں سوال سنت کو یہ حجت شیعہ پر کافی ہو اور سائل جو ترجمہ حدیث کا جو الہ
 شیخ عبدالحق اور خطب خوارزم نقل کرتا ہے یہ خطب تو زیدی غالی کذاب ہوا اسکے قول سے اہل سنت
 پر حجت لانی محل عجیب ہے آپ نے اپنی ہی کتب سے کیوں نہ نقل کر دیا جو جی چاہے تھا اور دعویٰ
 الزام دہی کا کتب اہل سنت سے کیوں کرتے ہو دیکھو ہم مجز قرآن شریف اور روایات آج کی کتب
 کی ہرگز سند نہ دین گے اور شیخ کا جو نام لکھا ہے تو آپ نے یہ نہ لکھا کہ شیخ نے کس کتاب میں یہ
 حدیث نقل کی ہے تا آپ کا صدق و کذب معلوم ہوتا کتب اہل سنت میں باین الفاظ کوئی حدیث
 نہیں مگر مکائد شیعہ میں ہے کہ یا عبارت کو تحریف کرتے ہیں یا معنی کچھ اور لکھتے ہیں ہماری کتب میں
 تو حدیث یوں ہے لاجبت علینا متافق ولا یغضبہ مومن بہنید دوست رکھتا علی کو متافق اور
 نہیں بغض کرتا علی سے مومن یا اسکے معنوں میں مثل اسکے سو بھلا اللہ اصحاب رسول اللہ اور سب اہل
 سنت محبت علی سے سینہ پر رکھتے ہیں چنانچہ کتب اہل سنت فضائل و محامد علی سے پر ہیں
 کسی پر مخفی نہیں البتہ ایسی محبت کہ یا خدا سے زیادہ بنا دیوں یا نامرگی و بیخبری میں بکار کر دیوں
 اہل سنت نہیں کہتے یا باین شور آشوری یا باین بے نیکی یہ حال روایت شیعہ کا ہے کہ بیا

مطلوبت میں سقدہ گناہوں کے معاذ اللہ اور بیان فضائل میں اتنا بڑا ہون کہ استغفر اللہ سور و آیات اپنی کتب کو دیکھ لو تا ہمارا صدق آپ پر روشن ہو جائے **۵** ہرگز نہ ہوتے مغز سخن سے آگاہ ہا لاجول ولا قوۃ الا باللہ۔ اور اگر بالفرض باہن معنی ہی حدیث ثابت ہو جائے تو پھر لفظ اصحاب اس میں کہات ہے کہ آپ کو محل طعن ہو گیا سب لوگ بس صحابہ میں ہی منحصر ہو گئے ہیں سبحان اللہ آپ کے لفظ قلبی نے دیدہ بصیرت کو عجب رشتی دی ہے کہ حضرت تو بعض لوگوں کے حال سے مطلع فرما کر آپ اسکو خلاف ثقلین زبردستی صحابہ پر حمل کرین حتی ہے کہ یہ اشارہ تو اصب کی طرف تھا صریحاً اور زوافض کی طرف اشارہ و کنایہ کہ وہ ظاہر سب شتم اسد اللہ الغالب کو کرتے ہیں اور یہ پردہ محبت میں واو بعض دیتے ہیں چنانچہ کچھ معلوم ہو گیا اور کچھ آگے بیان ہوگا اور حدیث شیخین جو مسائل نے نقل کی ہے کہ روز حشر حوض پر سے کچھ لوگ ہانکے جاوین گے سو انکو بھی سب مہاجرین اور انصار پر حمل کرنا کمال بلاوت ہے اسوا سطلے کہ حدیث میں بلفظ اصحابی آیا ہے اور یہ قصیر قلت کے واسطے اور بعض جا رجال من امتی آیا ہے اور یہ ہی عرف عرب میں قلت کے لیے آتا ہے سو چند فرق اس قسم کے مرتد ہونگے نہ سب صحابہ معاذ اللہ اور وہ قوم نبی میم کے لوگ اور چند تو گناہ گار تھے کہ قریب وفات حضرت کے اگر مسلمان ہوتے پھر بعد وفات مرتد ہو گئے تھے حضرت انکو روز حشر کے چونکہ انکو مسلمان چہوڑ کر شریف لیکن ان کے ارتداد سے مطلع تھے اس تعارف پر انکو اصحاب کہا کہ تعبیر فرمادین گے اپنے علم کے موافق نہ یہ کہ یہ لوگ اصحاب یعنی خاص ہیں جیسا کہ تمام مہاجرین انصارین اور اصل سنت ہرگز انکو اصحاب نہیں کہتے ورنہ معاذ اللہ کلام ثقلین چوٹ ہو جائے اور یہ مجال ہرگز آج کے منصف محب ثقلین میں کہ اس معنی کو برعکس صحابہ پر حمل کیا اور کچھ اپنی عاقبت کا ایشیہ نہ کیا اجمال قرآن شریف احادیث عمرت سے ثابت ہوا کہ سب صحابہ عدول مقبول تھے نہ کوئی منافق تھا نہ مرتد ہوا مگر وہی چند رجال جنکو صحابہ ہی منافق پہچانتے تھے اور جو کچھ بعض سے حرب حضرت امیر یا کچھ اور شہرت سے تقصیر ہوئی وہ خطا اجتہادی تھی اور جو امر بخاطر اجتہاد و سرزد ہوتا ہی بصورت معصیت ہوتا ہی نہ خود معصیت چنانچہ اہل عقل و علم پر واضح ہے اور اگر بالفرض گناہ ہی تھا تو وہ انجام کار اس سے تائب اور نام ہو کر ہر وجہ عدالت کو فائز ہو گئے کیونکہ وہ کچھ معصوم گناہ سے نہیں تھے سواب صحابہ کا برا جاننے والا ملت اسلام سے خارج ہوا اور قرآن کا منکر اور جوکل کو اچھا جانے تو سب ثقلین ہر داخل ملت پیغمبریں دیکھو کہ

اہل سنت نے خوب تمیز کی کہ جسکو نقلین نے اچھا کہا اچھا جانا اور برے کو برا اور اب بھی جو صدق محبت اہل
 بیت و عترت سے رکھتے ہیں وہ اچھے ہیں جیسا اہل سنت اور کذب نقلین ہیں اور پر وہ محبت میں تقیص و
 توہین شان عترت کرتے ہیں وہ بڑی اہل شرارت اور اس دعوے پر ہم احادیث نقلین کو شاہد رکھتے
 ہیں جیسا پچھلے بھی نقل ہوئے اور ہم حسن ظن پر یہ عقیدہ نہیں رکھتے بلکہ نقلین کے ارشاد پر مدار کارہو البتہ شیعہ
 بدظنی کو کارفرما کر کذب نقلین ہوتے ہیں سو تعجب ہو کہ قرآن و عترت تو تعریف انکی کرے اور شیعہ اسکو نامین
 پس اب بولو کہ یہ عمل آپ کا مخالف نقلین ہو کہ نہیں اور کفر ہے یا اسلام اب اگر شیعہ برون کو جو حسین تو ہم کہتے ہیں
 کہ اصحاب میں تو کوئی بڑا نہیں تھا جو لوگ نو مسلم اعراب مرتد ہو گئے وہ برے تھے مگر وہ اصحاب نہیں تھے
 اور جو بعض منافق ان میں ملے ہوتے تھے جیسا عبداللہ بن ابی اور اسکی تابع اور ذوالخو لیسر
 اس الخراج وہ برے تھے مگر وہ بھی اصحاب تھے اگر انکو شیعہ باصطلاح خود صحابہ یعنی عام کہہ کر برا کہیں تو ہم کلمہ نہیں کرتے اور یہ
 جو آپ بہتان طوفان اُفترا کرتے ہیں کہ صحابہ نے اہل بیت جلالت کا حکم دیا اور جلالت کو گئے یہ بالکل افترا و کذب
 اعدا اہل بیت دوست نما کا ہے اہل سنت کی ایک کتاب میں بھی اس کا کہیں کچھ اثر نہیں ہے انکو بند کر کے میں
 کتاب کا ذکر کھدیازبان کے آگے کچھ کنون کہانی تو یہی نہیں لند و لوسی ایک کتاب کا نشان دیا ہوتا ہے آپ کا صدق کذب
 سب پر روشن ہو جاتا اگر چہ واقف تو اب ہی آپ کے صدق و دیانتہ کے قابل ہو گئے ہیں ہاں ابستہ ہمارا سبکی
 کتب معتبرہ حجت ہیں کہ وہ سب عدول اور محب الہیت و عترت ہو جانیے قرآن لفظ کی آیات کا حوالہ اور کرا
 اور اگر قرآن شریف آپ کے نزدیک کچھ معتبر نہیں تو بہر حال بیخ ایلاختہ و فصول وغیرہ آپ کی کتب تو قرآن شریف
 سے بھی آپ کے نزدیک زیادہ معتبر اور واجب التسلیم ہیں اگر یہ لوگ بقول آپ کے دشمن اہل بیت
 ہوتے تو بزرگم آپ کے کافر ہوتے پھر آئمہ کفار کی ایسی طرح کر سکتے ہج کافر کی فسق ہی اور آئمہ فسق سے
 آپ کے نزدیک معصوم ہیں سو اپنے گریبان میں ہونے والا لکھو اور اس قول خسارت مال سے تاوم ہونا چاہیے
 اور معاویہ کا محارہ حضرت امیر کے ساتھ جو ہوا تو اہل سنت اسکو کب پہلا اور جائز کہتے ہیں ذرا کوئی کتاب اہل
 سنت کی دیکھی ہوئی اہل سنت انکو اس فعل میں غلطی کہتے ہیں مگر معاویہ اس خطا کے سبب ایمان سے نہیں
 نکل گئے جیسا تمہارا اور تمہارے اسلاف کا زعم ہے کیونکہ حق تعالیٰ خود قرآن لفظ میں فرمایا ہے
 وہ ان طائفان میں المؤمنین اقتتلوا فاضلوا بہنما - الایہ اور اگر وہ طائفہ مؤمنین کے آپس میں مقابلہ کریں تو ان
 صلح کرادو تو دیکھو کہ حق تعالیٰ باوصف مقابلہ باہمی انکو مؤمنین کہہ کر تیس فرمایا ہے اور سوائے اسکے صدق

Marfat.com

آیات میں جن سے یہ بات ثابت ہوئی ہے کہ فسق و گناہ کبیرہ سے مسلمان کافر نہیں ہوتا اور حضرت امیر کا قصہ مشہور ہے کہ معاویہ اور ان کے ساتھ والوں کو آپ نے لعن کرنے نہیں دیا اور منع لعن سے فرمایا اگر کافر ہوتے تو کیا وجہ لعن سے منع کی ہوتی اور بیخ البلاغت میں حضرت امیر کا قول شریف منقول ہے: **صَحَّحْنَا الْقَاتِلَ أَخَوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ** علی ما دخل فیہ من الزکفی والاعوجاج والشبہہ والتاویل صحیح کی ہم نے قتال کرتے ہوئے اپنے بہائیوں مسلمانوں سے بسبب اس کہ داخل ہوئی اس میں کچھ کچی اور شراپین اور شبہہ اور تاویل حضرت امیر انکو خود مسلمان بمحالی حرما میں ہاں البتہ اس میں بسبب شبہہ و تاویل کچی آگئی تھی اور یہ خود ہیں کہ گناہ کرنے سے اسلام کامل نہیں ہوتا یہ کہ بالکل اسلام سے خارج ہو جائے سو اس نص سے یہ بھی ثابت ہو گیا کہ عرب معاویہ سے خطا ہوئی مگر تاویل منقول ہے کہ حضرت معاویہ آخر عمر میں اس امارت اور اپنے کردار سے نام ہوتے تھے سوندامت کے بعد جو کچھ گناہ ان سے ہوا بالیقین معاف ہوا کہ حضرت علی تائب کے سب گناہ معاف کرتا ہے بلکہ کفر ہی تو بہ سے معاف ہو جاتا ہے اور یہ مسئلہ متفق علیہ فریقین ہے حاجت مند نہیں اور عادل کے واسطے یہ ضرور نہیں کہ کبھی اس سے کوئی تفسیر ہو بلکہ اس سے کوئی گناہ ہوا اور پر تو بہ کر لی تو پھر عادل ہو جاتا ہے اور شیعوہ تو گناہ کبیرہ سے عصمت کو بھی ساقط نہیں کرتے چہ جائے عدالت رومی الطینی عن ابی عبد اللہ ان یونس علیہ السلام قد اتی ذنبا کان الموت علیہ ہلکا کا حضرت یونس علیہ السلام نے ایسا گناہ کیا کہ موت اس پر موجب ہلاکت کا تھا پھر جب عصمت انہی کی ایسے گناہ سے ساقط نہیں ہوتی تو بیچارہ معاویہ تو معصوم نہیں تھے اور معاویہ نے تو گناہ خطا سے کیا ہے اب شیعہ حضرت آدم کے باب میں نہ معلوم کیا حکم لگائیں گے کہ انکی کتابوں میں صریح موجود ہے کہ یہ بلا آدم پر بھی حدم تیر علی و فاطمہ کے سبب سے آئی تھی اور یہ عدا تھا سو بعد تو بہ آدم علیہ السلام کا قصہ معاف ہوا اللہ تعالیٰ فرماتا ہے: **مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ قَاتَلَ عَدُوَّهُ دَعَا إِلَى الْكُفْرِ وَكَفَّرَ بِإِسْلَامِهِ وَجَمَعَ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْكَافِرِينَ** اس پر اور یہاں ایسا ہی حضرت موسیٰ علیہ السلام نے حضرت ہارون کی ڈاڑھی پکڑی اور مارا یہ خطا سے ہی معاف ہوا جب کہ ایسا کبھی سرزد ہو جائے معاویہ وغیرہ پر کیا موجب طعن ہے وہ تو کچھ معصوم تھے علما برین اگر تفسیر حرب معاویہ اور چند دیگر سے ہوتی آپ نے اپنے کمال تجر اور ہمہ دانی سے سارے مہاجرین اور انصار کے بقول امام جعفر بارہ ہزار تھے ایک درجہ میں کر دیا بڑے افسوس اور حیرت کی جاہی کہ صحابہ باوصف صحیح نقلین کے کافر ہوں اور شیعوہ باوجود مخالفت نقلین و گستاخی اہل بیت کے مومن مخلص رہیں۔

بڑی شرم کی بات ہے اگر آپ کو ہوش ہو واللہ العادے۔

جواب سوال دوم روز تفسیر انصاریات پر مجمع ہونے سے کہ ایک امیر انصاری میں ہوا ایک

امیر مہاجرین میں اور حدیث الامتہ من قریش کا ان کو کچھ خیال نہیں رہا تھا کیونکہ وہ معصوم نہیں تھے کہ نسیان ہو جائے اور فی الحقیقت ہوسے تو معصوم ہی مامون نہیں اور علم ماکان وہا کیوں ہی انکو نہیں تھا تاکہ عیب کیا جائے کہ یہ مسئلہ انکو معلوم کیوں تھا اگر معلوم ہی نہ ہو تو کبھی کبچہ حرج نہیں جہن جہن وہاں تشریف لینگے اور اس حدیث کو پیش کیا اس سے ان کا وہ ارادہ فسخ ہو گیا اور سب نے ابو بکر رضی اللہ عنہ کے ہاتھ پر بیعت کر لی اور یہ مسئلہ کہ امامت سوائے قریش کے روا نہیں ہے قرآن میں کہیں صراحتہ مذکور نہیں نہ کسی مفسر نے اس کا دعویٰ کیا ہاں مفسرین نے شان نزول آیات میں کہا ہے کہ یہ آیت فلان حضرت کے فضل میں نازل ہو یہ فلان حضرت کے اور ترتیب خلافت کو اشارت سے نکالتے ہیں کہ قرآن شریف میں کسی کچھ صراحتہ کنایہ مذکور ہے ولا یطیعوا الا اللہ والی الامر من بعدہ خذوا حق اللہ الی فرماتا ہے اب سنو کہ آپ کا اعتراض باوجود ہوائی گولہ نہیں معلوم کونسی وجہ سے ہے اور وقت اعتراض آپ کا ذہن عالی کس طرف موقوف کیے ہوئے تھا کیونکہ فضائل کی آیات کا پیش کرنا جب ضرور ہوتا کہ کسی کو فضل ابو بکر نہیں تکرار اور عذر ہونا انکی فضیلت کے سبب مقرر ہے اور انصاری کا مذہب شیعہ کا ساتھ تھا کہ امام مرتبے افضل ہوتا ہے اور ترتیب خلافت کا وہاں مذکور تھا پہلے وہاں آیات فضائل کا ساتھ لانا کی ضرورت تھا کہ نہ شانے میں آپ کا اعتراض وارد ہوتا وہاں فقط مقصود اتنا تھا کہ انصاری میں امیر نہیں ہو سکتا سو یہ مطلب فقط حدیث کے ہی مسائل سے حاصل ہو گیا اگر بالفرض اس باب میں آیت صریح ہی ہوتی تو کچھ ضرور ہے کہ آدمی استدلال میں سائے ہی لائن میں کرے جو ایک دلیل سے کام لے اور دلیل لانا کیا ضروری اور در صورتیکہ حدیث صحابی کے نزدیک مثل قرآن قطعی ہے تو قطعہ حدیث و قرآن میں کچھ تفاوت نہیں اثبات مقصود میں وہ دونوں یکساں ہیں تو پھر آیات پیش کرنے میں یہ کچھ فضول ایک عجب بو الفصولی ہے انصاری شیعہ نہیں تھے کہ صد ما آیات قرآنی اور نصوص امتہ سن کر بھی ایمان نہیں لاتے اور آیات و حدیث عزت کو پس پشت ڈالتے ہیں وہ اہل صدق و ایمان تھے ایک ہی حدیث بشکر شیکم کر لیا اب استدراج جواب ہے ایک فہم کی کی خوبی اور بہائم منشور ابو جانا آپ کے اس کلام وہاں کا تو ظاہر ہو گیا اور آپ کی نزلیات کا جواب پہلے بازی ہے اہل انصاریت کے نزدیک وہ خود آپ کے مؤلف پر منقلب ہو گئی ہمو کا غنڈ سیاہ کرنا مثل آپ کے اعمال نامہ کے کیا ضرورت ہے ہاں اگر قابلیت خلیفہ اول کی اور حقیقت امامت جناب الکی کی آپ کو

درکار ہے تو یہ روایات محل البصر کو فہم موجود ہیں مطالعہ فرمائیے کہ نبج البداعۃ آپ کی کتاب معتبرین لکھا ہے کہ حضرت امیر نے نامہ معاویہ کو لکھا تھا اس میں یہ عبارت ہے اما بعد فان بیعتی لزم تک یا معاویہ وانست بالثام لاشرا یعنی القوم الذین بايعوا ابابکر وعمر و عثمان علی بايعوهم فلم یکن للشاہدان یختارون الا للثائب ان یردوا انما الشوری للہاجون والانصار فلن اجتمعوا علی رجل وسموا ما کان للدرضی اما بعد پس البتہ میری بیعت تجھ کو لازم ہو گئی اے معاویہ در حالیکہ تو شام میں تھا کیونکہ مجھ سے بیعت کی ان لوگوں نے جنہوں نے بیعت کی تھی ابوبکر و عمر و عثمان سے جس شرط پر ان سے بیعت کی تھی پس نہیں اب حاضر کو کچھ اختیار اور نہ غالب کو محل رد اور پس مشورہ معتبر مہاجرین و انصار کا ہی ہے پس اگر وہ جمع ہو کر ایک شخص کو انام مقرر کر دیں ہوتا ہے وہ شخص اللہ کے نزدیک ہی مرضی و پسندیدہ سبحان اللہ اس شخص نے خلفاء ثلاثہ کی امامت کو صاف صاف حق بتایا اور منکرین کو زبوں فرمایا اور مہذب اسب مہاجرین انصار کی تعدیل فرمائی یہ سلسلہ بھی حل فرما دیا کہ امامت بالشوری ہوتی ہے نہ منصوص من اللہ تعالیٰ جیسا شیعہ گمان کئے بیٹھے ہیں اور یہاں مولف نبج البداعۃ کو حذف اسامی خلفاء میں کوئی صورت مفر نہیں ملی بنا چاری نام لکھ دیا ہے ورنہ انکی دیانت سے بعید تھا کہ تصریح اسما مبارکہ ان حضرات کی کریں دوسری جانج البداعۃ میں ہے بلاد ابی بکر فلقد قوم الا و د وادی العہد و اقام السنۃ و خلف البدعۃ واسطی اللہ کے ہر بلاد ابی بکر کا البتہ اس نے سید ہا کیا بچوں کو اور علاج کیا بیماری کا اور قائم کیا سنت کو اور بچھڑا بدعت کو یہاں مولف نے بجائے لفظ ابی بکر کے لفظ فان کا رکھا تھا اور بسبب تعصب مذہبی کے تصریح نام حضرت ابوبکر کی تھی مگر شرح نے اسکی تحریف کو ظاہر کر دیا کہ مراد ابوبکر ہیں اب یہ دونوں شاہد عدل لیاقت ابوبکر کو اور حقیقت امامت حضرت مہدوح کو کیسا صاف صاف بیان کرتے ہیں کہ ہرگز اہل ایمان کو ابھی میں محل تردد نہیں ہو سکتا اور ہم سب سے درگزرے خود حضرت امیر کا بیعت کرنا کتنی حجت واضح ہے کیونکہ اگر خلافت انکی حق نہ ہوتی تو حضرت امیر معصوم عالم ماکان ویکون اشجع الامم میں ہرگز بیعت نہ کرتے دیکھو چھ مہینے تک جو آپ کو کچھ تردد بیعت سے رہا تو ہرگز بیعت نہ کی اور کسی سے ہر اسان نہوے اور تھیہ و اہیہ معصوم کو کار نفرمایا اگر ایسا آپ تھیہ کر نواے ہوتے تو اول کیا وجہ انکار بیعت تھی اور اگر لیاقت خلیفہ اول میں نہوتی تو چھ مہینے کے بعد لیاقت کہاں سے آگئی اور معاذ اللہ جنہیں اگر زبردستی بیعت لیتے ہوتے تو اول نبی کریم سے کون مانع تھا اس حجت عمرت کی مدعیین نے تراشا ہے کہ آپ کے گلے میں سستی باز نہ کر لائے اور

بیعت کر لیا حضرت نے مجبور مقہور ہو کر اپنی جان بچانے کو بیعت کر لی سبحان اللہ جن عقیدت شیعہ کا ہے
کہ ایسی بہادر کو نام و بتا میں اور آپ کو معلوم تھا کہ میری شہادت ابن لخم کے ہاتھ سے ہے ابو بکر و عمر وغیرہما
ہرگز میرے قتل پر قادر نہیں ہو سکتے اور بہر بھی تحریر یوں محفوظا کو غلط سمجھا اور بخوف جان کافروں کے ہاتھ
پر بیعت کر کے ساری عمر گزار دی اور اپنی دست بردم کو سیاہ دی جیسا علامہ سوشتری وغیرہ لکھتے ہیں تو
نزدیک شیعہ کے علی شیعہ خدا نہایت جبار و بے غیرت تھے اور دیکھو کہ امام معصوم کی بیٹی کا نکاح کافر
سے کیا ہوتا ہے معاذ اللہ کلتوم اور علی اور سنین کیا ٹھہرتے ہیں ابو بکر کے وقت میں جو سب یا قبیلہ خنیفہ کے
پکڑے گئے ایک لونڈی حضرت امیر کو ملی آپ نے اسکو تصرف میں کہا کہ محمد اس سے پیدا ہونے کو جب
امام حق نہیں تھا جہاد صحیح نہیں تھا غنیمت حرام تھی پس حضرت علی نے معاذ اللہ نہ کیا اب کہا تھا کہ
تھسا سد اس عقیدہ باطل کے لکھوں خلاصہ یہ ہے کہ موافق رائے شیعہ علی بن معاذ اللہ سائے جہان کے
عیوب موجود ہوتے ہیں ہاں یہ شبہ ہوتا ہے کہ حضرت علی نے جانا ہو گا کہ اگرچہ تقدیر خداوندی میں قتل میرا
ابن لخم کے ہاتھ سے لکھا ہے مگر تخمین بسبب غلبہ قوت کے اگر تقدیر کو ناپت میں تو کیا کرو تھا آخر ان لوگوں نے
لطف خداوندی کو جو در باب امامت ذمہ حق تعالیٰ کے واجب ہوا نہیں چلنے دیا اور قرآن بھی تحریف
کر دیا اور ذمہ خداوندی کچھ کار گزہوا ایمان بھی انکا کیا ہو جاوے گا خدا تعالیٰ کا لکھنا ہے چلے گا استغفر اللہ استغفر اللہ
حق یہ ہے کہ چھ مہینے تک آپ نے بسبب اپنی شجاعت کے بیعت کی اور مخالف سے تمام ہتاجین انصار کے
کچھ کہیں اہمیت کی اور یہ توقف محض شکر ربی بشریت کے باعث تھا کہ ہم سے اسباب میں مشورہ کیا کہ ہم اہل
مشورہ میں سے بعد چہہ چھنے کے وہ رخ دفع ہو گیا اور خود بلا اگر مجمع عام میں قرار فضائل اپنی بکر فرمایا اور
بیعت کر لی اور حضرت ابو بکر نے عذر کیا کہ وہ وقت ایسا تھا کہ تمہارے مشورہ کی تھی اور توقف کا
محل تھا حضرت ایسے بھی اس عذر کو پسند و قبول کر لیا لیکن شیعہ کو یہاں میدان تنگ ہے کہ یہ مقتضایا بشریت
کو معصوم پر لگا سکتے ہیں اگرچہ انبیا معصوم میں سے حسد اور گناہ کہیرہ اور غضب اور ناکردہ گناہ پر توجہ کرنا بری
عن الخطار کو جائز ہو جیسا حضرت آدم و یونس علیہم السلام کے حالات میں معلوم ہوا مگر امام معصوم پر کیونکر
ایسی بات لگا سکیں اور نہ جواز بیعت کا قرار کر سکیں ہیں کہ بہر بار مذمت یہ منقطع ہو جاوے گی اور نہ تعلقہ کو مانا
سکتے ہیں کہ ایمن حضرت امیر کے اوپر مفاسد پیشا متوجہ ہوتے ہیں مگر نقل مشہور من ابلی سلیتین اختار ابو ہریرہ
بنا چاری تعلقہ کو مانا کہ گو علی پر معاذ اللہ سب کچھ ثابت ہو جاوے گا مگر شیعہ میں اور صحابہ کی برائی اور ہم تو ثابت

ہو جاوے گا وہ اس کے ساتھ دوستی بے خرد خود دشمنی ست سو اس جواب میں شیعہ تامل کریں اور اپنی بیٹ دہری سے باز آویں و البتہ اٹھاوے۔

جواب سوال سووم بعد وفات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے حضرت فاطمہ نے اپنا میراث کا ترکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ فدک وغیرہ تھا حضرت ابو بکر سے طلب کیا حضرت ابو بکر نے حدیث

سخن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناہ صدقہ پڑھ کر سنائی ترجمہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ ہم گروہ انبیاء کے کسی کو وارث نہیں کرتے جو کچھ ہم چھوڑ مرتے ہیں وہ صدقہ ہوتا ہے۔ حضرت ابو بکر نے فرمایا کہ یہ ترکہ حضرت کافی الحقیقت ملک حضرت کی نہیں تھا اب میں اس ترکہ میں جس طرح حضرت تصرف فرماتے تھے اسی طرح خرچ کروں گا اور واللہ قرابت رسول مجھ کو اپنی قرابت سے مقدم و عزیز تر ہے حضرت فاطمہ اسباب

شکر ساکت ہو گئیں اور پھر اسباب میں نہیں بولیں یہ حقیقت تھی اس واقعہ کی اس میں شیعہ مقتضائے اپنی جہالت کے طعن کرتے ہیں کہ ابو بکر نے فاطمہ پر ظلم کیا کہ حق انکا جو شرع سے انکو ملتا تھا وہ غصب کر لیا اور

ایک حدیث اپنی طرف سے بنا کر حکم حق تعالیٰ کو منسوخ کر دیا حق تعالیٰ قرآن شریف میں خسر کو وارث کرتا ہے اول تو خیر موضوع ہے اور اگر سلنا خبر واحد ہی مانع قرآن شریف کی نہیں ہو سکتی جواب اس کا بہت بسط کیسا

ہمارے علماء نے لکھا ہے خصوصاً مولوی محمد قاسم صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ نے اپنے رسالہ ہدیۃ الشیعہ میں کہ اردو زبان میں ہے بہت عمدہ تحقیق فرمائی ہے مختصر یہ ہے کہ فدک وغیرہ جائیداد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

نہیں تھی بلکہ وہ بیت المال تھا حضرت بقدر حاجت اس میں سے لیکر اپنے صرف میں لاتے تھے اور یہ سورہ

مَا آفَاكَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ لَقَدْ كَانَ لِرَسُولِهِ وَاللَّسُّوَلِ وَالَّذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَىٰ لَا يَكُونُوا دُونَكَ بَيْنَ الْأَعْيُنِ مَشْكُورًا
ترجمہ جو کچھ کہ فی کیا اللہ نے اپنے رسول پر سو وہ اللہ کا ہے اور رسول کا اور قرابت والوں کا اور یتیموں کا

اور مسافروں اور مسکینوں کا تاکہ ہو جائے بڑا ذوق و تمندون کا۔ دلیل ہے اس پر کیونکہ جو کچھ حق تعالیٰ نے اس میں بیان کیا منصرف بیان کیا ہے کہ اس کے مستحق یہ لوگ ہیں اگر ملک ان لوگوں کی ہوتی تو حضرت ان پر تقسیم

زمین کو کرتے اور آپ نہیں کی تو حضرت بھی مثل ابو بکر فاصب حقوق مسلمین ہو جاویں معاذ اللہ اور بھی مستحق نے نہایت ہیں انکا حصہ مستحق ہونا حال سو بہر حال یعنی استحقاق و نفع ہے کہ اس کا حصول بیت المال میں ہو ورنہ

مستحقوں پر صرف کیا جاوے جیسا دستور بیت المال کا ہے سو یہ ملک ہی تا کی ان شیا میں تھی پھر میراث کیونکر جاری بلکہ مستحق میں سلطان بہت ہو کر مختصر فہم عوام کیلئے لکھا گیا اور اگر تسلیم کیا جائے کہ ملک ہی حضرت کی تھی ورنہ خاطر شیعہ اپنا یہ مسئلہ بھی چھوڑا تو یہی سلو

کہ آیہ یوسف اللہ الخ جس میں مسائل میراث مذکور ہیں حضرت علی نے بزبان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امت کے خطاب کیا ہے اس میں ذات پاک حضرت کی داخل نہیں دیکھو کہ اول شروع سورہ سے حق تعالیٰ نے ایسے ہی احکام ارشاد کیے ہیں جو خاص امت کے حق میں ہیں اور حضرت رسالتاً کو امین داخل نہیں فرمایا کہ دو تہیوں کو ان کی مال اور مت لو بہلا انکا اپنے برے کے بدلے اور مت کہنا جاؤ مال ان کا اپنے مال میں ملا کر اور اگر خوف ہو کہ عدل نہ کر سکو گے تم تہیوں کے حق میں تو اور عورتیں نکاح میں لاؤ دو سے چار تک اور سو اسے اسکے سب احکام کو دیکھو پھر منع کرنا تہیوں کا مال کہانے سے اور چار سے زیادہ نکاح کرنے اور دیگر سب امور حضرت رسالتاً کے حق میں صحیح نہیں ہو سکتا کیونکہ حضرت کو چار سے زیادہ بھی نکاح درست تھے۔ ایسا ہی حکم وصیت میراث ہے کہ آپ کے حق میں حکم نہیں بائین وجہ کہ آپ کی کچھ ملک ہی تھی جسکو ہم نے بخاطر شیعہ تسلیم کر کے چھوڑ دیا یا بائین وجہ کہ آپ اپنی قبر شریف میں زندہ ہیں وہی اللہ ہی برزخ اس مضمون حیات کو بھی مولوی محمد قاسم صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ نے اپنے رسالہ آب حیوۃ میں بالامریہ علیہ ثابت کیا ہے اور کچھ نہ بھی مگر یہ حدیث سخن معاشرہ الانبیاء بہت صحابہ سے منقول ہے اور خود حضرت ابو بکر نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے بلا واسطہ سنی تھی اور جو حدیث رسول کی زبان سے سنی جائے جسے اللہ کے حق میں مثل قرآن قطعیہ میں ہوتی ہے جب ابو بکر نے خود سنا انکے نزدیک حدیث مثل قرآن ہی اس حدیث سے قرآن شریف کی آیہ کو تخصیص کرنا ضروری ہے اس میں شیعہ کو بھی اپنے اصول کے موافق بجز تسلیم چارہ نہیں اور ہم لوگ امتی اول تو اس حدیث کو مشہور کہتے ہیں اور بہت سے راوی اسکے طبقہ اولیٰ میں موجود ہیں از انجملہ علی بھی ہیں چنانچہ کتب اہل سنت میں موجود ہے اور پھر دو سے کتب طبقات میں بھی بہت بہت راوی ہیں تو حدیث ہمارے حق میں مشہور ہوتی ہے کو بھی تخصیص آیہ اس خبر سے روا ہے اور اگر ناخیر واحد ہی ہے تو ہم کہتے ہیں کہ آیہ عام مطلق ہے بلکہ مخصوص ہے کہ قطعیات وراثت کافر کی اور غلام کی اور بائین دار کی اور قاتل کی اس عام سے تخصیص ہو چکی ہے پر مخصوص بعض کی تخصیص خبر واحد سے روا ہے ہم نے مانا کہ مخصوص بھی نہیں مگر جمل ہے حضرت رسالتاً کا اس حکم میں داخل ہونا مشتبہ ہوا بسبب احکام مخصوصہ سابق کے اس خبر سے بیان ہو گیا کہ آپ داخل اس حکم میں نہیں اور بیان جمل خبر واحد سے یا اتفاق نہ واسے باقی شیخ کا اس خبر کو موضوع بتانا تو کمال سفاہت سے ہے کیونکہ خود آپ کی مشیر کتاب کافی کلیدی میں امام جعفر صادق فرماتے ہیں۔ **ان العتقاد ورتبہ الانبیاء واولادک**

عن انبیاہم یورثوا ہذا ولانہا وراثۃ من خاوتہم من خذشی منہا فقد اخذ بخط وافر۔ البتہ
 علماء وراثۃ انبیاء کے ہیں اور یہ اس واسطے کہ انبیاء نے وراثت نہیں کیا کسی کو دم و نیار کا اور جزین نیست کہ
 وراثت کیا انہوں نے احادیث کا اپنی صدیوں سے سو جس نے لیا کچھ اس سے البتہ لیا اس نے بہت
 حصہ کامل سبحان اللہ ماہ جعفر اول انکار کرتے ہیں کہ انبیاء دم کا وراثت ہی نہیں کرتے جب دم و نیار کا وراثت
 نہیں کرتے زمین کا وراثت کیونکر کر سکیں گے اور یہ حصر کر دیا کہ انکی تورت فقط علم کی ہے پر جب تورت انبیاء علم میں حصر
 ہو گئی تو زمین جائداد کیونکر میراث میں آگئی اور یہاں کہیں انبیاء کے بیان میں لفظ وراثت کا آیا ہے وہاں علم
 ہی مراد ہے خواہ قرآن میں خواہ حدیث میں سواب دیکھو کہ اس حدیث کلینی میں اور حدیث اہل سنت
 میں کچھ تفاوت معانی کا نہیں محض لفظ مختلف ہیں سوشیعہ نے بعض اصحاب میں اپنی حدیث صحیح کو
 پس پشت ڈال دیا اعتراض تو کیا کر اپنے گہر کی خبر نہیں لی اور قول آئمہ کاشیعہ کے نزدیک قرآن
 شریف زیادہ معتبر ہے سو انصاف رکھو کہ اس جواب میں ابوبکر کی کیا تفسیر تھی اور قرآن کے خلاف ابوبکر نے
 کب کیا ہے تاکہ وہ محل طعن ہوں اگر شیعہ کہیں کہ حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہا کو یہ مسئلہ عدم جریاں
 میراث ترکہ رسول اللہ میں کیوں نہ معلوم ہوا تو ہم کہتے ہیں کہ اہل سنت کے نزدیک تو کچھ حرج نہیں
 جو بعض مسئلہ معلوم ہوں مگر شیعہ کے نزدیک یہی ثابت ہے کہ حضرت علی سے بعض مسئلے پوچھے گئے
 فرمایا میں نہیں جانتا سو جب علی عالم ماکان دیکھوں کو بعض مسائل معلوم نہ تھے تو حضرت فاطمہ کو
 نہ معلوم ہو تو کیا حرج ہے اور نہج البلاغہ میں ہے کہ حضرت امیر فرمایا کرتے تھے کہ لا تکفوا عن مقلدۃ
 سخن او مشورۃ بعدل فانی لست افوق ان اخطی ولا امن ذلک من فعلی سو جب حضرت امیر سے
 مامون نہیں حضرت فاطمہ سے بھی اگر خطا طلب ک میں ہو گئی تو کیا تعجب ہو گیا بہر حال اس قصہ
 میں شیعوں نے اپنی سو عقیدت کی ترویج کیلئے اکاذیب اختراع کیے ہیں اور انکے مکاتیب میں داخل ہے
 کہ جو کتاب غیر مشہور اہل سنت کی دیکھتے ہیں اسکے طرف اپنی موضوع روایت نسبت کر دیتے ہیں تاکہ اہل
 کو ترو پیدا ہو جائے تو مسائل بھی اس سوال میں اس لیے بزرگوں کے طریقہ اتباع میں فرماتے ہیں
 کہ صاحب جامع الاصول نے خطبہ حضرت فاطمہ نقل کیا معاذ اللہ یہ قصہ وہی تباہی صاحب
 جامع الاصول کی طرف لگانا نہایت شوخ چشتی ہے کیونکہ نہایت ابن اثیر وغیرہ کتب لغت حدیث میں
 الشرح المصحح الفاظ حدیث اور شرح معنی اور مراد حدیث کا ہی خواہ وہ حدیث صحیح ہو یا ضعیف

Marfat.com

و موضوع اور ہرگز التزام تنقید و تعدیل روایات کا نہیں لہذا الفاظ روایات موضوع و مفتری کی بھی لکھیں
 ہیں اور تصریح وضعیۃ حدیث نہیں کرتے کہ انکو اس سے بحث نہیں کہ یہ دوسرا فن ہے اور اسکی دیگر
 کتب میں مثلاً زرغیا تزدوجبا موضوع حدیث ہے اور غیب کے مادہ میں مذکور اور کچھ تعرض و بحث
 وضعیۃ اس حدیث سے نہیں کیا ایسا ہی اور بہت لغات میں واقع ہے اگر فہم و عقل ہو تو آدمی
 سمجھ سکتا ہے علیٰ ہذا لغت لمہ کو اور اسکے معانی اور محل کو بیان کیا اور تعرض بطلان روایت کا
 نہیں کیا تو پھر اس سے تصحیح روایت مولف کے ذمہ لگانی کس قدر حماقت ہے البتہ اگر تعدیل اس روایت
 کا کہیں آپ نشان دیتے تو منہ سامنے کر کے بولنا تھا ورنہ فقط لفظ کے نقل کر نیسے تو شیخ ہوجانی
 محض خیال عام ہلا ہے اہل علم تو ایسی بات نہیں کہہ سکتے اب ہکو اندیشہ ہے کہ علماء شیعہ نے جو کتب لغت
 یا تفسیرون میں معانی لفظ خم و زما اور بوا کے مثلاً لکھی ہے۔ اور فقرہ و ہو حرام کا نہیں لکھا تو آپ جیسے صاحب
 حوصلہ ذی شعور بیشک ان اشیا کو حلال سمجھ گئے ہونگے کیونکہ دوسری روایات و کتب کی تحریف
 کا تو آپ کے نزدیک کچھ اعتبار نہیں معاذ اللہ رسم نرسی بکعبہ اے اعرابی کین کہ تو میری بکفرستان
 اور شیخ ابن الحدید معتزلی نے اگر کچھ نقل کیا تو سگ زر و برادر شغال ہم پر کیا حجت ہے جوہری نے کوئی
 لفظ نقل کر کے حوالہ دیدیا ہو گا کہ فلاں عبارت میں لفظا میں معنی آیا ہے عرض اہل لغت اگر کوئی نقل
 کرے تو تصدیق اور صحت اسکی ہوجانی آپ کا ہی فہم ہے شرح ملا میں شارح نے بیچ مسئلہ جواز دخول امیۃ
 کے جملہ اسمیہ پر رضی سے بیچ البلاغۃ کا یہ فقرہ نقل کیا ہے۔ بقوا فی الدنیا ما الدنیا باقیۃ۔ تو پس یہ معنی ہے
 کہ مولوی جامی بیچ البلاغۃ کو تصدیق کر کے مومن ہونگے الغرض قصہ حضرت زہرا کا بھی ہنسنا ہمام
 کو جمع کرنا اور خطبہ بچو خلیفہ کا پڑھنا اور خلیفہ اول کا خطبہ درباب مذمت حضرت امیر بڑھنا محض افتراء
 ہے اہل سنت کی کسی کتاب میں اسکی کچھ اہل سنیہ عقائد نہیں الاہان شیعون کا کیسا لکھ بنیہ
 کر کے طوفان بکنا ہے کہ نہ خدا سے شر ماؤں اور نہ رسول و اہل بیت و عترت سے کچھ پاک کریں
 انکی اہانت پر کس طرح جرات کرتے ہیں اور کیونکر خلاف انکے اقوال کے اعتقاد کر لیتے ہیں اور کذب
 انکے بنتے ہیں اہل سنت کی کتابوں میں دیکھو کہ مدائح شیخین کی زبان امیر المومنین علیؑ جو جو ہیں
 اور مدائح حضرت امیر کی شیخین کی زبان سے مسطور اور ایسا ہی مدائح اور مدائح حضرت فاطمہ کے پیر
 اہل سنت کی طرف ایسے وہابی طوفان اٹھانا کمال بیجاہی ہے اور اہل سنت کی کتابوں میں کچھ

یعنی نہیں جن کا دل چاہے بلکہ حضرت امیر حضرت زید علیہ السلام کے ہوتے ہیں بلکہ حاجت تحریر اس کے
 کی اس رسالہ میں نہیں اور اگر نقل بھی کریں تو شیعہ کہتے ہیں اگر اہل عقل کو فہم درکار ہے کہ درصورتیکہ یہ
 لوگ حضرت عترت کی ایسی محبت و محقق ہوں تو ایسی حرکت ان سے واقع ہونی کب قرین قیاس
 ہے اگر اب کتب شیعہ کی معتبرات کو دیکھو کشف الغم عن معرفۃ الائمہ میں ہے۔ سئل الامام ابو جعفر علیہ السلام
 عن حلیۃ السیف بل یجوز فقال نعم قد علی ابو بکر الصدیق سیفہ بالقضۃ فقال الراوی القول بکذا افوتہ
 الامام عن مکانہ فقال نعم الصدیق نعم الصدیق نعم الصدیق فمن لم یقل لہ الصدیق فلا صدق اللہ
 قولہ فی الذیاء والاخرۃ ترجمہ۔ بوجہ گئے امام ابو جعفر علیہ السلام حلیۃ سیف سے کہ آیا جائز ہے یا نہیں
 فرمایا ہاں جائز ہے البتہ محلی کیا ہے ابو بکر صدیق نے اپنی تلوار کو چاندی سے بولارادی کیا تم بنی صلی
 کہتے ہو ابو بکر کو پس اچھل پڑے اپنی جگہ سے فرمایا ہاں وہ صدیق ہیں ہاں وہ صدیق ہیں ہاں وہ صدیق
 ہیں پس جو کوئی نہ کہے انکو صدیق تو نہ سچا کچھ حق تعالیٰ اسکے قول کو دنیا و آخرت میں سبحان اللہ اس میں
 سے یہ بھی نکلا کہ جو آپ کو صدیق نہیں کہتے اس پر حضرت امام باقر نے بدو عالمی ہو اور مقبول بارگاہ کی
 بدو عالمی کا اثر اب موجود ہے جس کا جی چاہے دیکھ لے جھوٹ بولنا اور جھوٹ بولکر دھوکا دینا کس کا شعار ہے
 خیر اب دیکھو تقریر طویل لا حاصل لا طائل کس پر الٹی اور شیعوں پر اس آیت امام معصوم نے روناد اللہ یا یا
 نہیں اب سائل کے کلمات ناشائستہ کا جواب لکھنا کیا ضرورت ہے مگر ہزار حیف کہ یہ عین محبت و استقامت
 ائمہ کے کیونکر نصوص ائمہ کو غلط سمجھ گئے کیا اس کا ہی نام محبت ہے معاذ اللہ مال کار سنو کہ کتب شیعوں میں
 کیا لکھا ہے کتب اہل سنت میں تو سب کچھ موجود ہے مگر شیعہ کتب سلیم کریں گے عجاج البساکین میں کہ کتاب
 معتبر شیعہ کی ہے لکھا ہے۔ ان ابابکر لما رای فاطمۃ القبطت عنہ و ہجرت ولم تکلم بعد ذلک فی امر فدک کہ
 ذلک عنہ فاراد استرخا ہا تا بان فقال لہا صدقت یا ابنتہ رسول اللہ فیما اوعیت ولکنی ریت
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقسم فیما فی علی الفقراء والمساکین وابن السبیل بعد ان یوتی منہا تو علم و صانین
 ہا فقالت افعل کما کان ابی رسول اللہ یفعل فیہا فقال ذلک اللہ علی ان افعل فیہا ما کان یفعل
 ابوک فقالت واللہ لیتعلن فقال واللہ لا فعلن ذلک فقال اللہم اشہد فرضیت بذلک و اخذت الہد
 علیہ فکان ابو بکر یطعم قومہ و یقسم الیاتی فی علی الفقراء والمساکین ابن السبیل۔ ترجمہ استہ ابابکر نے جب دیکھا
 کہ فاطمہ منقبض ہو گئیں ابو بکر سے اور ترک کر دیا اور نہ کلام کی بعد اس وائت کے کہ امر فدک میں بہا

گزری ابو بکر کے نزدیک یہ بات پس راوہ کیا راضی کرنے فاطمہ کا پس آیا فاطمہ کے پاس پس کہا سچ کہا تم نے اپنے
 بنت رسول اللہ اپنے دعویٰ میں مگر میں نے دیکھا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو کہ تقسیم کرتے تھے اسکو اور
 تھے فقراء و مساکین اور مسافروں کو بعد دینے قوت تمہاری کے اور قوت کار گزاروں کی پس کہا فاطمہ نے کہ تو
 بھی کیا کر جیسا کہ باپ میرے رسول اللہ کرتے تھے کہا ابو بکر نے تمہارے لیے اللہ شاہد ہے اس بات پر کہ میں
 کروں اس میں ہی عمل جو کرتے تھے رسول اللہ تمہارے باپ اس میں کہا فاطمہ نے واللہ یوں ہی کرو گے
 پھر کہا ابو بکر نے واللہ کروں گا یوں ہی پس کہا فاطمہ نے ابھی تو گواہ رہ اسکا پس راضی ہو گئی اس پر فاطمہ
 اور کیا عہد اس بات کا پس تھے ابو بکر دینے تھے قوت ان کا پھر تقسیم کر دیتے باقی کو سو دیتے فقراء و مساکین اور مساکین
 کو اب ابن ابی اس سے روایت سے رضامندی حضرت فاطمہ کی جب واضح ہو گئی تو قول سائل کا لغو ہو گیا کچھ
 کوئی معنی اسکے نہیں ہو سکتے ہیں عجب ہے کہ آدمی آنکہ بند کر کے ایسی بات کہے گا اور اپنی کتابوں کو بھی نہ دیکھے
 معاذ اللہ اس شخص کا کیا علاج اور ابو بکر بہتان شیعہ سے کیسے بری ہیں سبحان اللہ اور ذرا انصاف درکار ہے
 کہ اگر صدیق اکبر البیاض ظلم کرتے تو حضرت امیر ان کے ساتھ کیونکر شیعہ و شکر کی طرح ہم پیالہ و نوالہ ملے سستے
 اور حکم الہی۔ اطمینان رضی اللہ واسمہ کہیں نہ نکلتا اور کیونکر ساری عمر کفر کے لباس میں بسر کرتے اور حسین اور
 حضرت امیر کیسی اپنی بہن بھئی کا ظلم سے نجات کر دیتے یا رو ذرا انصاف کرو کہ اممہ کو ایسا نام و بتانا اور زور بل
 کس دن کے لیے تھا بہن بھئی چہین نے کی غیرت نہو اور دین ایمان سب ہاتھ سے جائیگی پروانہ ہو تو یہ تو یہ
 استغفر اللہ ہر حال ظاہر ہو گیا کہ حضرت فاطمہ ابو بکر سے غضبناک نہیں گئیں جو کچھ باقیقتاے شیعہ نے
 رخ ہو گیا ہے رنجوت سے شان خلیفہ میں کچھ نقصان نہیں آیا حضرت امیر حضرت زہرا کی بھی شکر
 بھی باہمی ہو جاتی تھی یہ واقعات کچھ شیعہ پر مخفی نہیں ہر دو نون مضمون میں کون ظالم تھا اور کون سچ و سچی
 حضرت زہرا سے حضرت امیر کا کیا حال ہوا تھا شیعہ کو ایسی مطاعن کرنے بالوں میں کلہاڑی مارنی ہی
 اور طرفہ یہ ہے کہ شیعہ اس مسئلہ میں خود متر و دین اول میراث کا دعویٰ کیا جب جواب دندان شکن سنا ہے کا
 دعویٰ کیا جب جواب پایا کہ شیعہ کے مذہب میں بدون قبض معتبر نہیں ہوتا اور قبضہ حضرت فاطمہ کا کہی قدک وغیرہ
 پر ثابت نہیں ہونا چار وصیت کا دعویٰ کیا اور خود بین ہے کہ وصیت اخت میراث ہے جب میراث اس میں نہیں
 ہو سکتی وصیت ہی نہیں ہو سکتی غرض کتب شیعہ میں ایسی ہی روایات متعارضہ ہر باب میں موجود ہیں جب کہ
 آنکو علماء اہل سنت کی طرف سے ایسے ایسے جوابات اپنی کتابوں سے لئے معلوم ہوتے تو چار آنکہ ہو گئے ہتھ

لہذا حتی الامکان ہر گز اپنی کتب مذہب کو ظاہر نہیں کرتے اصول مذہب ہندو اور مجوس تک کی کتابیں چھپ گئیں مگر
 اس مذہب کی ایک کتاب نہ چھپی باوجود اس قدرت و ثروت کے بہر حال اس قوم کو باوجودیکہ اپنی معائب مذہبی پر
 اطلاع ہوتی مگر اپنی سوئے عقیدت سے باز نہیں کرتے خیر ان سب سے ہم درگزر کر کے ہم پوچھتے ہیں کہ اگر
 یہ قوال تھا کہ صادق بن محمد حضرت ایشیہؑ نے اپنی خلافت میں یہ ترکہ اولاد فاطمہ و عباس کو کیوں
 نہیں دیا آیا حضرت امیر بھی غاصب ہی اور عمر بن عبدالعزیز نے جب امام باقر کے حوالہ فدک کر دیا انھوں نے
 اپنے پاس رکھا کیوں علی و الفضل اللہ تعالیٰ نے کیا آیا یہ ہی ظالم ہی تھے معاذ اللہ اب باوجودیکہ حضرت زہرا
 زحیدہ خلیفہ سے نہیں مریں پھر خفیہ دفن کرنا انکو اس سبب سے تھا کہ حضرت فاطمہ سبب کمال اپنے
 تشریح کے شرم کرتی تھیں اس سے کہ میرا جنازہ مردوں کی نظر میں گرنے لگا کہ اس زمانہ میں
 نقش جنازہ پر نہیں ہوتی تھی لہذا حضرت اسماء کو وصیت کی تھی کہ تم اور حضرت علیؑ کو غسل دیکر خفیہ دفن
 کر دیجو اور بالفرض کہ اور کوئی وجہ تھی مگر جب وہ ناخوش نہیں ہیں تہیں تو ہر اس کا طعن حضرت ابو بکر پر
 کیا ہے اب یہ طعن کہ اہل مدینہ کو خبر قبر حضرت فاطمہ کی معلوم نہیں بالکل مہمل ہی کیونکہ اول تو قبر انکی
 بیخ میں ہے سب کو معلوم ہی اور اگر پہلا تردد اہل مدینہ کو ہی تو امین حضرت ابو بکر پر کیا طعن ہے مگر شیخ
 مدعیان محبت سے پوچھنا چاہیے کہ آپ فرمائیں کہ قبر حضرت زہرا کہاں ہے آپ کو بھی کچھ معلوم ہے۔
 الغرض اسے مسلمانوں نے ذرا انصاف کر دیا اس مخالفت پر تو کوئی کافر بھی تاب نہ لائے گا کہ اسلام کا وجود
 کریں اور قرآن و سنت کو رد کریں اور اپنی نفسانیت سے مقبولان الہی کو کافر و مرتد نہیرا دیں کیا اسی کا
 نام اسلام و سیرت نقلین پر چلنا ہے ہر گز یہاں اور نے آید بروے اعتقاد امین ہمہ ہا گردن و
 دین پیروا سن پیغمبر تو مخالفان نقلین پر لعنت کریں اور حق چھپانے والوں پر لعنت بھیجیں اور شیعہ کچھ
 خیال کریں اس قرآن خوانی سے سوائے لعنت کے کیا حاصل عرش کمال للقرآن و القرآن طیبہ اور امام
 محمد باقر صدیق کو صدیق نہ کہے اسکو بد و عاقر ما دین اور تم انکو کافر کہو آیا تم اب کافر ہو یا نہیں جو خدا و
 رسول کو سچا جاننے اسباب میں ہماری تسلی کرنے تعجب ہے کہ تم ایسی واضحات بنیاد کو دیکھ کر عبرت نہیں
 لکھتے اور تم کو کاذب جانتے ہو اور تفتیہ کے نام سے انکو سب کچھ بناتے ہو۔ واللہ الہامی
 جواب سوال چہا ہم۔ ماشاء اللہ اس سوال میں آپ نہایت زور شور پر ہیں مگر سلیقہ تمیز خدا اور
 اس سے ہے کہ انبیاء تو خدا تعالیٰ ہی کی طرف سے مبعوث ہوتے ہیں انکو تقریب اللہ تعالیٰ کی طرف

کیا کلام ہو آہستہ نزاع اس میں ہو کہ بعثت رسول شیعہ کے مذہب میں حق تعالیٰ کے ذمہ واجب ہے اور اولیٰ
 کے نزدیک حق تعالیٰ کے ذمہ پر واجب نہیں جو کچھ خیر بندہ کے واسطے کرے عین احسان بندہ پروردہ سے
 سوا اس میں بحث نہیں لہذا ہم کو اس میں کچھ لکھنا بھی ضرور نہیں اور خلفاء و ائمہ کی تقریر میں شیخ محمد علی بن کہ وہ منصوص
 من اللہ ہونا چاہیے سنت جماعہ اس کا انکار کرتے ہیں اور کہتے ہیں کہ اللہ کی طرف سے نص ہونی امام کے
 باب میں ضرور نہیں تو آپ ہم سے پوچھتے ہیں کہ بدو ن تقریر خدا تعالیٰ کے کوئی ہوا ہو تو بتاؤ عجیب
 کہ آپ ایسے عالم اپنے مذہب کے ہو کر تجاہل عارفانہ کرتے ہو خیر ہو کہو اس سے کیا عرض آئے سوال
 پورا کرنا چاہیے نوح البلاغہ جو آپ کی کتاب قرآن شریف سے بھی زیادہ معتبر ہے اس میں نامہ جناب امیر
 کہ حضرت معاویہ کے نام پر لکھا ہے اور پہلے اس میں یون ارشاد ہے ذرا ہوش کر کے

سنو۔ انما الشوری للمہاجرین والانصار فان اجمعوا علی رجل وکوه امانا کان لہ رضی۔ یعنی یون ہی
 کہ مشورہ سب سے حق مہاجرین انصار کا ہی ہوا اگر وہ جمع ہو جائیں ایک شخص پر اور مقرر کر کے امام بنا لیں تو وہ
 اللہ کے نزدیک پسندیدہ ہوتا ہے اب دیکھو کہ خود جب امیر اپنی ہی اہمیت کو بالشوری فرماتے ہیں کیا اپنے ہی
 گھر کو دیکھو حضرت کے حال سے کیا استفسار کر کے حاصل کرو گے اگر خلافت حضرت امیر کی طرف سے
 منصوص ہوتی مشوری مہاجرین انصار کی حجت سے حضرت معاویہ کو یون الزام دیتے خود نص خداوندی
 یا نص ارشاد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو پیش کرتے خدا و رسول کا اعتبار زیادہ ہوتا ہے یا اجماع کا اور مشور
 مہاجرین انصار کو اگر معاویہ معتبر جانتے تو تکرار ہی کیوں کرتے باوجود اسکے یہ کہا کہ ان لوگوں کا
 اجماع معتبر ہے اگرچہ تم معتبر نہ سمجھو تو اب نہیں معلوم کہ آپ اس کلام حضرت امیر کو صادق جانتے ہو
 یا یہ ہی کا ذنب محمول تفسیر ہی پر سمجھ رہے ہو یہاں صاحب منہاج شیعہ انصاف کیا اور کہا کہ قولہ
 وانما الشوری للمہاجرین والانصار الخ۔ دلیل صحت مذہب اہل سنت کی ہے اگر آپ ہی انصاف پر آجائیں
 تو لائق ہر حال جو بھی ہو حسب مراتب اسکے تو اربع ہوئے کسی کے قلیل کسی کے کثیر اور ہمارے سرور
 عالم علیہ الصلوٰۃ والسلام کو لکھو کہا آدمی تابع ہوئے چنانچہ بارہ ہزار کے صحابہ ہوئے کی نص تو آپ
 کی کتب سے ہی ثابت ہو گئی تو اتنے تو آپ کو بھی واجب التسلیم صحابہ جانتے پڑے اور بعض منافق بھی
 صحابہ میں سے رہے تھے ہر چند انکو نفاق کی خبر صحابہ کو نہ تھی مگر حکم ظاہر رہتا تھا اور انجام کار سب متمیز
 ہو گئے تھے کسی کا حال محضی نہ رہا تھا اور جو لوگ بتوک کے غرور میں لبیلۃ العقبہ لے آجونی کے قصد سے

کہتے تھے یہ بھی بعض صحابہ کو معلوم تھے اور جو یہ انکی موت کا حضرت نے فرمایا ویسا ہی سب نے دیکھا اور تصدیق انکی ہو گئی
 تعبیر کشف جلال اللہ معترنی کی ہوگی دیکھنی یا استیعاب دیکھنا کہ ضرورت نہیں اور نہ اس واسطے حاجت بخاری کی سب
 اس سنت اتنا جانتے ہیں مگر استیعاب بخاری سے تم نے یہ نہ لکھا کہ کس مقام پر ان کتابوں میں ان منافقوں کی نام درج
 کیے ہیں تا آپ کا مافی الضمیر معلوم ہوتا ایسے عمل اشارات سے تو کچھ کام نہیں چلتا چند آدمی اہل نفاق جن کا نام
 ان کتابوں میں ہے عبداللہ بن ابی اور ذوالخوئصرہ اور ہدین قیس تو سب کے نزدیک منافق ہیں پھر کتاب دیکھنا کہ کیا
 ضرور مگر تم نے اگر ایسے عقیدہ فاسدہ کے معین کوئی بات اس میں گہری ہو تو اس کا اظہار ضرور تھا تا آپ کو اس کا جواب
 دانی ملتا مگر بخاری سے کچھ کام نہ چلتا دیکھا لہذا آئین غائبین دیکھنے اپنے نزدیک آپ نے ان پر محون کو دہوکا دیا اور اتنا
 ہم بھی کہے دیے ہیں کہ بخاری سے مثل قرآن لفظ کے اور اقوال عترت کے سب مہاجرین انصار صحابہ کا صدق و
 اخلاص مثل آفتاب اضحیٰ ایسا ہی مشکوٰۃ کے مطالعہ پر حوالہ کرتے ہو جیسا کہ مضمون بخاری میں جو وہی مشکوٰۃ میں ہے
 اگر حوالہ مشکوٰۃ بنا بر تصدیق الفاظ موضوعہ تھا ہے واقعہ حدیبیہ کے اور اپنے فساد عقیدہ کے لئے ہے تو کمال کمال
 ہو دو روز دیانت اور اثر اس دعایٰ امام مقبول کا ہے۔ فلا صدق اللہ قولہ فی الذیاء الاخرۃ حضرت فاروق کے فضل
 مشکوٰۃ شریف میں بخاری سے زیادہ مذکور ہیں سنا کہ حضرت فاروق ساکن ششم مسلمان ہوئے رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم نے دعائی تھی کہ ابی بن کوفت دینے ساتھ ایک دوہین سے یا عمر یا ابوہل مگر چونکہ ابوہل کی تقدیر میں کفر و کفار
 تھا اسکو تو فوج نہونی اور حضرت فاروق کو منصب وزارت جناب رسالت مآب کا ملنا تھا وہ مسلمان ہوئے اور آپ کے
 اسلام کے سبب اسلام طاسر ہوا اور آپ ہمیشہ مکہ میں کفار سے مقابلہ کرتے رہے اور بعد اسلام کے جو کچھ فوج معائنہ
 سامنے حضرت کے اور بعد وفات حضرت کے ہوئے وہ کچھ مخفی نہیں تقریباً بقدر تیس سال کے آپ نے جہاد اور
 اعلا رکلمۃ الاسلام میں سعی فرمائی بعد بلوغ کے اکثر عمر آپ کی اسلام میں گذری اور تہوڑی جاہلیت میں دیکھو کہ
 تمہارا یہ مقال کہ میں شریف بت پرستی میں کمال کو پہنچ گیا تھا کس قدر یہودہ ہے اولاً جب با، خلاص کوئی مسلمان
 ہو تو ہزار برس کی بت پرستی پر طاعت کرنا عاقبت خود دوسرے آپ کا طعن وہی حضرت سلمان پر بت پرستی
 کہ انکی اکثر عمر جوہلیت اور نصرانیت ہی میں گئی اور تہوڑی اسلام میں حضرت عمر تو قبل چالیس کی عمر کے کوئی تیس
 سال کی عمر میں مسلمان ہوئے کمال عمر نہیں تھا بلکہ شباب تھا حضرت سلمان کی تیساریں کفر میں ہی گئی
 اور عمار و مقداد ہی اول بت پرست تھے اور آپ کا عبداللہ بن سبا پانی مذہب یہودی تھا اور حسب عقیدہ
 آپ کے حضرت امیر کی خدمت میں مسلمان ہوا سو طین انشاءم برہی جوہ کرنا ہی اور روز صلح حدیبیہ کے

حضرت عمر نے کیا بتایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر اور کفار باطل پر جو اسے علیل جنت میں انکی دونوں میں پہنچا بی بی صلح
 کرنی مناسب نہیں معلوم ہوتی ہماری شجاعت و جان بازی دیکھی تو ہوتی اس صلح پر بار بار عرض کرتے تھے مگر یوں
 نہیں کہا کہ ہم صلح نہیں کرتے یا صلح نہیں ہونے دیوں گے یا وہ عرض کرتے تھے کہ آئین خفت اسلام کی
 ہے مگر چونکہ وہ عالم مایکون نہیں تھے یہ معلوم نہیں تھا کہ انجام اس کا بہت اچھا ہے جب حضرت نے عرض
 اپنی قبول کی تسلیم کر لیا اور یہ لفظ کہ جیسا شک جھکو نبوت پیغمبر میں آج ہوا کہی نہیں ہوا تھا ہرگز انہوں نے
 نہیں فرمایا اور نہ کسی کتاب اہل سنت میں یہ لفظ ہے معاذ اللہ یہ جرات آپ کی اور ایسا افسر اگر اس لفظ کے
 واسطے بخاری مشکوٰۃ و استیعاب و کہانے ہو تو بڑی غیرت کی بات ہے حیف ہے کہ کچھ بھی آپ میں بوسی نیست
 ہے فرماؤ کس جا کو نسی کتاب میں یہ عبارت ہے۔ لاجول و لا قوۃ الا باللہ ایسا جھوٹا باندہا ہاں اسبتہ
 و کب ہیل بن عمرو نے صلح نامہ کے لکھنے کے وقت کہا کہ اگر تم تمکور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تو ہرگز تکرار کرتے محمد بن
 عبد اللہ لکھو محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کاتب صلح نامہ جناب امیر کو ارشاد کیا
 کہ یہ لفظ مٹاؤ حضرت علی نے صاف جواب دیا کہ میں نہیں مٹانے کا آخر حضرت نے حضرت علی کے
 ہاتھ میں سے کاغذ لیکر آپ مٹایا حضرت علی عالم مایکون نے صاف انکار ارشاد مصطفوی کیا ہر جو
 کچھ توجیہ اس فعل حضرت امیر کی ذہن عالی میں ہوگی وہی توجیہ حضرت فاروق کی طرف سے قبول ہو جب
 معصوم اور عالم مایکون نے صاف انکار کر دیا بیچارہ فاروق تو نہ معصوم تھے نہ عواقب الامور کے دل
 ان پر کیوں اتنا غصہ ہی حاصل ہے کہ کتب اہل سنت میں کچھ بزم مباح فاروقی کوئی تنقیص کی بات نہیں پہنچا
 و سو اس عوام کو ڈالنا آپ ہی کا کام ہے مگر حضور اپنی کتب معتبرہ کو ملاحظہ فرما کر فریاد العین ہو وین۔
 شرح نبج البلاغہ میں مذکور ہے کہ حضرت علی نامہ معاویہ میں بعد ذکر خیر شیخین کے یوں ارشاد کرتے

بین۔ عمری ان مکاتہما من الاسلام لعظیم و ان المصاب بہما بخرج فی الاسلام شدید رحمہما اللہ و جو اہما باحسن
 ما علما توجہہ قسم اپنی بھالی کہ تحقیق مرتبہ انکا اسلام میں بڑا ہے اور مصیبت انکی انتقال کی اسلام میں نقصان
 شدید ہے اللہ رحم کرے ان کو اور بدلہ دیوے ان کو بہتر ان کے اعمال سے اور نجات کرنا حضرت کلثوم
 کا ہی دلیل قاطع ہے اسلام کمال فاروقی بر۔ سئل الامام محمد بن علی عن تزویجہما فقال لولا انہ راہ اہلہا ما کان
 بزوجہا ایاتہ کانت اشرف نساء العالمین۔ پوچھے گئے امام محمد باقر نجات کرنے کلثوم سے جو اب وہاں
 کہ اگر عمر کو علی ابن ولایت کلثوم نجات تے تو ہرگز نجات نہ کرتے کہ وہ اپنے شوہر بزرگ ترین عورتوں میں

کی تین سجان اللہ پر کے ائمہ تو یوں ہی حضرت فاروق کی فرماوین اور آپ کو یہ لیا تعجب سے اور بیت کرنا حضرت
امیر و منین کا اور شریک مشورہ رہنا خود لیل افضلیت عمر پر گزشتہ نے بنا چاری تفتیہ گہر کے اپنے نوٹسے
بچا کو نہایا اور حضرت امیر و منین کو معاذ اللہ بے غیرت اور مرد اور سب کچھ بنا کر اپنی نفسانیت کو پار اتا رو یا
نقل مشہور ہو گیا بد شکنی کو اپنی ناک کاٹنی بیچ ہے دوستی بخیر و خود دشمنی ست ہے اب آپ کو افضلیت عمر اور جملہ
مہاجرین انصاری کتابوں سے اور قرآن شریف سے جب معلوم ہو چکی تو سمجھو کہ ان مقبولوں کا اجماع خلافت
ابوبکر پر حکم کتاب اللہ اعظم الثقلین کے اور حدیث رسول اللہ اور عترت رسول اللہ کے منعقد ہوا آئیہ کتاب اللہ
یہ ہے۔ **وَمَنْ قَاتَلَ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَكَفَّ عَنِ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ لُوْكَهُ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصِّلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا**
جو شخص مخالفت کرے رسول کی بعد ظاہر ہونے ہدایت کے اور تابع ہو غیر راہ مؤمنین کے سم حوالہ کریں گے
اُسکے جسکو اُس نے لیا اور داخل کریں گے جہنم میں اور بڑے ٹھکانے پونچا سب مؤمنین کی مخالفت کا
حق تعالیٰ نے حرام فرمایا یہ اجماع ہی ہے اور احادیث بہت ہیں مگر تمکو ہماری احادیث پر کب یقین ہو لہذا ترک
کرتا ہوں اور حدیث حضرت علی و انما الشوری للمہاجرین والانصار الخ اور مذکور ہو چکی اور حضرت امیر بھی
اس اجماع میں داخل ہو گئے اگرچہ بعد چھ ماہ کے ہی سہی اجماع میں ایک وقت جمع ہونا شرط نہیں اور عذر کو
استفردت کا سابق مذکور ہو چکا نہیں معلوم کہ یہ قول فعل حضرت امیر آپ کے نزدیک جہل ضلالت ہے
یا علم و ہدایت ہیں اور کیا سائل کے کلام جنم انجام کا جواب لکھا جائے اور عذر شیعہ کہ حضرت امیر کے گلو
میں سن بستہ بیچ لاکر بیعت کرادی اول تو وہی فیضت اس قول نامعقول پر وارو ہے جو پہلے عرض ہو چکی اور دو
یہ کہ حضرت عمر کے جو حضرت امیر سے اول بیعت کر لی جب کون سی بخیر معاذ اللہ آپ کی گردن میں باندھی گئی تھی
اور ایسا ہی حضرت عثمان کے ساتھ خلافت ابوبکر میں تو چہاہ بہت ہی باندھی ان اوقات میں اتنا بھی ہو سکا تھا
ایسے مجنون دشمنوں کو شراکے حاصل جیتا اجماع خلافت ابوبکر کا حسب ارشاد حضرت علی تصدیق قول حضرت
امیر حق و موافق حکم کتاب اللہ ہوا تو بچا ہے سنت جماعت کیوں اس اجماع پر ایمان نہ آوین ہم تو ظاہر
باطن حسب علی بن ابی طالب کے کہ وہ افضل اب کیوں کہ تم کس کو جہلا قرار دیتے ہو اپنے منہ پر طمانچہ مارو معاذ اللہ اگر
وہ جاہل تھے تو ایک جاہل ان میں علی بھی تھے اگر عمر کو شک فی النبوت تھا تو کلثوم کا شک سے کیوں
شک کر دیا تھا اور اگر عترت کے واسطے حکم خلافت خدا تعالیٰ کی طرف سے صادر ہوا تھا اس ہی عترت سے
کیوں بیعت کر لی تھی مخالفت خدا و رسول کی تھی زیادہ تمہاری خرافات جو اب کچھ ضرور نہیں روز جزا

اپنی کردار کو یاد دے گا اور حضرت موسیٰ کا ذکر نا بھی محض جہالت ہی اسباب میں کلام نہیں اور اب امامت میں قول حضرت
 اسی سے کام لیں کر چکے ہیں اور ثعلبی ہرگز اہل سنت کے نزدیک معتبر نہیں اسکی روایات اکثر و بعض سے منقول
 ہیں بیخ البلاغہ کو تو چھوڑو اور ثعلبی کے قول پر اعتماد کرو حیف برین محبت حضرت اور آیت انما ولیکم اللہ الایہ
 میں کلام طویل ہے اگر تسلیم کریں کہ خلافت حضرت امیرین نازل ہوئی تو خلافت بلا فصل کہاں سے نکلتی ہے
 ان کے وقت میں خلافت حقہ حضرت علی پر ہی تھی اور شیخ جو حصر مطلق کا دعویٰ کرتے ہیں تو لازم
 ہے کہ بعد حضرت امیر کے بھی کوئی امام حق نہ ہو سکے کیونکہ جب حصر حقیقی ہوا تو اول و آخر یکساں ہوگا عقل
 و کار ہی ایسا ہی روایت پھر کرنے کی وہی موضوع ہے اور خطب خوارزم زیدی عالی کذاب ہی اسکی روایت
 لکھتی ہے کہ امام اہل سنت میں جہالت ہے اور روز عذر حضرت کا ارشاد کہ من کنت مولاه فعلی مولاه
 اہل سنت کے بسر و چشم معتبر و مقبول چنانچہ مبارکباد دینا حضرت عمر کا حضرت امیر کو اس بشارت پر اہل سنت
 کا کتب میں موجود ہے مگر بلا دت شیخ کا کیا علاج حضرت امیر کے مولانا ہونے کا کس کو عذر و انکار ہے
 مولیٰ کے معنی ناصر اور دوست آتے ہیں اور حضرت کے معنی بھی ہیں سو یہ عبارت کہ بعد اس کے ہی

اللہم وال من والہ و عا و من عا و اہ وکیل ظاہر ہے کہ معنی مولانا کے یہاں دوست ہیں اگر عقل ہو سو
 دوستی حضرت علی کے ساتھ اہل سنت کو اور سب صحابہ کو یونانا ثابت ہو چکی اور سلنا کہ معنی مولانا کے حضرت
 ہی ہیں تو حضرت امیر اپنے عہد خلافت میں لاریب متصرف تھے ہما کتب انکار ہے لیکن معنی مولانا کے
 اولیٰ بالتصرف کہیں لغت میں ثابت کر جب خلافت بلا فصل کا دعویٰ کرنا اور تاشاہی کہ حضرت البیہار
 اس امر کو کہ بڑے علم شیخہ رکن دین اسلام ہو اور حضرت خداوندی سے اس قدر تقاضا اس میں ہوا کہ یہاں
 لیتا الرسول بلیم ما انزل الیک من ربک ان لم تفعل فما بلغت رسالته والذی نعیمک من انکس من ربہ
 اے رسول بچھاؤ مجھے جو کچھ آنا گیا تیری طرف سے رب کی طرف سے اور جو کچھ سے گاتو نہیں بچھایا ہوگا
 تو نے اسکی رسالت کو اور اللہ نگاہ کیے گا بھلو لو گوں سے اور یہ رسالت اظہار خلافت علی کی تھی اور
 بھر ستر با جب آپ کو حضور ہوا یہی تاکید ہوئی کہ ام خلافت علی کو ظاہر کر دو اور لو گوں کی اذیت کا
 ذمہ ہی حضرت علی نے کر لیا اس پر ایسی موہم عبارت سے فرمایا کہ اول تو مشترک لفظ بولے اور اس میں
 ہی جو کچھ بعض معانی سے مفہوم ہو سکتا اس کے ساتھ بلا فصل کی قید نظر مانی پھر آخر فقرہ میں جہلا مشترک
 یہ وہم ہی جاتا تھا اسکو بھی زلا ملا دیا بخان اللہ خوب رسالت ادا ہوئی اور خوب باوصف تاکید علی خداوندی

کے اہل اہل خلافت علی کی سالہ کو ظاہر و باہر تبلیغ کیا اس میں شیخین صحابہ کی تفصیح جناب سالہ ہر معا و اللہ بزعم
 شیخہ عامی ہو گئے الہی تو بے یون کیون فرمایا کہ اے لوگو بعد میرے بلا فصل میرا خلیفہ مطلق اور وصی علی بن
 ابی طالب ہو اور ہر طرف یہ ہے کہ باوجودیکہ حضرت رسالہ بزعم شیخہ حضرت علی کو مجمع عام میں غدیر خم پر خلیفہ
 کر چکے تھے قطعاً پھر بھی حزن المؤمنین میں بروایت کلینی اور ابن بابویہ و شیخ طوسی و شیخ مفید باسناد معتبرہ
 امام زین العابدین سے اور امام محمد باقر اور امام جعفر سے روایت ہے کہ شدت مرض میں حضرت علیہ السلام
 حضرت عباس کو اور حضرت امیر کو طلب فرما کر ہوا جب سب مہاجرین انصار کے ارشاد کیا کہ اے عباس
 میں انتقال کرنے والا ہوں بعد میرے خلافت میری تم قبول کر کے مجھ کو اس مہم خلیفہ بنانے سے
 سبکدوش کرو حضرت عباس نے فرمایا کہ اس خلافت کے قابل حضرت امیر ہیں مجھ کو لیاقت اس
 عہدہ کی نہیں ہے انہی سبحان اللہ و روع گورا حافظہ نباشد اگر حضرت امیر کو مجمع عام میں روز غدیر خم
 کے خلیفہ بلا فصل کر دیا تھا تو حضرت عباس کو کیوں ارشاد خلافت تھا اور حضرت عباس کو کیا ضرورت
 لیاقت حضرت علی کے جہدانی کی تھی کیونکہ فرمایا کہ آپ ابھی دو اڑھائی ماہ گزے کہ علی کو خلیفہ بنا چکا
 اور کوئی اہل بیت سے بولا تو معا و اللہ یا تو جناب رسالت پر شیخہ خدا ہر زبان جا سہو تجویز کریں گے یا کوئی
 اور خدا مستعمل ہو گا خدا بعد و شود سبب خیر اگر خدا خواہد ہم مشورہ ملائکہ کا یہاں تعین نبوت میں ذکر کرنا جہاں
 محل نزاع سے ہے پس فرمایا وہ کچھ ضرورت جو اب نہیں اب بعد ازین جو سائل بے ادب کلام بے لگام کچھ
 اپنے منہ سے بجا دست و اما و علی مرٹھی بکتا ہے اور انکو منافق کر کے تعبیر کرتا ہے اس کا کیا جواب دین
 معا و اللہ اگر وہ منافق تھے تو علی اور سنین ان سے بیعت کرتے اور اپنی بہن بیٹی کو نکاح کر کے کون
 ہونگے جزا اللہ شرابچرا اور حضرت فاروق حضرت خلیفہ سے بیشک اپنے ایمان کا ثبوت پوچھتے
 تھے مگر یہ کمال ایمان تھا جسکو اعدائے محل منقصہ پر کیا کیونکہ حدیث میں آچکا ہے کہ عبرت خاتمہ
 پر وہ بہت لوگ جنت کا عمل کرتے ہیں اور قریب موت کے کافر ہو جاتے ہیں تو فی الحقیقت انکا
 ایمان ایمان تھا بلکہ ظاہر میں ایمان اور نفس کے اندر کفر مکنون تھا کہ اسکو جاننا سو ا علام النبوت کے
 بشری میں نہیں یہاں تک کہ حضرت رسالت کو قرآن مجید میں حکم ہوا قل ادرسی ما یفعل بے ولاکم
 اللہ سے نہیں جانتا میں کیا کیا جائے میرے ساتھ اور تمہارے ساتھ اور مؤمنین کی شرح میں فرمایا ان اللہ
 تم سے شیخہ بہم مستغنون اور ملائکہ کے باب میں فرمایا یخافون بہم من قوم سو جب کہ حق تعالیٰ نے اپنے

رسول کو باوصفیکہ ان سے خیریت خاتمہ کا وعدہ اور مغفرت جمیع ذنوب کا اقرار تھا اور لغت عصمت کی بھی عطا فرمائی
 تھی مطمئن نہیں کر دیا اور ملائکہ معصومین ہی خوفناک ہیں اور مومنین باوصف ایمان عدم شرک صدقہ و خیرات
 خوف رکھتے ہیں اور اس خوف کو محل مرجع میں اللہ تعالیٰ فرماتا ہے اب دیکھو بے نیازی اللہ تعالیٰ سے عمر
 کیونکر مطمئن ہو جاوین اور شیعہ جبکہ عدل کو ذمہ حق تعالیٰ کے واجب جانتے ہیں اور معصومین کو حجت نہیں
 ان کے مذہب میں حقتعالیٰ پر واجب ہے پھر انکو کس خوف نے گھیرا تھا اور ان کا خوف کیونکر محل مرجع ہو گیا
 سو اس خوف میں حضرت عمر کی کیا تقصیر ہے حالانکہ حقتعالیٰ فرماتا ہے وَلَا يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ
 سواب مطمئن ہو جانے والے اہل خسارت ہوتے جیسا شیعوں کا شعار ہے اور ڈرنے والے اہل ایمان ہوتے
 اگرچہ درباب عمر بشارت نبوی ہوں مگر بہر حال یہ بشارت وعدہ خداوندی سے جو دربارہ رسول اللہ نہیں
 کچھ زیادہ نہیں تہیں سو جب رسول مطمئن نہوں عمر تو عالم مایکون نہیں تھے اور نہ معصوم حضرت
 سجاد و فرماتے ہیں صحیفہ کاملہ میں موجود ہے۔ قد ملک الشیطان عنانی فی سور الظن و ضعف یقین انی استکر
 سور مجاورتہ ملی و طاعہ نفسی ترجمہ لہستہ مالک ہو شیطان میری باگ کا باب بدظنی اور ضعف یقین
 میں اور میں شکایت کرتا ہوں بُرائی بڑوں شیطان کی اپنے ساتھ اور فرمان برداری نفس اپنے کی شیطان
 کے واسطے اور دوسری مناجات میں فرماتے ہیں انا الذین افسنت الذنوب عمرہ الخ سبحان اللہ حضرت
 سجاد معصوم عالم ماکان و مایکون باوصف عصمت جب اپنی باگ شیطان کے ہاتھ میں کہیں اور عمر کو گناہوں
 میں کھونا پہچانیں اور سور مجاورت شیطان کا شکوہ کریں اور اپنے ایمان بدظن نہ ہوں اگر حضرت عمر
 بیچارہ غیر معصوم اندیشہ نفاق رکھتے ہوں تو کیا محل طعن ہو گیا حضرت عمر تو فقط نفس کی چوری کا ایشیہ
 ہی رکھتے تھے اور امام سجاد خود قطعاً اپنی باگ ضعف یقین کے باب میں شیطان کے ہاتھ میں فرماتے ہیں
 بعد ذرا کلمہ حضرت عمر اور کلمہ حضرت سجاد میں مواز نہ کر کے دیکھو تو کس کلمہ بڑا بکر ہے اگر کوئی توجیہ حضرت
 سجاد کے کلام کی ذہن میں سمائی ہے وہی توجیہ حضرت عمر کے کلام کی بھی ہے ایسا بے ادب کلمہ بکھا
 سخت خسارت دارین ہی خیر حضرت عمر تو مقام خشیہ میں پوچھتے تھے مگر حضرت خلیفہ جو ہمیشہ تسلی کہتے
 ہے سو یا تو حضرت عمر منافق نہیں تھے اور ہمارے یقین یوں ہی ہے نظر بصری نقلین و مصابرت حضرت سجاد
 و صدق خلیفہ اور جو معاذ اللہ وہ منافق تھے تو بہت سی خرابی مذہب شیعیہ پر وارد ہوتی ہے اور خلیفہ بھی
 معاذ اللہ منافق خائن کذاب ہونگے کہ ہر روز جھوٹ بولتے رہے اور باوصف استفسار کہی ہے

اور ہمیشہ دوست بنے رہے مگر ان جب تم نے حضرت امیرؓ کو سب کچھ بنا لیا حضرت خلیفہ سے کیا باگ لگ گیا
 اب فراموش ہو کہ یہ غلطی کا لفظ کس کے منہ پر پڑ گیا سچ ہے کہ آسمان کا تہو کا تہو کئے والے کے منہ میں آتا ہی
 اور حضرت عمر کو خلیفہ بنانا ایسا کارگر ہو کہ تمام مہاجرین انصار نے اور خود حضرت امیر نے قبول کر کے
 ان کو اولی الامر بنایا اب نہیں معلوم کہ آپ کے نزدیک حضرت امیر نے بت کا خدا قرار دیا تھا یا دوسرا خدا
 خواہش کا بنایا تھا اور ان پر کفر کا اطلاق تم جیسے محب کینہ پروردگار کو روگے یا کچھ پاس اوپر رکھو گے
 اہل سنت تو اتباع ثقلین کا دم بہرتے ہیں اور حسب حکم خداوندی عنقریب باجماع خلیفہ بناتے ہیں اب سب
 روایات واضحہ بھکر بھکر سمجھا دو کہ اپنی خواہش کا پوجنے والا کون ہے تھاپ کے منہ سے حق ظاہر ہو جاوے واللہ العباد
 جواب سوال معجم جواب اس سوال کا اوپر کی تحریرات سے مشرح معلوم ہو چکا ہے خلاصہ جواب یہ ہے
 کہ عنقریب کو کاذب کہتا اور جاننے والا کافر ہے اور کذب خدا و رسول حسب زعم تمہارے کے بنا رہا علیہ
 جو مہاجرین انصار کو منافق اور مرتد جانے اور حضرت صدیق کو صدیق نہ کہے حالانکہ قرآن شریف میں
 حق تعالیٰ ان کو صحتی فرماتا ہے اور حضرت امیر ان کو مقبول و مقرب بتلاتے ہیں اور حضرت محمد باقر البوکر
 کو صدیق اور صدیق بنانے والے ان کے کو کذب فی الدارین اور حضرت امیرؓ خلفائے ثلاثہ کی خلافت کو
 حق ارشاد کرتے ہیں تو وہ کذب الثقلین ہوا اور دائرہ اسلام سے خارج اور سزا وار وار
 البوار ہیں اب دیکھو کہ مصدق اس کا کون ہے سنی یا شیعہ واللہ العباد
 جواب سوال ششم یہ حدیث جس کا ترجمہ آپ نقل کرتے ہیں اور اس کو حدیث متفق علیہ فریقین قرار
 دیتے ہیں باین معنی ہرگز کسی اہل سنت کی کتاب میں یہ حدیث منقول نہیں ہے یہ محض آپکا دروغ بیفروغ ہے
 شیوخ کی عادت ہو کہ یا تحریف الفاظ میں کر دیتے ہیں یا معنی میں تبدیل تغیر کر دیتے ہیں اور مقصود
 مخالفت وینا اہل اسلام کا اس فعل شنیع سے ہوتا ہے اب سنو کہ یہ حدیث جو بعضی کتب عقائد میں مسطور ہے
 باین الفاظ ہے من لم یعرف امام زمانہ فخرات معیتہ جاہلیتہ جس نے نہ پہچانا امام زمانہ اپنے کو تو وہ حرامرنا
 زمانہ جاہلیتہ جینیہ یعنی زمانہ جاہلیتہ قبل بعثت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے لوگ خود وضع تھے کسی ایک
 حاکم پر مجتمع نہ تھے گہر گہر حکومت تھی بعد بعثت ذات بابرکات کے سب ایک حاکم پر جمع ہو گئے۔
 اب اگر کوئی اپنے وقت کو مقتدا کو نہ پہچانے اور اس سے چارہ ہے تو اسکی موت بھی اسی زمانہ جاہلیتہ
 یعنی ہونی اور لفظ امام خلیفہ کا حاکم ظاہر ہوتے ہیں اور مقتدا اور پیغمبر سے دین کو یہی کہتے ہیں سو

باعتبار معنی اول کے تو حامل حدیث یہ ہوا کہ اگر خلیفہ وقت کوئی موجود نہ ہو تو اسے اہل علیٰ علیہ نے اسکو اپنا
 امام مقرر کر لیا ہو اور پھر اسکو کوئی شخص مانے اور جماعت مسلمین سے جدا ہے اور اسی حالت میں وہ مر جائے
 تو اسکی موت جاہلیت کے زمانہ کی طرح کی موت ہوتی ہے یعنی کہ وہ عاصی ہے نہ کا فر اور اگر اس نے مانے میں کوئی ایسا
 امام المسلمین موجود ہی نہیں بلکہ زمانہ فتنہ و افتراق کا ہے تو نہ امام زمانہ موجود نہ اسکے پھانسنے کی کوئی سبیل کہ
 تعریف شے بعد وجود شے ہوتی ہے نہ قبل وجود شے چنانچہ حدیث میں وارد ہے کہ حضرت رسالت نے
 ایام فتنہ سے اور قتال فتنہ سے جب ڈرایا تو اس میں حضرت خلیفہ نے سوال کیا کہ یا رسول اللہ میں کیا
 کروں اگر اس زمانہ کو پاؤں فرمایا کہ جماعت مسلمین کے ساتھ رہوں عرض کیا کہ اگر نہ ہو امام و جماعت
 مسلمین فرمایا کہ یک سو ہو جا سب ان فرقوں سے تو معلوم ہوا کہ بعض نے مانے ایسا بھی ہو سکتا ہے کہ اس میں
 امام مسلمین موجود نہ ہو ایسے حال میں تعریف امام زمانہ کا کیونکر ممکن ہو سکتا ہے اور اگر کہنی ثانی ہے تو مقتدا ہے
 دین ہر زمانہ میں ہوتا ہے جو ضروریات دین اور راہ رسم اسلام تلقین کرے اور بعد ہر مدت سو سال
 کے ایک شخص پیدا ہوتا ہے کہ بدعات حادثہ کو قمع کرتا ہے اور حسب استعداد اہل اس زمانہ کے تجدید طریق
 تحصیل ظاہر دین و باطن دین کرتا ہے سو اس کا نہ جاننے والا ہی البتہ بموت جاہلی عصیان میں مرتا ہے
 سو یہ معنی حدیث کے تھے اب سائل کی تحریف معنوی سب پر ظاہر ہو گئی کہ ترجمہ حدیث کو یوں لکھتا ہے
 کہ جو نہ پھانسنے امام زمانہ کو وہ کا فر مرتا ہے سبحان اللہ کیا جرأت ہے یا عدم سلیقہ اور تاواقصیت علم
 باعث اس خطا کا ہوتی ہے اور اگر شیعہ کے یہاں یہ حدیث ہمیں الفاظ سے تو اہل سنت کو وہ ہو کا دنیا
 کہ متفق علیہ فریقین پر سخت بیجا بات ہے اور یہ بات ہرگز اس حدیث سے ثابت نہیں ہوتی کہ نہ یہاں
 میں امام ظاہر کا ہونا ضرور ہے چنانچہ واضح ہو گیا اور نہ کسی حدیث اہل سنت سے یہ ثابت ہوا بلکہ
 اہل سنت کے یہاں یہ ثابت ہے کہ بعض زمانہ میں امام ظاہر نہیں ہوتا اور یہ خود میں بات ہو جان
 ایسے وقت میں مسلمانوں کو واجب ہے کہ اگر ممکن ہو تو اپنا امام مقرر کریں ورنہ گنہگار ہوں گے مگر شیعہ
 کے نزدیک ہر زمانہ میں امام ظاہر حتمی پر ضرور ہے کہ مقرر کرے اور امام رکن اسلام ہے اور امام
 معصوم بھی ہونا چاہیے سو بیاسی ان قواعد کے جب ظاہر میں خلاف اس کے مشاہدہ ہے تو طرح طرح
 کی دہیات امامت کے باب میں خلاف عقل و نقل انکو اپنی سر پر زہرنی پریشی بعد اسکے اب
 سنو کہ پہلے معلوم ہو چکا کہ نصب امام بشورہ ہوتا ہے اور حضرت امیر کی خلافت بمشورہ ہوئی اور خلفاء

عائشہ کی خلافت کو حضرت اہلسنت نے قبول کیا پہلے یہ سب بیخ البلاغت سے منقول ہو چکا ہے اور حضرت زبیرؓ
 بھی جو کچھ ملال باقتضائے بشری رکھتی تھیں اسکو رفع کر کے بخوشی اجازت تصرف اموال بیت المال حضرت ابوبکرؓ
 کو دیکر اس رضامندی اپنی برحق تعالیٰ کو گواہ کر گئیں اور یہ سب ہم معتبرات کتب شیوخ سے ثابت کر چکے ہیں
 تو یہ اقوال سائل کے کہ علیؓ مذبہ امامت ابوبکرؓ تھے اور حضرت فاطمہؓ ناراض حضرت ابوبکرؓ سے مومن سب
 بالکل ہزبان محض یہ گئی چنانچہ ہر عاقل پر مخفی نہیں اور ہم مثل سائل کے بار بار ایک بات کو قلم بند کریں۔
 کیا ضرورت ہے اور جب حضرت محمد باقرؓ نے ابوبکرؓ کو صدیق کہا اور جانا اہل سنت پر کیا طعن ہے
 ابستہ تم مذبہ امام اور غیر صدق القول فی اندرین بارشا و امام ہو اور حضرت عائشہؓ نے ہی ذی النورین
 کو امام جانا اور یہ جو سائل لکھتا ہے کہ عائشہؓ امام ثالثہ کو مصل کہتی تھیں اور لعنت کرتی تھیں معاذ اللہ یہ
 محض طوفان بہتان و دافض ہے اہل سنت کی کسی کتاب میں یہ بات نہیں امام کے ساتھ گستاخی ہوا
 مذہب میں حرام ہے البتہ شیخ کے بیان یہ عین دین ہے کہ اپنے ائمہ کو سب کچھ بنا رکھا ہے صحیح زبان
 پر لانے سے رُداں کھڑا ہوتا ہے اور کوئی اہل عقل باور کر سکتا ہے کہ حضرت عائشہؓ امام ثالثہ کو
 لعنت کیا کریں اور اپنے بہانی سے ہی ان کا قصاص طلب کریں یہ خبر باقرؓ کے قائل خلیفہ میرا بہانی ہے
 اور بابت طلب قصاص اسقدر تکالیف انما میں یہ بات خوش ہونے کی ہوتی مگر یہ خیالات فاسدہ
 عجائب و حقائق کے ہیں کہ جن کے اصول دین ہی تخیلات پر مبنی ہیں ابن السمان محمد بن الحنفیہ سے روایت

کرتا ہے ان علیاً بلعنة ان عائشة ملعون قتایہ عثمان فرغ یدہ یہی تلخ بہا وجہ فقال انا لعن قتایہ عثمان لعنتم
 فی السہل و العجیل مرتین او ثلاثا ترجمہ ابستہ علی کو خبر پہنچی کہ عائشہ لعنت کرتی ہیں قائلین عثمان کو پس
 انہا سے ہاتھ حضرت علیؓ نے یہاں تک کہ پہنچا یا دو وزن ہاتھ کو منہ کے تعامل تک پہر فرمایا کہ میں
 کرنا ہوں قائلین عثمان کو اللہ لعنت کرے ان پر زمین لپیٹ و پہاڑ میں ڈویا میں بار فرمایا اس روایت
 سے معلوم ہوا کہ عائشہ قائلین کو لعنت کرتی تھیں اور حضرت علیؓ بھی قائلین عثمان پر لعنت بھیجتے
 تھے اس سے حق جاننا خلافت عثمان کا حضرت عائشہؓ کی طرف سے تحقیق ہو چکا اور وہ سوس سائل کا مرتب ہو گیا
 اب سنا کہ حضرت امیر علیؓ خلافت کو بھی حضرت عائشہؓ جانتی نہیں اور انکی محبت کو عبادت پہنچاتی نہیں
 روایتی عن عائشہؓ انہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حبب الی عبادۃ اللہ ترجمہ و علی نے روایت
 کیا حضرت عائشہؓ سے کہ وہ فرماتی تھیں کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ حب علیؓ کی عبادت

اور یہ واقعہ تھا کہ حضرت عثمان کا حضرت عائشہ کے پیچھے ہوا حضرت عائشہ حج کے واسطے مکہ گئیں اور
 اور سعیت حضرت امیر بھی پیچھے ہی ہوئی تھی طلحہ اور زبیر اور بعض دیگر مدینہ میں قتل عثمان پر تاسف
 کرتے تھے اور قصاص عثمان پر حریص تھے اور قتلہ عثمان حضرت امیر پر حاوی ہوئے تھے لہذا
 استیفائے قصاص میں جلدی کرنی مصلحت نہیں تھی مفسدین کو جو یہ خبر پہنچی کہ یہ لوگ قصاص کی
 فکر میں ہیں انہوں نے طلحہ وغیرہ کے مارنے کا قصد کیا یہ مدینہ سے بہاگ کر مکہ پہنچے اور حضرت عائشہ سے
 بیان کیا جو کچھ واقع ہوا اور یہ بھی کہا کہ امیر المومنین بنا بر مصلحت قصاص لینے میں ساکت ہیں اور مفسدین
 کی طغیانی بڑھتی جاتی ہے جب تک قصاص لیا جاوے گا بندوبست نہیں ہوگا حضرت عائشہ نے
 تجویز لیا کہ جب تک وہ اشقیاء مدینہ میں ہیں تم وہاں نہ جاؤ اور کہیں رہو اور امیر المومنین کو بہ تدبیر ان سے
 بد لاکر لو جب وہ تمہارے ساتھ ہو جاؤں جب قصاص لینا چاہیے سب نے اس صلاح کو پسند کر کے
 بصرہ وغیرہ کو کہ جمع جنو مسلمین تھا ارادہ کیا اور مصر ہوئے کہ حضرت عائشہ ہی ہمارے ساتھ چلیں کہ
 آپ کی پناہ میں چکوا من سے گانا جا حضرت عائشہ ہی بصرہ کو گئیں مفسدین نے حضرت علی کو یہ خبر پوری
 دی کہ عائشہ جنگ کے واسطے لوگوں کو جمع کرنے بصرہ گئی ہیں آپ انکا تعاقب کریں حضرت
 حسین اور عبداللہ بن جعفر اور ابن عباس بہر چہ حضرت علی کو مانع ہوئے کہ اپنے جانیوں کو راہی انصاف
 کی غالب آئی حضرت امیر لشکر اپنا مع ان اشقیاء کے لیکر قریب بصرہ کے پہنچے اول قفقاع کو حضرت
 عائشہ کے پاس بھیجا کہ تم یہاں کیوں آئی ہو حضرت عائشہ نے جواب دیا اصلح کو اور بھی جواب
 زبیر و طلحہ نے دیا قفقاع نے کہا کہ پھر کیا صورت اصلح ہے انہوں نے کہا کہ استیفا قصاص عثمان
 قفقاع نے کہا کہ یہ تو بعد اتفاق ہو سکتا ہے اول صلح کرو انہوں نے کہا بہت خوب قفقاع نے
 خبر حضرت امیر کو دی آپ خوش ہوئے صلح کی ہوئی تیسرے روز صبح کو ملاقات نہیری کہ اس وقت
 کوئی مفسدین میں سے موجود نہو یہ خبر جو مفسدین کو پہنچی تو وہ گہرا اٹے حیران ہو کر اپنے رئیس
 المفسدین عبداللہ بن سبا کے پاس گئے کہ اب کیا تدبیر سخت بلا آئی اس نے کہا کہ تم رات
 سے اوٹھ کر قتال شروع کرو اور مشہور کرو کہ زبیر کی طرف سے غدار ہوا مفسدین نے ایسا
 ہی کیا کہ رات سے اوٹھ کر لشکر زبیر سے اگر قتال شروع کر دیا اور حضرت امیر سے کہا کہ
 اس جانب سے غدار ہوا اور انکو معلوم ہوا کہ غدار حضرت امیر کی طرف سے ہوا غرض حضرت

حضرت امیر جو شریف لائے تو قتال گرم تھا بنا چاری پس ہوا جو کچھ ہوا اس معرکہ میں جب طلحہ و زبر ہوا جو
 حضرت امیر کے ہوتے اور حضرت امیر نے کچھ فرمایا تو زبر نام ہو کر رہنے اور طلحہ ہی ہٹ گئے اس حالت
 واپسی میں بعد از امت تو بہ یہ شہید ہوئے اور حضرت عائشہ بعد اس واقعہ کے اس خطا پر زار زار و
 تھین اور شہید خود مطاعن عائشہ میں نقل کرتے ہیں کہ آخر حال میں عائشہ کہا کرتی تھیں۔ قاتلت علیا
 ولودت انی کنت لیسایا۔ مقاتلہ کیا میں نے علی سے اور دوست رکھتی ہوں کہ ہوتی بہوں
 بہولائی گئی سو تو بہ و ذامت کو مطاعن میں شمار کرنا یہی ایک بلاوت ہے بہر حال عائشہ اور جو مقابلہ
 میں حضرت علی کے تھے مقصود ان کا طلب قصاص تھا اور بہرگز قتال بارادہ مخالفت نہیں ہوا یہ
 محض خطا ہوئی اور پھر بھی تو بہ آئی ثابت ہو چکی اور یہ لوگ معصوم عالم مایکون نہیں تھے زلمت
 بسیار سے ہوئی ہے چنانچہ قصہ حضرت آدم اور حضرت موسیٰ کا مشہور ہے اور حضرت امیر
 باوصف عصمت و علم ماکان و مایکون فرمایا کرتے تھے لا تکفوا عن مقالہ یحییٰ ابو مشورۃ لچدل فانی لہٹ
 اس ان اخطی روکھنی ترجمہ مت باز روحی بات کہنے اور مشورہ عدل دینے سے کہ بیشک میں مومن نہیں
 ہوں خطا کرنے سے اور ہذا ثابت ہوا کہ شہید کے نزدیک ایک دو گناہ کبیرہ سے تو عصمت
 ہی نہیں جاتی جو جائے اسلام و عدالت جیسا قصہ حضرت یونس میں منقول ہو چکا ہے پھر لوگ
 محارب حضرت علی باوصف تو بہ و ذامت کیوں ملازم ہیں۔ اس حاصل ان لوگوں نے امامت
 حضرت امیر کو پہچانا اور یہ سوال سائل محض افسانہ بیجا ہے اور ہم سب اہل سنت ائمہ اثنا عشر کو امام
 اور مقتدا سے دین و قطب ارشاد عقیدہ رکھتے ہیں اور امام ظاہر ہجرت امیر کے اور چہ نہیں
 حضرت حسن کے کسی کو نہیں جانتے اگرچہ ان میں لیاقت امامت ظاہرہ کی سب معاصرین سے
 زیادہ تھی مگر وقوع اس کا بسبب ان کے زہد کے تقدیر الہی میں نہوا اور یہ خود پیدا ہے اندھا کو
 باطن بھی اس بات کا انکار نہیں کر سکتا کیونکہ امام کا کام انتظام رعایا کا اور داؤد مظلوم ظالم
 لینا اور جہاد وغیرہ امور ہوتے ہیں اور پھر ان حضرات و بگائے میں کہیں یہ بات ہوتی ہے جو انکو
 امام ظاہر کہا جائے ورنہ یوں تو جسکو چاہو امام کر نام رکھلو ہاں استحقاق و لیاقت میں کچھ
 کام نہیں مگر محض لیاقت سے تو کام نہیں چلتا اگر لیاقت امام کا نام امام سے تو آتا تو ہم بھی
 ہیں ورنہ بقول سائل شہید کو وہی خواہش ہوگا امام بنا کر پستش کرنا بڑا خیر بہانہ ہم زیادہ

کچھ نہیں کہتے جو اب سائل کو شافی ماحصل ہو گیا ہاں ابستہ حضرت امام مہدی زندہ تصور کر کے
 امام ٹھہراتا یہ بھی ایک مضحکہ صبیان ہے اور پابندی اپنے اصول میں ایسی ہزل پر عقیدہ کرنا محض
 حماقت اور خلفاء اجماعی مہاجرین انصار اور حضرت امیر و حضرت کو جو نامانے یہ تو لاریب ہے
 کہ مذہب مخالف حضرت امیر کا ہوا اور حقیقت اس اجماع کی اور تصدیق و بیعت کرنا حضرت امیر
 کا اور پہلی کتابوں سے ثابت ہی ہو چکا تو اب شیعہ کا نقصان نہ ماننے میں کیوں نہیں شیعہ تو اپنے
 اصول کے موافق کافر ہو جاویں گے آپ ایسے کیوں مطمئن ہو گئے اور نیز زمانہ میں امام کا ہونا ہمارے
 نزدیک کسی حدیث سے ثابت نہیں آپ کا محض دعوے بلا دلیل ہے اور ایسا ہی نص امامت
 ائمہ اثنا عشر اہل سنت کی کتابوں سے کہیں ثابت نہیں آپ تو مدعی تھے کہ کتب اہل سنت سے
 سب اپنا مذہب ثابت کر دوں گا تو وہ نصوص پیش کر دیا کہ تمہارا حوصلہ معلوم ہوا اور تمہاری بیعت
 سے خود حضرت امیر کی ہی امامت بالثوری ثابت ہوتی تو یہ دعوے شیعہ کے مذہب کے موافق
 ہی بلا دلیل ہی رہا سو الحمد للہ کہ شیعہ کی کتب سے ثابت ہو کہ امامت ظاہری بالثوری ہوتی ہے
 تو جو لوگ بمشاوہہ خلفاء ہوئے انکو شیعہ امام حق نہ جان کر بلا تعرف امام زمانہ مرتے ہیں اور
 بزمِ خود کافر ہوتے ہیں اور سنی امام حق کو حق اور ظاہر کو ظاہر باطن کو باطن پہچان کر عامل
 و اعطوا الذی حق حق ہو کر مومنین برضا و عنتر مرتے ہیں حق تعالیٰ شیعوں کو بھی ہدایت کرے تا حق
 کو حق جانیں اور اپنے باطل سے باز آویں و اللہ اعلم

جواب سوال ہفتم۔ حضرت عائشہ کی حضرت علی سے خط لڑائی ہوئی اور پھر تائب بھی
 ہو گئیں مگر محاربہ علی سرگز کفر و ارتداد نہیں یہ سائل اور اسکے اسلاف کی کتنی جہالت اپنی کتب
 اور اقوال ائمہ سے ہے کہ حضرت امیر کا ارشاد کہ اصحنا لقاتل اخواننا فی الاسلام پہلے نقل
 ہو چکا اب شیعہ خلاف حضرت امیر کے جو مومنین کو کافر بتاتے ہیں کذب حضرت امیر ہو کر
 بزمِ خود کافر بننے میں بڑی حسرت کی جا ہے کہ اپنی کتابوں کو بھی نہیں مانتے اور ابوکے حکم خدا اور
 کو سرگز منسوخ نہیں کیا امامت بلا فصل حق حضرت امیر کا حکم خدا سے تعالیٰ ہونا محض تمہارا ہی تخیل فاسد ہے
 کہیں ثابت تو کیا ہوتا اور بالفرض اگر ہے تو خود حضرت امیر ہی ناسخ اس کے ہوئے کہ آپ نے بیعت
 کی اور پھر شیعہ اس خلافت کو حق کہتے رہے بلکہ تمہاری کتب سے تو حق خلافت بلا فصل ابوکے

کا بھی ثابت ہو چکی ہے آپ کا مفسر مجمع البیان میں لکھتا ہے۔ قبل ان البنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خلا یوما لعاشۃ
 مع جاریۃ القبطیۃ فقوت حفصۃ علی ذلک فقال لہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا تعلمی عاشرۃ بذلک
 وحرّم ماریۃ علی نفسہ فاعلت حفصۃ عاشرۃ اخیرا واکتہمتا ایاہ واطلع اللہ نبیہ علی ذلک وہو قولہ و
 اذ اسرّ البنی الی بعض ائوہ واجہ حدیثنا یعنی حفصۃ وعاشرۃ ولما حرّم ماریۃ اخیر حفصۃ انہ یملک من عہدہ
 ابو بکر و عمر الخ کہہا گیا کہ رسول اللہ نے خلوت کی عائشہ کے دن میں اپنی جاریہ قبطیہ سے پس حفصہ
 اس پر مطلع ہو گئی کہہا رسول اللہ نے کہ عائشہ کو خیر مت کہو اس بات کی اور حرام کیا ماریہ قبطیہ کو
 اپنے اور پس بتلا دیا حفصہ نے عائشہ کو یہ خبر اور چہا یا حضرت سے پس خبردار کیا اللہ نے نبی اپنے
 کو اس بات کا اور یہ ہی ہے مراد قول اللہ تعالیٰ کی واذ اسرّ البنی الخ۔ یعنی حفصہ اور عائشہ اور جب
 حرام کیا آپ نے ماریہ کو خیر دی تھی حفصہ کو کہ مالک ہون گے بعد میرے ابو بکر و عمر سبحان اللہ کیا
 صافی خلافت شیخین بلا فصل مذکور ہے مگر شبہ کے تعصب نے نظر انصاف بند کر دی اب کذب
 حکم خدا و رسول شیعہ میں یا نہیں انصاف کر و کفر میں کون بتلا ہے اور صدیق ہونا حضرت ابو بکر
 کا بہتاد و معصوم محمد باقر اور ثابت ہو گیا اب انکو صدیق نہ جانے والا دیکھو کون ہو اب اسے
 یہ کہ کسی کو کوئی خطا ہو جو خصوصیت اور کسی کو نہ ہو تو کیا شکایت ہو حضرت علی کو خطاب اسد اللہ
 ہو اسٹین اور عمار و خذیفہ کو کیوں نہ ہوا یہ آپ کی سفاہت کی باتیں ہیں ان کا کیا جواب الحاصل
 ہم ثابت کر چکے کہ یہ قتال خطا سے ہوا جب انبیا باوجود عصمت خطا سے مامون نہ ہوئے
 تو حضرت عائشہ تو کچھ معصوم بھی نہیں تھیں اور تائبہ بھی ہو گئیں اب آپ کی بات کا ذکر منہ پر لانا ایک
 جہالت ہے مگر آپ کی دانشمندی پر ہم غش ہیں کہ آپس کی بات نہ ہونی اور عترت کی برابر
 زوجہ کے ہونے کی دلیل کیا عجیب آپ نے لکھی ہے وہ یہ کہ زوجہ بسیار مرتد بھی ہو گئی
 میں آپ کے جو اس نہکانے نہیں ہے عترت نبی کی بھی مرتد ہو گئی ہے پس نوح کی خبر قرآن
 میں موجود ہے شاید یہ قصہ بھی اچھا ہی آپ کے نزدیک ہو گا سو اس بات میں تو زوجہ و عترت
 برابر ہو گئی کوئی اور دلیل تلاش کرو مگر آپ کو کتنا لالچو لیا ہے کہ حضرت عائشہ اور حفصہ کو مرتد
 کا فتور قرار دیتے ہو تم بوجہ ہیں کہ حسان سے خیانت ہوئی اور وہ خیانت کوئی کفر
 نہیں بلکہ انشاء اللہ کفر نہیں ماریہ تھا اور وہ افشاکی ہی یہ تھی کہ وہ اس امر کو امر مذہب سمجھتی تھیں

امر جو ب نہیں سمجھتی بہن تو وہ اس خیانت سے تمہارے نزدیک جب ہی مرتد ہو گئی تھیں بعد وفات حضرت
 سرور عالم کے اگر جب ہی معاذا اللہ مرتد ہو گئی تھیں تو پھر جو حضرت نے انکو گھر میں رکھا اور معاملہ
 زوجیتہ کا برتاؤ حضرت پر معاذا اللہ الزام لگتا ہی کیونکہ مرتدہ سے نکاح ہو سکتا ہی نہ مرتد عورت سے کسی
 اور طرح تصرف روا ہی اور اگر بعد وفات حضرت کے مرتد ہوئیں اس گناہ سے تو یہ بات ممکن
 نہیں کہ گناہ آج ہوا اور اس کا حکم ایک مدت کے بعد ثابت ہو شاید یہ بھی کوئی قاعدہ شیعہ کے
 مذہب میں ہوگا اور اگر بعد وفات کے اور گناہ ارتداد ہوا تو اس طعن کو بیچ میں گانا کیا ہرگز
 درائی سے اور اس گناہ کو بیان کرو اور وہ گناہ جو تمہارے دماغ میں بچا ہے یعنی محاربہ علی
 تو اس کا دفع کئی بار ہو چکا اگر عقل ہی تو سمجھ لو ورنہ بوجہل ہو اب سنو کہ جب آیات تخییر نازل ہوئی
 اور سب سے پہلے حضرت نے عائشہ پر پڑھیں تو عائشہ نے آخرت کو پسند کیا اور حضرت کی خدمت
 میں رہیں اور ایسا ہی حصہ اور سب ازواج نے چنانچہ تفاسیر شیعہ موجود ہیں دیکھو تو ذرا ہوش کرو کہ جو
 اور باؤ گشت انکی ثابت ہوئی یا نہیں کیونکہ یہ آیات جب نازل ہوئی بہن کہ جب حضرت نے اس
 قصہ افتخار راز کے بعد عہدت کی اور بعد ایک ماہ کے تشریف لہر میں لائے اور سب ازواج
 سے وعدہ جو آیات تخییر میں حق تعالیٰ فرماتا ہے **فَاِنْ اَتَاكُمْ مِنْكُمْ اٰیَاتٌ مِّنْ اٰیَاتِ عِزِّنا** ترجمہ
 اور اگر تم ارادہ کرتی ہو اللہ اور رسول اور آخرت کا تو اللہ تعالیٰ نے مہیا کیا ہے تمہاری نیکیوں کے
 لیے بڑا اجر اس وعدہ میں بسبب اختیار کرنے رسول اللہ کے داخل ہو گئیں کہ نہیں ذرا اکٹھ کہو لو
 قرآن پر کیسا غیوہ کو عبور ہے جو کچھ معلوم کرے سنے سنائے دکھو سارے پیش کر دینے آئے ہیں اور
 جب حضرت کو حکم ہوا اس واقعہ کے بعد کہ **لَا یَحِلُّ لَکَ الْنِّسَاءِ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ اِنْ تَبَدَّلَ مِنْ اَزْوَاجِ**
مِنْ جَمْعٍ نَّبِیْنِ صَلَّالٍ تَجِبُکُوْا اور عورتیں آئندہ کو اور نہ یہ بات کہ بدلے تو انکی عوض اور عورتیں اور حضرت
 نے حسب اس حکم کے ان کو تادمت عمر گھر میں اور نکاح میں رکھا تو کہو کہ وجہ اسکی قبول رجوع
 انکی تھی یا معاذا اللہ خائنت اور مردات کو کسی نہ کہنے کا حکم ہوا تھا۔ آنکھ کہوں کہ قرآن کو دیکھا تو
 ہوتا حاصل یہ کہ بعد اس واقعہ کے آیات خیار نازل ہوئی اس میں یہ حکم تھا کہ جو رسول اور آخرت
 کو اختیار کرے اس کو تو اجر بشارت ملے گا اور جو دنیا کو اختیار کرے اسکو نصبت کر دو
 اور پھر ازواج نے آخرت کو قبول کیا اور حضرت کو حکم عدم تبدیل کا ہوا تو رجوع انکی عند اللہ

Marfat.com

وہ خاص ثابت ہو گئی اور جب آخرت میں داخل ہوئیں اور منکر اس جوع کا ذکر کہ الطیبات للطیبین۔
 حق تعالیٰ قرآن مجید میں فرماتا ہے جو زوجہ کسی نبی کی متحد ہوئی نکالی گئی اور ازواج حضرت مسلمان
 طیبات تھیں وہ ساری عمر نبی کے ساتھ رہیں اس میں اور اس میں جو فرق نہ جائے احمق ہو اور خود
 سورہ تحریم میں اول گناہ بتلاک ارث و توبہ کیا اور پھر طرح طرح سے ڈرایا اور ارشاد کیا کہ کچھ زو
 رسول کی زعم میں مت آنا کہ زوجہ نوح و لوط جو خیانت سے باز نہ آئیں تو دنیا میں خدمت رسول
 سے دور ہوئیں اور آخرت میں دوزخ میں گنیں اگر تم بھی باز نہ آؤ گی تو دنیا میں بھی نکالی جاؤ گی
 رسول کی خدمت سے اور آخرت میں بھی مال بد ہو گا اور پھر ساتھ اس کے فرمایا کہ یوم یحییٰ اللہ
 العینی والذین آمنوا معہ جن دن رسوا نہ کرے گا اللہ رسول کو اور اسکے ساتھ کے مومنوں کو
 تو بولو کہ جو زوجات حضرت کے ساتھ رہیں اور خدمت سے نہ نکالی گئیں بلکہ حکم ہوا کہ انکو مت
 بدلو تو بوجہ جوع الی اللہ ہی یہ وعدہ انکو دیا گیا تھا یا معاذا اللہ جس تعالیٰ نے بھی جہوٹ فرما دیا تھا
 کہ اگر باز نہ آؤ گی نکالی جاؤ گی کہ باوجود عدم رجوع نہ نکالا بلکہ اسی آیت سے جس سے آپ عذر
 کرتے ہیں رجوع ثابت ہے کیونکہ فرمایا کہ اگر توبہ کرو تو قبول ہوگی تو بہ تمھاری پس نسبتہ مانگ
 ہو گئے ہیں دل تمھارے اور اگر چڑھائی کر دو گی رسول یرتواللہ اس کا ناصر ہے الخ اور توبہ کے
 مقابلہ میں چڑھائی کا ذکر فرمایا تو چڑھائی عدم توبہ ہی ہے جب اللہ نے کوئی صدمہ انکو نہ دیا بلکہ عدم
 تبدیل کی بشارت فرمادی اور نہ جبریل اور مومنین کی طرف سے کچھ ان کو صدمہ آیا تو رجوع صاف
 ظاہر ہے قیاس استثنائی تو آپ نے ایسا غوجی میں بھی بڑھا ہو گا کہ رفع تالی سے رفع مقدم کا
 نتیجہ نکلتا ہے کچھ تو فکر کرو بڑے افسوس کی بات ہے کہ قرآن کو بھی نہ بوجھا بھائیوں ہی منہ سے جو
 جاہل بابک دیا کچھ تو شرم و قرآن لفظ میں توبہ کے موجود ہے مگر فہم خدا داد ہے
 مگر نہ بند بزدل شہرہ شہیم ہجرت آفتاب راجہ گناہ پا اور اگر محض عتاب خداوندی راکرہ کر طعن
 کرتے ہو اور ارادہ کا لفظ کہتے ہو تو دیکھو خود شروع سورہ تحریم میں یا ایہا اللہیتی لم تحرم ما اکل لک
 جناب رسالت پر عتاب ہی تو آپ کی نشان میں بھی کچھ بکوا اور غفور رحیم کا لفظ خود قرینہ ہے کہ حضرت
 نے کلمہ صلاہ موجب نارضا مندی الہی کا ہوا جسکو معاف فرماتے ہیں اور حضرت پر چند بار عتاب ہوا
 اور یہ جناب بطور شفقت ہے کہ اپنے مقبولوں کو تربیت فرماتے ہیں ایسا ہی ازواج نبی پر عتاب تہمت

اصلاح کے لئے ہے۔ چشم بد اندیش کہ برسد باو و عیب نماید ہنرشن در نظر بہ الحاصل جمع
انکی قرآن سے ثابت ہوئی سائل ذرا آنکہ کہو لکہ دیکھے اور حسب وعدہ اپنے تسلیم کرے اور ایمان
ہوئے اور چونکہ عائشہ محبوبہ رسول اللہ میں انکی ایذا بھی ایذائے رسول اللہ ہے اور یہ روایات
سائل کی عبور صراط پر سے موقوف اجازت حضرت امیر پر ہو اور قبر میں سوال امامت حضرت
امیر کا ہوگا روافض کی روایات میں مدعی صغیر افضی کذاب تھا اہل سنت پر ان روایات
سے حجت لانی جہل ہے وان سلنا تو جب کہ اہل سنت حب علی کو عباوت جانتے ہیں اور
ان کو امام پہچانتے ہیں چنانچہ حضرت عائشہ نے خود روایت کیا ہے تو بھوکو کیا اندیشہ ہے
تو بھوکو اس سے عین راحت ہو اور منکر علی کو اور بکنے والے انکے کو ہم برا جانتے ہیں مگر افض کی
فکر چاہیے کہ محبت کے پر وہیں کیسا کہ حضرت امیر کو بتا رہا ہے اور اذیت ابو لبیب وغیرہ
کفار کی حضرت رسالت کو بوجہ کفر اور عداوت اسلام تھی اور قتال حضرت عائشہ کا بوجہ خطا ہوا
تھا کہ مقصود اصلی انکی اصلاح بین المسلمین اور استیفاء قصاص تھا کہ وہ بھی حکم اسلام ہی تو اسکو
پر قیاس کرنا سخت کم فہمی ہے خدا جانے یہ سائل کچھ علم بھی رکھتا ہے یا نہیں اور لیبیب ہی قتل اہل
عہد غیر مشروع بات پر ہوا قتال نے یہاں باوجودیکہ حکم خدا کو جان چکا تھا کہ اس عورت
میرا نکاح نہیں ہو سکتا مقتول مظلوم کو بلا وجہ وغیر شہ حد کے سبب قتل کیا تھا اور یہاں تک معلوم
ہو لیا کہ محض اصلاح مشروع مقصود تھا اور قتال شورائیکہ ہی مفیدین سے ہوا اور وہ لوگ عالم
خفا یا نہیں تھے جب شروع قتال اس طرف سے دیکھا جانا کہ امیر کے حکم سے ہی ہوا ہے اور
پھر بھی خطا ہم انکی طرف سے رکھتے ہیں درہ باوجود قرار و ادب صلح کے حضرت علی نے کہ عالم
با یکو تھے کیوں تفتیش کی اور شریک قتال ہجر مفیدین ہو گئے حالانکہ جانتے تھے کہ میرے لشکر
میں اہل فساد بھی برے ہوئے ہیں چنانچہ بیچ البلاغہ کے خطبوں سے خوبی بعض شکر یان
جناب امیر معلوم ہو سکتی ہے ایک عبارت نقل کرتا ہوں۔ *میشے نمونہ باشد از خردائے*، قال
رضی اللہ عنہ *والتد من غر تموه ومن فاز بکم فاز بالسهم الباخس ومن رجمکم رجمی با فوق ناضل*
اصحت اصدق توکم ولا اطع فی نصرکم وما اودعکم العویم ترجمہ۔ دھوکے میں ڈالا گیا وہی
کہ واللہ جبکو تم نے فریب دیا اور جبکو حاصل ہونے تم حاصل ہو اس کو ناقص حصہ اور

اور جو تیرا مارا گیا تھا اسے ساتھ مارا گیا بڑے تیرے صبح کی میں اللہ میں حال میں کہ تصدیق
 نہیں کرتا تمہارے قول کی اور نہیں سمجھتا تمہاری نصرت میں اور نہیں ڈراتا میں ساتھ تمہارے
 دشمن کو۔ سبحان اللہ حضرت امیر کو اب بعد تخر بہ خود انکا کذب ظاہر ہو گیا کہ آپ بھی ان کا
 عدم اعتبار قول جلف و مانع ہیں تو اب اگر کوئی کہے کہ وہ تو عالم مایکون تھے کیوں ان کے قول
 پر خطا میں پڑے تو حضرت علی بھی خاطر مونسے ہیں سو یہ سائل مجھد کتنا بڑا عالم ہے کہ سبحان
 اس واقعہ کو اس پر قیاس کرنا ہے جائے انصاف و تامل ہے اور سائل جیسا شیخ ہے اور
 ہر جہ کلمہ تو حیدر زبان سے کہے لیکن مسلمان نہیں ہو سکتا کیونکہ اگر ایک آیہ قرآن شریف کا
 کوئی کلمہ کو منکر و مذہب ہو تو وہ کافر ہے کلمہ پڑھنے اور قبلہ کی طرف منہ کرنے سے مومن نہیں
 ہوتا تم صدہا آیات کے مذہب اور عسرت کے اقوال کے مخالف ہو اور خود عسرت کی طرف
 کیے کیے نقصان لگاتے ہو خصوصاً حضرت کلثوم کہ معاذ اللہ اول فوج غضب منا تمہارا
 مجھد کہتا ہے اور حضرت امیر کی شان میں کیا کیا وہیات اعتقاد کیے ہوئے ہو چنانچہ
 اوپر کے جو ابولون میں کچھ مذکور ہوا پھر دعویٰ مجتہد و مسک ثقلین کس منہ سے کرتے ہو
 کچھ شرم کرو پس تم خارج از اسلام ہو اور حضرت عائشہ ام المومنین ہیں نہ ام الکافرین نکو ان
 سے کیا علاقہ اذیت محبوبہ رسول خدا اذیت رسول اللہ ہے اور موذی رسول کا کافر
 اور پھر بعد تسلیم عاق پر لعنت ہے اور عاق اپنی مادر کا جنت میں نہیں جاتا۔ ام المومنین اکمل المظاہر
 محبوبہ رسول امین کا عاق قطعاً بہنمی سے ایسے شریروں کی تکفیر و تفسیق ہر مسلمان پر واجب ہے
 اور حضرت ابراہیم علیہ السلام نے کبھی اپنے باپ کافر سے کوئی کلام گستاخی کا نہیں کیا جب انکے
 باپ نے کہا کہ اگر تو باز نہ آویگا تو مجھ کو سنگسار کر دوں گا اور تو مجھ سے الگ ہو جا تو اپنے
 فرمایا کہ سلام علیک میں تمہارے واسطے استغفار کروں گا اللہ سے یہ سورہ مریم میں موجود
 ہے دیکھو اور پھر بعد ہجرت کے اپنے دعا کی جب حکم ہوا کہ وہ کافر ہے اس کے واسطے دعا
 بہت کرو اب اس سے بیزار ہو گئے یہ سورہ تو بہ میں موجود ہے اب آپ سیرت حضرت
 ابراہیم کو دیکھو کہ باوجود کفر پد کے ملائم کلامی اور استغفار کرتے ہے اور انکے تشدد پر بھی سلام
 کی کلام اور اپنی شہادت کو دیکھو کہ باوجودیکہ عائشہ محبوبہ رسول اللہ ہیں اور ام المومنین اور ایمان

ایمان کامل رکھتی ہیں تم انکو لعن کر کے اپنی عاقبت خراب کرتے ہو اور پہلے اپنے آپ کو منع ابراہیم بتاتے ہو لاجول ولاقوة الا بالعدا اس ہٹ دہری اور بے شرمی کا کیا علاج باقی مسائل کی ہزلیات پہلے سے عقل خود جان لے گا کہ کیسا دہشیات اس کا کلام بے معنی ہے ان الفاظ یہ ہو وہ کا جواب ضرور نہیں اور ویسا ہی نہیں دینے والے والا حضرت حسن کا ناحق عدا قاتل و ہالک ہوا ہے فاسق ہے خلاف مجاہد کے کہ وہ خطا سے واقف ہوا اور بلکہ حسب اصول شیعہ حضرت امیر سے سخت خطا ہوئی کہ قتال عائشہ میں کذاب کے قول پر باوجودیکہ انکو کذاب جانتے تھے عمل کیا بخلاف مقابلین کے کہ وہ عالم مایکون نہیں تھے اس کو اور اس کو برابر جاننے والا محض احمق جاہل ہی حیث کہ دعویٰ علم اور سرور دین کی تمیز نہیں اور ہم کہتے ہیں کہ وہ تینوں فرقے ناجی تھے کیونکہ عقائد و اصول و ایمان میں سب متفق تھے نزاع فقط ایک بات میں ہے کہ وہ دین نہیں مگر جس سے خطا ہوئی وہ معافی میں ہے اور جس نے دیدہ و دانستہ کیا وہ گنہگار بعد تو بہ کے معاف ہوا اور شیعہ محض براہ عناد مخالف ثقلین کے ہیں مخالف قرآن شریف کے جو ہوا وہ مردود اور نصوص تمہاری موضوع خلاف ثقلین واجب الترمک میں سب کا بیان سابق مشرح ہو چکا تیار کی ضرورت نہیں اب اگر کچھ بھی بولے ایمان ہے تو اسکو بوجہ اور اپنی خبیث عقائد سے باز آؤ اور ہکو لبتاریت اپنی تو بہ اور ایمان کی دو والد اللہادی

جواب سوال ہشتم۔ التذکرہ یہ مسائل کتابہ جو اس آدمی سے ہے کہ ایسی شہوہات کو کہ زبان زد خاص و عام ہے کس طرح الثابیان کرتا ہے اے شیعو ذرا اپنے اس مجتہد مقام کی تحقیق کو سنو کہ حضرت حسن کے ساتھ قریب ایک لاکھ آدمی نے جان دینے پر بیعت کی تھی اور سب جان فدا کرنے کو مستعد تھے حضرت حسن نے محض محافظہ خون مسلمانین کے لیے صلح کی نہ عجز و ضعف سے چنانچہ حضرت حسن کا خطبہ موجود ہے کہ فرمایا۔ ان معاویۃ قد نازعنی حقالی و دونا فنظرت الصلاح الماہر و قطع الغتہ و وق

لنتم بالیہودی علی ان تسالموا من سالی و تجار بوا من حارہنی و رایت ان حق و ماہ المسلمین خیر من سفکھا و لم ارد بذلک الا صلاحکم۔ ترجمہ تحقیق معاویہ نے بیشک جھگڑا کیا مجھ سے میرے حق میں نہ اسکی حق میں سو دیکھی میں نے مستحسن اصلاح اس کام میں اور قطع کرنا فتنہ کو اور البتہ بیعت کی تھی تم نے مجھے اس بات پر کہ صلح کرو تم میرے مصالح سے اور عرب کرو مجاہد میرے سے اور جانا میں نے کہ حفاظت خون مسلمانوں کی بہتر ہے خونہ یزی سے اور نہیں ارادہ میرا اس صلح

سے مگر بیلانی تمہاری اور حضرت حسین کا قول کتب شیعہ میں موجود ہے کہ اگر میری ٹاک کافی جاتی تو میرے
نزدیک اس صلح سے کہ بہانی میرے حسن نے کی بہتر تھا اور ظاہر ہے کہ یہ غیرت باوجود قدرت و
توقع غلبہ کے آتی ہے ورنہ بیچارگی میں کیا غیرت کی بات ہے سو آپ کے یہ مجتہدائے شیعوں حضرت حسن
کو تو بے ناصر و مددگار قرار دیتے ہیں اور مجبورانہ صلح کرنا بوالے خلاف اپنی کتب کی روایات کی بہیرا
ہیں اور حضرت حسین جو محض غداران کو ذہ کے بہرے گہرے سے نکلے اور راہ میں محصور ہوئے کہ سوائے
چند نفر اہل بیت کے کوئی ناصر و رفیق نہ تھا ہر چار طرف فوج اعدا تھی فقط اتنا ہی چاہتے تھے کہ
بیعت کر لو اور جہان چاہو رہو اور جو چاہو کرو اتنی بات کو قبول نہ کیا اور کس بیکسی میں شجاعانہ
شہید ہوئے ہر شخص مرثیہ خوان عامی جانتا ہی انکو آپ کے مجتہد العصر فرماتے ہیں کہ ناصر و مددگار بنائے
اور شہید ہوئے کیسا آفتاب کو خاک سے جہپاتے ہیں کیا قیامت دروغ ہے ہر چند سب آپ کے
اقوال ایسے ہی ہیں مگر یہ قول ہر عامی بازاری بھی جان سکتا ہے کہ غلط ہے اور دیگر انکے کذب کو
واقف کار پہچانتے ہیں اور یہاں سے یہ بھی ثابت ہو گیا کہ خلافت معاویہ کو حضرت حسن نے نظر
اصلاح جائز رکھا اگرچہ خلافت نبوت نہ تھی مگر خلافت ملوکانہ تھی اور نہج البلاغہ میں حضرت امیر سے منقول
ہے کہ فرمایا لا بد للناس من امیر اور فاجر ترجمہ ضرور ہے آدمیوں کے واسطے کوئی امیر
نیک ہو یا گنہگار احمد لکھتا ہے کہ اس قول حضرت امیر سے اور فعل حضرت حسن سے یہ بھی ثابت ہو گیا کہ خلیفہ
کا معصوم ہونا ضرور نہیں اور گنہگار بھی خلیفہ اور امیر ہوتا ہے اگرچہ خلافت نبوت ہو مگر خلافت ہی
اور یہی مذہب اہل سنت کا ہے اور اہل سنت کے نزدیک چار ہی خلیفہ حق ہوئے اور بنائے ہیں
ان پر محض آپ کا طرفان ہی اہل سنت تو چاہو یہ اور پانچویں حضرت حسن چچہ ہبیدہ کو پانچویں کو خلیفہ بسمت نبوت
جانتے ہیں اور حضرت حسن سے امام مہدی تک سب کو خلافت ظاہرہ کا خواہ مخواہ اعتقاد نہیں کرتے
امام باطن سمجھتے ہیں اور انکے دورہ میں جو خلفا ہے وہ ملوک تھے انکو ہم کسب امام نبوت کہتے ہیں البتہ
اکثر ان میں جابر تھے اور بعض عادل بھی تھے۔ مگر تم شیعوں ذرا گریبان میں منہ ڈال کر دیکھو کہ امام کسوا
ہوتا ہے آیا گہر میں جہیب کے گنٹام ہوجانے کے واسطے یا انتظام ملک مال و رعایا و داد و منکوم و
جمع کفر و جہاد کی واسطے یوں محض اپنے خیال میں یہ سچا کر کہ میں شاہ عالم ہوں اور سب ملک مال و
رعایا میری ہی ہے۔ حالانکہ گہر تک کا مالک نہ ہو اور جان پر امن رکھتا ہو ہر کوئی امام بن بیٹھا کسے

بہر حال لفظ پھر لفظ عین ایمان ہے کہ حضرت رسالت پر نذیران نہیں ہو سکتا اب ان دو لفظوں میں فرق بین معلوم ہو گیا ہے سخن شناسی و لہر اخطا ایجاب است ۴ مگر حیف کہ رسول اللہ کو سزاوار تاکید ہوئی برزخ شیعہ کہ علی کو وصی بنا دوا در خلیفہ بنا دوا اور آپ کو ہمیشہ اس کا وہ بیان رہا فقط ایک عمر کے کہنے سے حضرت اس حکم کو کہہ کر اس ایمان و دین تھا اور برزخ آپ کے فان لم تفعل فما بلغت رسالتہ بھی اسی باب میں نازل ہو چکا تھا پھر انجام نہ کر کے اور مرتے دم بھی اس قدر خوف اندیشہ رہا کہ اظہار حق نہ کر سکے حالانکہ مرتے دم کیا کسی کی پروردگار تو معاف حضرت بھی اس امر کے عدم الفاظ سے عاصی ہی گئے بولویہ عقیدہ تکذیب خدا تعالیٰ اور رسول اللہ اور کفر بالقرا اور مخالف عمرت ہو یا نہیں اسے ظالم و ذرا تو سچ بھلا کشتیاں ہوں ہرگز نہوتے منتر سخن سے آگاہ لیل الحول لا قوۃ الا باللہ

جواب سوال دہم اس کا جواب سوال ہفتم کے جواب میں مذکور ہو لیا یہاں پر مختصر لکھنا پڑا اپنے غفلت گوش ہوش کمال کر سنا کہ مخاطب اس حکم کے مومنین ہیں خاصہ خواص مومنین انھیں مخصوص اہل عمرت و اہل بیت ازواج و اہل قرابت رسول میں ہیں خلاصہ حکم یہ ہے کہ ہرگز کبھی کوئی برزخ اعتماد و ایمان یا تقرب قرابت و زوجیت رسول کی نافرمانی نہ کرے یا گناہ پر مصر نہ ہو کہ عاصی کو کچھ ان وسائل میں سے عذاب خداوندی نہیں بچا سکتا زوجہ نوح و لوط کا حال دیکھو کہ انکو کچھ زوجیت نے نفع نہ ہوا جب گناہ کر کے توبہ کی اور مصر میں تو دنیا میں نبی کی خدمت سے جدی ہوئیں اور آخرت میں دوزخ میں گئیں ایسا ہی اگر کوئی کرے گا تو وہی سزا ہوگی اور بعد اس عتاب کے آیات تخریر میں فہمائش کی جو رسول کو پسند کریگی اسکو بڑے اجر میں اور پھر حکم ہوا کہ اسے رسول اکو بیت بدلو اور حضرت نے سناری عمر انکو خدمت میں رکھا تو لازیب اجر عظیم انکو آخرت میں حاصل اور معیت رسول اللہ دنیا و آخرت انکی شامل ہوتے اور وعدہ یوم لا ینزی الذر النبی والذین آمنوا معہ کاتلج اکولاً اور دشمنان اہل بیت کو خسراں و عذاب نصیب ہوا اور اس تہذیب و عبادت سے کچھ حرج اور نقصان شان اہلبیت میں نہیں ہوا اولیٰ تو سب بندے اُسکے ہیں جو چاہے فرماوے عین سعادت اہل سعادت ہے دوسرے یہ کہ تہذیب بطور شفقت خداوندی اور زوجیت بندگان خاص کے ہے اور خود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو بہت جا قرآن شریف میں لےئے عتاب عنایت آمیز ہے یا و

و شاد فرمایا ہی عفا اللہ عنک لم اذنت بہم الخ و لا یمن لکن ینین حصوا ما و استقر اللہ ان اللہ کان غفوراً رحیماً

ماکان للنبی ان یکون لاسراری حتی ینزل فی الارض یریدون عوطن الدنیا والذیرید الاخرۃ اور خود شہد فرمایا

سورہ تحریم یا ایہا النبئی لم یحرم ما احل اللہ لک تتبعی مرضاة اربابک واللہ غفور رحیم

کی جناب میں بھی کچھ واہیات بول کر اپنے دین ایمان کو برباد کریں معاذ اللہ الغرض اہل سنت کے نزدیک ایسے
 خطاب عتاب کے لائق ہیں کہ تقریباً ہی کہتے ہیں کہ اگر کچھ بھی خلافِ رمضان سے سرزد ہوتا ہے معاً
 سنیہ و نادیب فرماتے ہیں اور جو لوگ اپنے ہوا و مشغوف نفسانیہ میں اور مخموم مخم ختم اللہ علی قلوبہم انکے لیے
 و اہلی ہم ان کیدی متین کا ارشاد ہے اب جو سائل اپنے آپ کو تمسک سفینہ نجات اور اہل سنت کو مختلف
 عن سفینۃ العترۃ و الال قرار دیتا ہے تو اسکے جواب میں عبارت بقاب لال الکذاب کی بحد و تغیر
 بعض الفاظ و عبارت تبرکاً نقل کرتا ہوں اور جواب کا اختتام اس پر کرتا ہوں اگرچہ الفاظ تند لکھنے کا قصد تھا
 مگر آپ کی کج ادائیگی اور سرزد و رانی و بدگامی باعث اسکے ہوئی قال سلمہ ربہ بارک اللہ کیا جرأت اور
 بیباکی اور قاحت چالاکی ہے کہ تمسکین سفینہ عترت و آل کو مخالفین اور مخالفین سفینہ عترت و آل کو تمسکین
 بتاتے ہیں عترت و آل کا آیا یہی تمسک ہے کہ علم نہ چاہتے تھے بنائے حالانکہ من لایحضرین یکرہن
 جد و قبر اول مثلاً لا یندرج عن الاسلام فی قولہ من مثل مثلاً انہ من لیدع بدعہ و دعا الیہا و وضع دینا فقد
 خرج من الاسلام و قوی ذلک قول الامتہ یعنی جس نے کہ قبر کی نقل کی یا کوئی مثال بنائی یعنی بدعت
 نکالی ان لوگوں کو اس کی طرف بلایا اور ایک نیا دین ٹھہرایا تو وہ اسلام کی حد سے باہر آیا یہی ہے
 قول لکم کا آیا یہی تمسک ہے کہ ولد ل سدا ہے تا بوقت پھر لے جائے حالانکہ معنی کا یہ فعل نامختار ہے کہ طفیل
 بن جدہ گندھی کی دکان سے کرسی اٹھالا یا اسکو تا بوقت السکینہ نام کر کے پھوپھو آیا آیا یہی تمسک ہے کہ جس
 اور ایسے اور چھپتیوں میں نوے گائے ہے حالانکہ کلینی میں امام سجاد سے مروی ہے کہ انما تحتاج المرءۃ
 الی النوح حتی یصل و مہنا و لایبغی لہا ان تقول عبرا عورتوں کو نو صبر میں اتنا ہی چاہیے کہ انسو بہ سکے اور
 بہنو وہ کہنا چاہیے آیا یہی تمسک ہے کہ ڈھول بجائے مشیکے پر وہ میں حضرت شہر بانو کا رنڈا پاہ
 گائے حالانکہ یہ فعل باتفاق حرام ہے آیا یہی تمسک ہے کہ لوگوں کو ناحق رلائیے کتاب سینہ کی اوٹ
 میں جناب نوکس کا سہاگ پورہ دکھائیے حالانکہ یہ ہڈیاں بسہ شیطان ہیں آیا یہی تمسک ہے کہ شریعت
 کی مخالفت کیجئے یہ تجویز مجلسی وغیرہ سلاطین کے آگے سرسجدہ میں دیجئے حالانکہ یہ نبض قرآن ممنوع ہے
 لا تسجدوا للشمس ولا للقرن و السجد و التبر و الاجناب سید البرا اور ائمہ اطہار میں سجدہ کے زیادہ تر تہذیب اور تہذیب
 ستاہ جہاں اور ہما سب جناس آیا یہی تمسک ہے کہ جناب مرتضوی کو خالف و جہاں اور آپ کی
 اولاد کو کذاب و مضروب خوان ٹھہرائیے حالانکہ یہ شجاعت کے منافی ہے آیا یہی تمسک ہے

کہ تقلید مجوس کے بتک ناموں اعیان و کلمہ ہوئے العیدین اصحاح کبھی حالانکہ خم عذیر میں کب جناب امیر کو حضرت
 نے خلیفہ کیا جس پر عید غدیر مقرر ہوئی اور عید شجاع کہرون کا فعل ہے کہ شہادت فاروقی شکر خوشی میں
 آئے احمد بن اسحاق شیبی نے اسلام میں اسکو رواج دیا مصائب النواصب میں لکھا ہے کہ علمائے اس عید
 کے جواز کا فتویٰ نہیں دیا خلاف نے پیش خود بسبیل خلاف تجویز کیا اور عید نوروز سلاطین ایران سے کہہ
 سیرت مجوسی فطرت نے بطور عید اس دن جشن کیا انکے یادگار شہید شریک نے اسلام میں داخل کیا
 جیکہ کیا کہ آج کے دن جناب مر قنوی سریر آرائے خلافت مصطفوی ہوئے لا انهم الفوا بالہم ضالین
 فہم علی آثارہم یخیرعون غرض مشق نمونہ از خود آئے ہے بالجملہ ہر گاہ ملازمان نے اس مقام میں تمسک اور
 تخلف کا ذکر کیا ضرور ہے کہ تمسکین اور مخالفین کا کچھ نشان دیا جاوے پس اصحاب دین اور ابواب
 اہتمام و مخفی نہیں کہ تخلف خلاف تمسک ہے اور احادیث نامورہ تمسک کہ نجات و فلاح کی نسبت وارد
 ہیں از انجملہ ایک حدیث ثقلین ہے کہ اتی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بہما لن تضلوا البعدی احدہما اعظم
 من الآخر کتاب البدو عترتی الہی یعنی بخطاب امت حضرت کا ارشاد ہے کہ میں تم میں دو چیز
 گرانا چھوڑ جاتا ہوں کہ جب تک تم ان دونوں سے تمسک کرتے رہو گے ہرگز گمراہ نہ ہو گے ایک ان
 دونوں میں بزرگ تر ہے دوسرے سے قرآن خدا اور یہ کہ اقرباؤ دوسرے حدیث نجوم اصحابی
 کا نجوم باہم اقتدیم ہدیم میرے اصحاب کا حال ستاروں کی طرح ہے ان میں جن کی اقتدا کرو گے
 راہ پاؤ گے تیسری حدیث سفینہ کہ مثل الہی فیکم مثل سفینۃ نوح من رکبہا نجا ومن تخلف عنہا غرق میرے
 گہروا لون کا حال کشتی نوح کا سا ہے کہ جو اس کشتی میں سوار ہوا نجات پایا اور جس نے اس سے
 پیچھے پھری غرق ہوا ملا یعقوب طسانی افادہ فرماتے ہیں کہ ان دونوں حدیثوں میں جو صحابہ کو نجوم
 اور اہل بیت کو سفینہ ارشاد فرمایا اس میں یہ اشارہ ہے کہ شریعت کو صحابہ سے سیکھنا چاہیے اور
 طریقت اہلیت سے اسوا سطلے کہ خوض دریا کے حقیقت اور معرفت میں بدون محافظت نہ
 اور طریقت کے محال ہے جیسا سفر دریا بدون رکوب سفن اور ہتدای نجوم متعذر ہے پس وصول الی
 المطلوب جیسا تہا بدون مراعاة نجوم غیر متصور ہے ویسا ہی بغیر مراعاة رکوب سفن بے اثر
 بیان اول کا یہ ہے کہ خلاف محققین قوم بتاسی بعض متعصبین مستوجب اللوم اکثر شیعہ زمان جیسا آپ
 اور آپ کے بہائی باپ قرآن موجود کو صحت اور کمال سے مبرا اور مخالف سیر اور فرج الہی

تعمیر و تبدل سے معنی سمجھتے ہیں چنانچہ بارگہ ضنیہ میں فرماتے ہیں کہ چونکہ نظم قرآنی نظم عثمانی ست بر
شیعیان احتجاج بان نشاید و فی موضع آخر منہا علاوہ آنکہ چون ناظم قرآنی خلیفہ ثالث اند احتجاج بان بر
شیعیان درست ہے تو اند شد انتہی بعبارتہ المفصیۃ الی جبارتہ اور بیان ثانی کا یہ ہے کہ اثنا عشریہ
باخصوص حضرت عباس اور ابن عباس کو کہ جناب رسالت کے چچا اور چچا زاد بہائی ہیں بد کہتے ہیں اس
سبب کہ حضرت فاروق اور کلثوم کی تزویج میں واسطے ہوئے تھے حالانکہ شوسترسی کی مجالس وغیرہ
میں موجود ہے کہ حضرت خیر الناس جناب عباس کی عظمت بجا لانتھے اور لنگے حق میں صنویٰ جواما
تھے اسی طرح زبیر بن العوام کو کہ ماوراء قدس انکی صفیہ عمہ مکرمہ جناب مصطفویہ اور مرثویہ میں جنگ
جمل کی شرکت کی سبب دشمن بتاتے ہیں حالانکہ کشف الغمہ میں مکتوف ہے کہ جب اس جنگ میں ابن
عمر نورعین نے آپ کو شریعت شہادت پلا یا حضرت امیر شہ کو مرثوہ سنایا کہ میں نے تیرے بد خواہ
کو ٹھکانے لگایا آپ نے فرمایا کہ مجھ کو خیر العباد سے یاد ہے کہ زبیر کا قاتل چہمی ہے غصہ میں آیا ایسے
تین آپ خیمے دار بواہرہم میں بھیجا یا حضرت امیر نے فرمایا لقد صدق رسول اللہ بشر قال ابن صفیہ
بالنار اسی طرح رقیہ اور کلثوم کہ حضرت کی نبات طلیبات ہیں بہت تحقیق علاقہ زوجیت بینہما و بین
سیدنا عثمان عزت سے کرتے ہیں چنانچہ احقاق الحق میں ہے کہ رقیہ و کلثوم نہ حضرت کی دختر تھیں
نہ لیلین خدیجہ سے اور بیچ الفاصلین میں ہے کہ سوائے حضرت فاطمہ کے کوئی دختر آپ کی نہیں
حالانکہ قرآن میں بصیغہ جمع ارشاد ہے یا ایہا البنی قل لا تزواجک و بناتک اور ظاہر ہے کہ اطلاق
جمع کاتین سے کہتے ہیں نہ بہن و ہمہذا زاد العاد میں ہے کہ اللہم صل علی رقیہ بنت نبیک و علی
ام کلثوم بنت نبیک اسی طرح اکثر اولاد حسنین کو نہیں ٹاٹی اور امام نہیں جانتے۔ حسن بن حسن
میں اور عبد اللہ محض اور نفس زکیہ وغیرہ کو کہ حسنی ہیں کافر مند بتاتے ہیں حالانکہ جامع اخبار میں ہے
اگر ہوا اولادی و من مات علی حب آل محمدات علی السنۃ و ابجاعتہ میری اولاد کو گرامی رکھو اور
جو مرا میری آل کی محبت پر تو وہ مرا سنت جماعت امام حسین کی اولاد میں جعفر بن موسی کاظم اور
جعفر بن علی برادر حضرت امام حسن عسکری کو کذاب بتاتے ہیں اور سلسلہ امامت کا تا با امام
حسن عسکری پہنچانے میں من بعد جعفر بن جعفر بن علی کے امامت کے قائل ہیں اور کہتے ہیں کہ
الامام حسن عسکری لا ولد تھے اور بعض کہتے ہیں کہ آپ کے فرزند امام آخر الزمان ہیں کہ صغیر

سن میں باپ کے روبرو وفات پائی اور بعضوں نے حد بلوغ کو بھیجا یا تا اختلاف اذیہ فقال بعضہم مات
 فی الصلوۃ فجارۃ وقیل قتل وقیل حی غائب منظر اللہ علم اور بیان ثالث کا یہ ہے کہ اہل بیت ہمیں
 یعنی ازواج مطہرات جن کے حق میں آیہ تطہیر انما یرید اللہ لیزہب عنکم الرجس اہل البیت یرید
 تطہیر انما نزل ہو جیسا ابن عباس وغیرہ نے فرمایا انما الزوال فی تسار النبی خصوصاً صدیقہ اور حصہ
 اس سبب سے کہ اہل زوجیت میں نہیں مکی فضیلت اور عظمت ثابت ہوئی ہو اہل بیت سجاد
 بھی نہیں جانے اور جو مجازاً داخل ہیں ان میں حقیقت کو صرف کرتے ہیں حالانکہ شان نزول
 مذکور اور سابق سیاق اسی پر وال ہے کہ آیہ ازواج کے حق میں نازل ہوئی اس واسطے کہ ابتدا یا تسار
 البنی لستن کا حد من التسار سے لفظ و حکمہ تک ازواج کی جانب خطاب ہو پس بدوں القطاع
 کلام سابق اور افتتاح کلام لاحق درمیان میں اور کاحال مذکور ہونا مخالفت نص قرآنی ہی واسطے
 ترمذی وغیرہ میں آیا ہے کہ ہر گاہ اس آیہ نے نزول پایا حضرت نے آل عباس کے حق میں دعا
 کی کہ اللہم مولانا اہل بیتی فاذهب عنہم الرجس و طہرہم تطہیر الامم علیہ نے عرض کیا اللست بالملک
 یا رسول اللہ فرمایا انت علی خیر وانت علی مکانک یعنی تو تو بطریق اولیٰ جہاں خود البیت
 ہے پس معلوم ہوا کہ یہ آیہ ازواج کے حق میں ہے خصوصاً اور اولاد کے حق میں عموماً والا
 کی کیا حاجت تھی اور بیان راجح کا یہ ہے کہ یہ فرقہ باجمہا تمام صحابہ کو کاڈا اور مرند استناد
 کرتا ہے۔ اللہم الا شاذ معدومہم۔ کسی نے بروایت امام صادق لکھا کہ۔ الامانات البنی ازہبت
 الصحابہ کلہم الا اربعۃ منہم مقداد و حذیفہ و سلمان و ابو ذر۔ حالانکہ جامع الاخبار میں ہے من سبب
 صحابی فقہ کفر۔ اور کتاب خصال میں زبانی امام صادق موجود ہے کہ کان اصحاب رسول اللہ
 اثنی عشر القمۃ ثانیۃ الالف من المدینۃ والین من غیر المدینۃ والین من الطقارم یرفہم قدری ولا عزی
 ولا حروری ولا مغزلی ولا صاحب رائے وکانوا ینکون اللیل ولیقولون اقبض رزوخنا بل ان
 کال خبر انجیر جناب شیخین کہ فضل صحابہ اور یار غار سید الثقلین ہیں انکی عداوت اور ہرزہ آرمی کو عین
 عداوت جانتے ہیں تا آنکہ انکو صنم قریش قرار دیکر دھاتے صنمی قریش بتایا ہے اور اسکو دغا قنوت
 جناب مرقنوی بتایا ہے حالانکہ احقاق الحق میں زبانی امام صادق لکھے ہیں موجود ہے
 امامان عبادان فاسطان کانا علی الحق وانا ناعلیہ علیہما رحمۃ اللہ لوم اللہ لیس اب ان بیانات

اور بہت سے کاتبین علیٰ ظن الجہال انصاف حال ہو کہ مختلف سفینہ عترت و آل روافض ہیں عموماً اور
 ہزار زمان مبعی تمسک خصوصاً کہ لغو اسے افتومنون بعض الکتاب و مکفرون بعض اکثر قرآن و عترت
 کہ بیشتر اصحاب و اہلبیت حضرت کے ساتھ بعض اور کفران کہتے ہیں نہ اہل سنت کہ یہ وہاں
 ان فرق میں احد نہم سائران بزرگوار راہ کی نسبت انکو محبت اور ایمان ہے عموماً اور ختین کی
 نسبت خصوصاً اور یہ خود ظاہر ہے حاجت بیان نہیں رہے اس مقام میں دو شبہ کہ اشار
 عشریہ کی سبک راہ ہیں ایک یہ کہ تمسک کل اہلبیت کا کیا حاجت تمسک بعض بھی نجات کے لیے
 کافی ہے کیونکہ اگر کشتی کے کسی کو نہ پریشی تو یہی غرق سے ایمن ہے دفع اس کا یہ ہے کہ اسنگام
 میں کیسا نہ مختار یہ زیدیہ موسویہ وغیرہ فرق کو گمراہ جاننا غلط ہوگا کیونکہ ہر ایک نے کشتی کا ایک
 کج لیا ہے بلکہ قیاساً اشعار عشریہ بھی باطل ہوگی پس بنا علیہ تمام مذہب اشار عشریہ برہم ہوا اور
 حل عشریہ ہے کہ ایک کونہ میں بیٹھا اسوقت ناخ ہے کہ اور کسی کونہ میں ختم نہوا اور ہر گاہ
 کسی کج میں رخنہ کیا ہے تب غرق ہوگا اور شیخ کا کوئی فرد ایسا نہیں کہ ایک کج میں بیٹھے اور
 دوسرے میں رخنہ نہ ڈالے ہاں اہل سنت پر چند زوایاے مختلفہ میں آمد و شد کہتے ہیں
 گمراہی کشتی کے کسی کج میں رخنہ نہیں دوسرے یہ کہ جناب مجتہد مقام عماد الاسلام میں فرماتے ہیں
 کہ حدیث اقتدا بطل ہے کیونکہ اس میں مذکور نہیں کہ کس چیز میں اقتدا شیخین چاہیے گمان کیا جاتا
 ہے کہ سبب ارشاد یہ ہوگا کہ کہین تشریف لے جاتے ہوں گے اور شیخین شریف پر ہونگے
 کسی نے پوچھا ہوگا کہ میں کس راہ سے آؤں آپ نے فرمایا کہ شیخین کے پیچھے پیچھے آؤ مجھو یا
 اہل انصاف پر یہ بات ظاہر ہے کہ جناب مجتہد باوصف فہم و کیا ست کیا اجتہاد کر رہے
 ہیں اور حکم بنی قصر او بدہم مصر تمام تمسکات قوم کی تار پود کو برباد دیا۔ ہاں اتنا بھی نہ سمجھے
 کہ یہ اجمال اگر منافی اقتدا شیخین ہے تو وہ اجمال و احتمال کہ احادیث متواترہ مقبولہ قوم
 مستوجب الخراب واللوم ہیں لاسیما کہ تمسک اہلبیت کی نسبت وارد ہیں کیونکہ مجوز اقتدار ائمہ
 ہونگے باعتراف شیخہ پیدا ہے کہ حصول نجات کے لیے کوئی حدیث حدیث فقہین سے بڑھ کر
 نہیں آس میں بھی وہ اجمال احتمال پیدا ہے کیونکہ اصلاً اس میں مذکور نہیں کہ کس چیز میں انکے سا
 تمسک کرنا چاہیے آیا محبت و اخلاص میں یا اتباع و پیروی میں پھر اس تقدیر پر بھی عمل ہو کہ آیا

وصول میں تمسک چاہیے جیسا توحید باری اور امامت ائمہ و غیرہ میں یا فروع میں جیسا عین نماز میں خصیوں یا قصب سے کیلئے میں یا فرج کا بوسہ لینے میں یا دخول فی الدبر و غیرہ میں بعدہ اس میں ملامت ہے کہ جمیع اہلبیت مراد میں یا بعض و بر تقدیر اول حضرت اثنا عشر باطل ہو اور تقدیر ثانی ترجیح بلا مرجح بل ترجیح مرجح لازم مہذا احادیث کہ بلفظ طریق سلوک بحق کشتی دریا و بیابان بحر امر وی ہیں ان میں بھی یہی احتمال ہوگا۔ کسی نے پوچھا ہوگا کہ فلانے تہر میں کیونکر پہنچوں اور اتنا راہ میں دریا سے ناپید اکھاڑا اور صحرا سے دشوار گزار واقع ہیں حضرت نے فرمایا کہ علی بن ابی طالب کے ہمراہ جانا چاہیے کہ شیب و فراز میدانوں کا جانے اور عمق دریا کا بچانے ہوئے ہیں لے غیر ذلک میں الاحتمالات۔ این گل دیگر شکفت فائزہم ولا تلکن من الخافین اب اہل انصاف از روی انصاف و ایمان بلا اعتساف دیکھیں کہ مخالف یا تمسک سفینہ عمرت و آل اہل سنت ہیں یا شیعہ ضلال بڑے بول کا سر نیچا من بعد ملا زمان اپنی ہٹ دہرمی سے اگر باز نہ آئیں اور اپنے آپ کو تمسک بنا لیں اسی بات کے مصداق ہونگے کہ جو لائے کو مومن اور صدقہ خور کو مصلی اور حبشی کو شیعہ ہی بنجاست کش کو حلال خور کہتے ہیں مشرکین کہ اپنے آپ کو تابع ملت ابراہیمی جانتے تھے اور مسلمانوں کو صلیا یہ ہود و نصاریٰ آپ کو موسوی عیسوی بتاتے تھے اور عبداللہ بن سلام اور نجاشی کو بیدین ہٹھوی لیکن سوائے ذلت و رسوائی کیا حاصل نام کسی کا لینا اور خلاف اسکے کہ تاؤل و نیا کمال و حاجت پیمانی ہی والدہا وہی فقط الحمد کہ یہ رسالہ ہدایۃ الشیعہ باختصار تمام اتمام کو پھینچا اب سائل مدعی خصوصاً اور سب شیعہ عموماً اس کو بنظر انصاف دیکھا اپنا کحل للبصر بنیاوین اور اپنے غواوت کو چھوڑ کر ہدایت پر آوین تا قیامت کو خسران عذاب سے نجات پاوین ورنہ اس میں ہرگز کچھ تقلید آبار و اجدا و کار گر نہوگی۔

ہمارا کام کہہ دینا ہے یا رو بہ اب گے چاہو تم مانو نہ مانو
 وصلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ سیدنا و مولانا محمد و آلہ واصحابہ اجمعین



اشتہار ضروری

بعد صلوٰۃ کے عرض کرتا ہے یہ حقیر محمد رضا دوی ابن مرزا علی صالح باشندہ مکمل تمامی علماء اہل سنت کی خدمت میں کیونکہ شریعت میں آیا ہے کہ آپ حضرات جب کہیں ضغائے شیعہ کو تنہا پاتے ہیں تو انواع و اقسام کے دلائل اپنے مذہب کی حقیقت کے اور فضائل محاربان اور مخالفان بنیبر کی عزت کے بیان فرما کر نہایت فخر فرماتے ہیں گو یاد پر وہ علماء امامیہ کو چہرے تے ہیں اگر ادھر سے جواب نہ دیا جائے اور اپنے دعویٰ پر اصرار کرتے ہیں چنانچہ میر سید حسن کامل نے مرزا میر جان صاحب سے تاحق بحث شروع کی اور گفتگو یہاں تک بڑھ گئی کہ فرمایا کیا ہوا جناب فاطمہ ناخوش گئی اور اسی طرح میر حامد حسین صاحب نے کلمات ناشائستہ شان اہل بیت میں اور سخنان ناشائستہ علماء امامیہ کے حق میں سنائے اور مظہر حسین ناظر اوشنل حج ساکن محلہ اسلام پور نے خادم حسن کو بریشان کیا قطع نظر اسکے صفدر علی نے مجھے لکھا بھیجا کہ بنیبر خدا شیعہ تھے یا سنی اور دو چار مہینہ کے عرصہ میں مقام نکاری سے وہ دو قطع کر کے سوالات آئے جن کے لیے دو سالہ لکھنے کا اتفاق ہوا اور چار سوال ایک دفعہ اور ایک صاحب نے حاجی بکانی کی معرفت بھیجے تھے کہ میں نے انکا جواب تیسرا سوال لکھا میں پوچھتا ہوں کہ یہ صاحب میرے پاس کیوں نہیں آتے کہ میں انکی اچھی تسکین کروں مگر معلوم ہوا کہ یہ لوگ گہر بیٹھے بیٹھے نہ کتاب ذیقین دیکھتے ہیں نہ تحقیق کا شوق ہی بھنے تو سنی سنائی اور بہت تحفہ کے سوالات سے ایک دو سوالات جن کا جواب صدمہ طبع سے ہو چکا ہے تفریحاً لکھ لکھتے ہیں اور بیان انکے جواب میں تحفہ کے تحفہ تیار کرنے بیٹھے ہیں اگر جواب انکے پاس جاتا ہوا اسکو دیکھتے تک نہیں اور نہ قائل ہوتے ہیں ایسی صورت میں کہانتک کا خذ تیار کیا جائے اور کتب تک جواب تحریری دیا جائے جب وہ خود چہرے تے ہیں اور واقعی بھتے ہیں اور تسکین کے طالب ہیں تو مجھے بھی ضرور ہوا کہ کہ اس طرح انکی تسکین کروں کہ جمع علماء اہل سنت کو اطلاع دوں کہ تحریر کو صدمہ برس سے ہوتی آئی ہے اب تفریح کے صفائی ہو جائے تو بہت اچھی بات ہو اگر آپ لوگ اپنے دعویٰ پر صادق اور اپنی سمجھ پر صادق ہیں تو ایک کام کیجئے کہ ایک اقرار نامہ کامل پر جسٹری کروا کر چار ثالث دو انگریز اور دو شیخ

ذی علم و ذی فہم مقرر کر کے باہم مباحثہ کریں جو اپنے مذہب کی حقیقت نامی ہونا اپنا دوسرے کی کلام سے ثابت کر دے وہ حق پر ہے پر دوسرا ایمان لانے میں حجت و تکرار نہ کرے اور خرچ مالوں اور انجمن کا وہی ہے اور جو اُس سے نکل جائے تو پہر اپنے مذہب کی حقیقت کو اپنی صحبت کیا دل میں بھی خیال نہ کرے چنانچہ میں نے نگاری کے سوالات کے جواب میں ہی پہلے جہک اچھا کو بھی درخواست کی تھی کہ ایک سے ہزار تک ان شہادت پر موجود ہوں اور جو لوگ ضحیفے شیعہ کو چہرے ہیں وہ میرے سامنے آئیں اور دیکھیں معجزات ائمہ اثنا عشر کو اور حقیقت بعترت پیغمبر کو وبالحد التوفیق و بس قطعاً ہر ایک طرح یو بارہ اپنے ہوئے باہم اللہ والوں سے جھکے تھے اور اگر سرزورتاً تاریخ لکھو تو دوسرے سوالوں سے جھکے چھتے فقط تحریر ہستہ ماہ جمادی الآخر روز شنبہ قریب نصف النہار شہرہ ہجرے سمت ختم پذیر رفت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد للخالق الشمس والقمر و صلی اللہ علیہ علی الخیر البشر سیما وصیہ و خلیفۃ علی بن ابی طالب قاطع باب خیر و اسلام علی صحابہ الذین لم یتخلفوا عن نقل الاصح والاکبر اما بعد عرض کرتا ہوں بندہ اصغر خداوند اکبر محمد ہادی بن مرزا علی صالح باشندہ لکھنؤ کو جمادی الآخری کی اول تاریخ سے تاریخ عید قربان برابر ہر سال مظفر پور میں ضرور ہوتا ہوں کہ جناب نواب سید محمد تقی صاحب بہادر دام اقبالہ کا ملازم ہوں اشتہار سے واضح ہوا ہوگا کہ میں نے حضرات علماء اہل سنت سے مناظرہ طلب کیا ہے معہ اقرار نامہ اختیار مذہب اور باب پر عرض کرتا ہوں کہ جس کا جی چاہے شرائط مندرجہ اشتہار کا عامل ہو کر تشریف ارزانی فرمائے اور صفائے اہل سنت کی خدمت میں یہ گزارش ہے کہ امر دین میں جسکو شک ہو وہ بے تکلف تشریف لائے انشاء اللہ تعالیٰ کوئی کلمہ انکے مزاج مبارک کے خلاف میری زبان سے نہ نکلے گا اور آیات قرآنی اور احادیث صحیحہ سنی کتب اہل سنت سے نکال کر ان کا کھل البصر کر و فرماؤ انشاء اللہ المستعان تاکہ حق کو بے حجاب دیکھیں اے مسلمانوں جانو کہ دریافت حق زندگی میں واجب ہے جب سفر آخرت کا سامان ہوا تو کچھ مفید نہیں عذر طریقہ آسانی سنا جاوے گا

تہ نقیبت علماء کام آئے کی پس خدا نے عقل دی ہے اور غافل نہ ہو کہ اہل امت کلمہ گو میں تہتر
 فرقوں سے ایک ہی فرقہ جہنم سے نجات پائے گا کس لیے کہ آنحضرت کا قول لغو نہیں ہے
 اور لغز اس فرقہ ناجی کے اختیار کے سب عباد مستبک رہے کیونکہ اگر فقط عبادت سے نجات
 ہوتی تو پھر نجات کو علماء ہی کی قید کافی تھی۔ اب اؤ ہم تمہیں راہ ہدایت دکھائیں اگر حق
 بچان گئے ہو المراد اور اگر شک رہے تو اپنے علماء سے تسکین چاہو اگر وہ تمہاری کتب سے
 تسکین کر دیں تو پہلا ہم ہی تمہاری بدولت ہدایت پائیں یہ احسان ہوگا کہ باطل کو چھوڑ کر
 راہ پر آجائیں گورنہ آپ لوگوں کو ملت پیغمبر لیلیٰ اور تمسک ثقلین سے ہوگا یعنی کتاب اللہ اور
 عمرت رسول اللہ سے کہ بغیر اطاعت ثقلین نجات محال ہے پس تشریف لانے میں کی طرح

کا نقصان نہیں ہے فائدہ ہی فائدہ سے فسمیۃ ہدای السلیلین الی الحق والیقین والدالباقی

والعین ولسعین پس جب سوال کہ جاوہ حق دکھانے والے ہیں بیان کرتا ہوں تاکہ انکے وسیلے سے
 آپ لوگوں کی ملاقات سے مشرف ہوں کہ پہلے اپنے علماء سے پوچھیں پھر مجھے سرفراز
 کریں تا میں سرمد حق میں آپ کی شیم حق جو میں لگاؤں :

سوال پہلا پوچھو اپنے علماء سے کہ آپ جو یہ فرماتے ہیں کہ شیعہ کل صحابہ کو برا جانتے
 ہیں اور ہم سنی کل صحابہ کو نیک اور عادل جانتے ہیں اگر یہ سچ ہے تو کوئی سند لاؤ کس لئے کہ شیعہ
 تو کہتے ہیں کہ صحابہ کے دو معنی ہیں یعنی ایک تعریف عام کہ جو صحبت پیغمبر خدا میں ہو چھا وہ
 صحابہ ہے دوسری تعریف خاص ہے کہ جو آنحضرت کی خدمت میں حاضر ہوا اور ایمان
 پر دنیائے دنیا اور قرآن شریف میں بھی جیسے صحابہ کی تعریف ایمان اور عمل صالح پر آئی ہے
 اولیٰ ہی کفر و نفاق و ارتداد پر آئی ہے اور اسی طرح حضرت کے دین سے ان کے پر جانے
 کی ہی خبر ہے چنانچہ ارشاد رسول خدا ہی یہی ہے اور اسکے راوی آپ کے عالم مشہور شاہ عبدالحق
 دہلوی اور خطب جو از مہین کہ آنحضرت نے رو کے فرمایا اے علی لوگوں کے دلوں میں تہی
 خداوت ہے اور میرے بعد ظاہر کریں گے ان پر لعنت کرے گا خدا اور ملائکہ اور جن و انس
 اور صحیح بین الصبیحین میں موجود ہے کہ حضرت نے فرمایا کہ روز قیامت کو میرے صحابہ کو ایک
 کردہ ملائکہ جہنم کو لئے جاتے ہونگے میں انکی شفاعت کروں گا تو خدا فرماوے گا کہ تو نہیں جانتا کہ

تیرے بعد کیا حادثے برپا کئے مرتد ہو گئے بعد تیرے اور ایسے ہی بلکہ اس سے واضح تر حدیث میں
 آپ کی کتب میں بہت ہیں۔ پس جب تعریف سے ارشاد خدا اور رسول کے ثابت ہوا کہ صحابہ
 آنحضرت کے مومن اور منافق دونوں تھے پس گل کا ہرا جاننے والا ملت اسلام سے باہر
 اور قرآن کا منکر ہے اچھوکل کو اچھا جانے وہ ہی قرآن کا منکر ہے پس دیکھو تو کہ مشرکین نے
 تو بیشک ثقلین اچھے بڑے میں خوب تمیز کر لی یعنی جسے عترت نے برا کہا اُسے برا کہتے ہیں
 اور جسے جوڑنا کہا اُسے جوڑنا جانتے ہیں اور جسے اچھا کہا اُسے اچھا جانتے ہیں اور اب بھی خبر
 نے اہلبیت سے محبت کی اُسے مومن جانا اور جس نے عداوت کی اُسے منافق اور اُس
 پر بھی ہم احادیث رسول خدا سند رکھتے ہیں آپ ہی کی کتب سے مگر آپ تو فرمائیے آپ جو یہ
 فتوے بارعام دیتے ہیں کہ کل صحابہ عادل ہیں سو وطن کسی اصحاب سے نہیں کرنا چاہیے کہ ظن
 بد کرنا کفر ہے پس عجب حیرت کا مقام ہے کہ خدا تو ایسے کفر و نفاق کی گواہی دے اور آپ اسکو
 نہ مانیں اور ظن بد کو جانب کل صحابہ کفر کہیں پس یہ حکم آپ کا مخالف قرآن ہی یا نہیں اور یہ کفر ہوا
 یا اسلام اگر وہ کہیں کہ ہم بھی بنا بر تعریف خاص کے انہیں صحابہ کہ جو طاعت عترت میں تھے
 دوست رکھتے ہیں اور بڑے اصحاب کو ہم بھی برا جانتے ہیں تو پوچھو کہ بڑے اصحاب سے شیعوں
 کو آگاہی فرمائیے کس لئے کہ جنہوں نے مع اہلبیت گھر جلانے کا حکم دیا اور جو جلانے کو آئے
 اور اس واقعہ پر ہم ہیں کتابیں آپ کی گواہ رکھتے ہیں یہاں تک کہ جو لڑے حتیٰ کہ معاویہ بھی آپ کے
 نزدیک معافی مجتہدوں میں ہے، یہ سب تو آپ کی تجویز میں دوستانہ خالص اہل بیت
 و عترت پیغمبر ہیں وہ دشمن کون تھے جنکی خبر خدا اور رسول نے دی ہے اور پوچھو کہ جب ان امور کو
 بالاپر وہ لوگ مومن اور دوست ٹھہرے تو شیعوں چاہے کیوں کافر ہو گئے کہ ان کا قول کیا تکذیب
 عترت اور انکے حکم قتل سے زیادہ ہے اس کا جواب دو دو

سوال دوسرا۔ پوچھو اپنے علماء سے کہ شیعوں کہتے ہیں یہ جو احادیث و آیات آپ کو کون
 کی کتب میں مذکور ہیں کہ فلان سورہ اور فلان آیت اور حدیث شان حضرت شیوخ میں وارد ہو اور
 انکی فضل خلافت اور وجوب اقتدار پر دلالت کرتی ہے کیا روز سقیفہ یہ سب تیار نہ ہوئی تھیں
 سب صاحب فراموش کر گئے تھے ہاں جب دنیا سے تشریف لے گئے تو شاید وہاں

لوح محفوظہ ملاحظہ فرما کر اور رسول خدا سے تحقیق کر کے اپنے مطیعان مشرب کو الہام فرمایا کس لیے کہ
 اس وقت خلافت کے روز کوئی سد بیان نہیں ہوتی سوائے قریش ہونے اور پیری کے کہ اسی
 پر شیخ ثانی نے بیعت کر لی اب پوچھنا چاہیے کہ اگر یہ پہلے سے بھی ہوتی تو مثل سخن معاشر الانبیاء
 کے معرکہ میں کیا یہ بیان ہوتی ان کا جواب شافی لا کر دو روزہ یہ سب ہمارے نزدیک موصوفات
 احباب ہیں۔ سوال تیسرا۔ پوچھو اپنے علماء سے کہ آپ کے بڑے عالم صاحب جامع
 الاصول کہ ابن اثیر ہیں کتاب ہدایہ میں لغت لمہ میں خطبہ جناب فاطمہ کو نقل کرتے ہیں اور خود ہی
 مروج الذهب میں لکھتا ہے اور ابو بکر جو ہری نے تمام و کمال لکھا ہے کہ شیخ ابن ابی الحدید نے
 اس نقل کی ہے اس خطبہ کو دیکھو ہم یہاں مختصر میں بیان نہیں کر سکتے کہ جز بہر کا ہے اگر کوئی
 طلب کرے تو حاضر ہے خلاصہ اس کا یہ ہے کہ کہتے ہیں کہ جب جناب فاطمہ نے منع فرما کر
 ابو بکر کا ہر پاپا تو حضرت ایک گروہ زنانہ بنی ہاشم کو ساتھ لیکر مسجد میں آئیں اور پس پر وہ تشریح
 رکھی ایک خطبہ مشتمل حمد و ثناء الہی اور لغت رسالت پناہی پڑھا اور حقوق اور احسانات آنحضرت
 کے جو اصحاب پر سے بیان کئے کہ سب رونے لگے اور پھر آیات قرآنی اور اقوال پر بزرگوار
 سے سند لا کر کوئی کلمہ تکفیر و تفسیق وار تدا اور غضب خلافت اور فدک اور اپنی بددک کے
 ترک کا انہا نہیں رکھا اور کیا کچھ نہیں فرمایا اور دیکھو تو معلوم ہو پس اب پھر اس حقیر کی طرف سے
 پوچھو کہ وہ احادیث آیات فضیلت شیخین جو کتب میں لکھتے ہو اس وقت نہیں یا نہیں اگر نہیں تو
 کسی نے بیان کیوں نہیں کیں کہ جناب فاطمہ قائل ہوتی ہیں پھر اب لوگ انکے دوست انکی وفات
 کے بعد مزاجہ کر کے جو کچھ نشہ محبت میں لوح محفوظ سے لائے مشتمل بعد از جنگ ہے اور
 تریاق فاروق بعد مردن مار کر دیدہ اس سے کیا حاصل ایسے تو سمجھو کہ اگر کوئی فضل ان کا
 واقعی ہوتا یا بد کہنا باعث معصیت نہیں تا تو معصومہ مظلومہ ان کے حق میں کیوں ایسے کلمات فرما
 اور اصحاب موجودہ سے کوئی تو مانع ہوتا یا حضرت ابو بکر خود رد کرتے دلیل کافی اور جواب شافی
 رسول خدا و رسول سے دیتے نہ کلمات سخت خنونت کے جو قریب مذکور ہوتے ہیں مغلوبیت
 و محبت سے کہنے پڑنے غرض علماء مذکور کہتے ہیں کہ جب ابو بکر نے دلائل اور براہین جناب
 فاطمہ کے لئے نہیں لکھیں اور پہلے تو حضار پر خفگی کی استماع کلام جناب سیدہ سے

کہ تم کیوں آپ کی طرف مخاطب ہو کر مٹتے ہو اور پھر جناب کی طرف اشارہ کر کے کہا: انما
ہو کثابتہ شمشیدہ ونبہ مرب کل فتشہ ہوالذی یقول کرد ما خدعہ بعد ما یرت لیستغینون بالضعف
و یستغردن بالنسار کام طحال احب الیہا الیہا البغی۔ حاصل یہ ہے کہ یعنی نہیں ہو وہ مگر مثل لوطی
کے کہ گواہ رکھے اپنے دعوے پر اپنے دم کو وہ پالتا ہے ہر فتنہ و فساد کو وہ چاہتا ہے کہ فتنہ باز
کو تازہ کرے اب جو کچھ نہ ہو سکا تو مدد چاہتا ہے ضعیفون اور عورتوں سے مانند ام طحال
کے کہ وہ دوست رکھتے تھے زنا کاروں کو۔ الامان یہ کلمات عترت رسول کائنات کی شان
میں کیسے ہیں کیا مودۃ ذوالقرنی اسی کا نام ہے اب میں ان لوگوں سے پوچھتا ہوں جو کج صحابہ
کو عادل اور دوست عترت رسول جانتے ہیں کہ دعویٰ جناب سیدہ اور دلائل اور برہین
معضومہ کا جواب یہی تھا جو ابو بکر نے دیا تھا کہ عدل میں حکومت کی خود پسندی اور زور اور
لفسانیت کا تقاضا ہی شامل ہو سکتا ہے جو حاکم مدعی کے دعوے کو دلائل و برہین سے
رد نہ کرے اور اہل حق کے عوض میں کلمات خشونت آمیز نہ کہے اس حاکم کو صاحبان عقل سلیم
عادل یا ظالم کہیں گے اور پھر ایسے کہنے والے کو دوست سمجھیں گے یا دشمن ذرا تو خود کو
اور گریبان میں سر ڈالو اور ان کلمات ناشائستہ کا نتیجہ منہو کہ جب آپ کے حضرت ابو بکر
نے وہ کلمے بیان کیے تو ہماری سیدہ گریبان گہری گئیں انتہی اور ظاہر ہے کہ دنیا سے ایسے
ایسی غضب ناک تشریف لیں کہ جناب امیر نے شب کو انہیں ایسا سختی و فن کیا کہ اب تک
نشان قبر بھی حضرت کا آپ لوگوں کو معلوم نہوا کہ آجتک اہل مدینہ و حجاز قبر کا نشان سے
ہیں برائے خدا لے مسلمانوں کوئی تو انصاف کرو کہ ان باتوں پر تو کاخ کو تاب نہ رہی گی
یہ مسلمان کو کہ عترت پیغمبر کو کوئی بد کہے اور وہ سنے اور پھر اے مسلمان اور عترت پیغمبر میں جانے
یہی ملت پیغمبر تھی اور اسی سیرت شیخین پر چلنے کو کہتے ہو **پہلی** سیرت سیرت سیرت سیرت سیرت
انہیہ باگفتن دین پیرو دشمن پیغمبر تو ایسا ہے علی اور فاطمہ بر کفر کا حکم فرمایا اور خدا مومنوں کو
پیغمبر پر اور حق چھپا نیوالوں پر باعلان لعنت کرے اور حکم دے اور کتب اسکا خیال میں لائیں
دیکھو قرآن کو ایسے قرآن پر مٹنے حاصل کیا پس ایسوں سے حسن ظن رکھنا کفر سے باوجود
کہنا خدا و رسول کو جو سچا جانتا ہوا میں میں خوب تحقیق کر کے ہماری شک میں کر کے

سوال چوتھا پوچھا اپنے علماء سے کہ حضرت آدم سے حضرت خاتم تک کوئی نبی یا اس کا
 خلیفہ بغیر نقر خدا ہوا ہو تو ہمیں بتائیے بلکہ جس نبی اور رسول کو خدا نے بھیجا تو امت نے اس
 معجزے طلب کئے اُس پر بھی قلیل ایمان لائے ان میں بھی خالص کم اور منافق زیادہ جو کہ کسی مصلحت
 دنیا سے ایمان لائے اور کیوں جاؤ اسی امت کا حال دیکھو کہ جناب رسول خدا کے کئے معجزے
 دیکھے اُس پر ایمان نہ لائے تا آنکہ یہ ارادہ کیا کہ منزل عقبہ میں حضرت پیغمبر خدا کو شہید کر ڈالیں تفسیر
 کشاف اور استیعاب میں دیکھو اور صحیح بخاری میں دیکھو کہ ان میں کون منافق تھے ان میں سے
 کوئی صاحب بھی ان معجزات باہرہ پر ایمان نہ لائے اور نبوت کا یقین نہ کیا سب جانے دو
 اُس کے بیان میں طول ہے مشکوٰۃ شریف کو ملاحظہ کرو حضرت فاروق کا حال کیا لکھا ہے یہ
 تو ظاہر ہے کہ سن شریف تو بت پرستی ہی میں کمال کو پہنچ گیا تھا کلمہ اسلام بھی کتنے معجزات
 دیکھ کر یڑا اور کتنے معجزے حضرت کی خدمت میں رہ کر دیکھے پر بھی جب آنحضرت نے صحابہ
 میں کفار سے صلح کی تو اس وقت بطون ان کا چہرہ نہ سکا آخر کہل ہی پڑے اور بولے کہ مجھے
 ایسا شک نبوت میں کبھی نہ ہوا تھا جیسا آج ہوا دیکھو معجزات کے مشاہدہ پر تو ان کا یہ حال تھا
 اب یہاں کوئی بتاؤ کہ اجماع کونسی کتاب کے حکم پر ہوا کہ صاحب کی نبوت ہی میں شک تھا
 اور حضرت ابو بکر میں کونسا معجزہ سب پیغمبروں سے کامل دیکھا کہ اُن پر ایمان لائے اور اب
 حضرات اہل سنت نے کون سے معجزات اور دلائل اور براہین پر چند جہلا کی خلافت اجماعی کو
 قبول کیا کہ جسکی نہیں اور بانی مبنانی ہی کو نبوت میں شک تھا اور خلافت اجماعی پر کیونکر اعتقاد
 قائم ہوا باوجودیکہ وہ عترت پیغمبر صاحب فضل بھی موجود تھے جسکی اطاعت کو حکم خدا و پروردگار
 کا حکم عام و خاص ہو چکا تھا وہ لوگ اولوالامر چاہتے تھے یا خواہش نفس کی بہ سرسر عین
 خدا و رسول کی ہے اسی کا نام اسلام ہے سبحان اللہ ایسوں کی اطاعت خدا و رسول کی اطاعت
 ہے یا اولوالامر ملکی کچھ تو آلہ ہوا کی اطاعت سے منہ موڑو غور تو کرو کیا اہل اجماع کا مرتبہ نسبتاً
 سے بھی بڑا ہوا ہے دیکھو حضرت موسیٰ علیہ السلام نے حکم خدا حضرت ہارون کو خلیفہ نہ کر سکے اپنی
 کتابوں کو تو دیکھو تعالیٰ وغیرہ علماء اہل سنت روایت کرتے ہیں اُس کے بیان میں طول ہے
 خلاصہ یہ ہے کہ جناب اہل سنت علیہم السلام نے انگوٹھی سائل کو کہ کوع میں دی تو جناب

پیغمبر نے بھی دعائی مثل حضرت موسیٰ کے اور یہ عرض کی وہ جمل لی وزیر امین امی علیا سے کروان میرا
 وزیر علی کو خدا نے انما ولیمکم اللہ نازل کیا یا روز غدیر کے بعد جب سب لوگ اقرار و عہد کر چکے
 ولایت جناب امیر کا تو ایک منافق پر کہ ظاہر اُسے حاکم ہونا حضرت کا ناگوار ہوا آسمان سے پھر
 گرا تفسیر ثعلبی میں دیکھو یہیں خطبہ خوارزم نے لکھا ہے کہ جب جبریل علیہ السلام نے حکم دیا کہ علیؑ کو سب
 لوگ امیر المؤمنین کہا کریں کوئی نام نہ لے تب آنحضرت نے حکم دیا اور اپنی طرف سے حکم نہ دیا دیکھو
 قرآن میں کہ ملائکہ کی رے بابت خلافت ملائکہ میں قبول نہ ہوئی کیا اہل اجماع کی رے سب پر
 بلند تھی حالانکہ بعضی اپنے نفاق و ایمان کا حال تو خلیفہ سے پوچھتے تھے بخاری میں دیکھو سبحان
 اللہ ایسے خود غلط ہوں وہ غیر کو وزیر و خلیفہ بنانے کو نہیں اور امیر المؤمنین بنا دین اور اولوالامر
 قرار دین یہ توبت کا خدا قرار دینا ٹھیرا پس جس نے اولوالامر اپنی خواہش نفس سے بنایا اُس نے
 دوسرا خدا ہی بنایا ایسی حالت میں جو لوگ موافقے معبود برحق کے غیروں کو خدا جانتے ہیں اُن
 پر کفر کا اطلاق اہل سنت کو نہ چاہیے کیا ائمہ سابقہ کا حال قرآن میں نہیں پڑھا پس اُن میں اور
 تم میں کیا فرق ہے اگر تم ان حرکتوں کیساتھ مسلمان رہے تو وہ کیوں کافر بنے کس لیے کہ اہل
 میں اور اُس میں دونوں میں بندگی الہ ہوا کی ہے ارایت من اتخذ الہم مواء خدا نے کس کو فرمایا ہے
 پس پیغمبر حکم پیغمبر کسی کو نائب خلیفہ پیغمبر بنانے اور جاننے والے بندگان خدا سے باہر میں یا نہیں
 ہمیں سمجھا دو فقط۔ سوال یا پوچھنا پوچھنا اپنے علم سے کہ عترت پیغمبر کو چھوٹا کہنہ والا اور
 جاننے والا مسلمان ہے یا کافر اور کذب خدا اور رسول ہے یا نہیں پس وہ جب صلا اقرار کریں
 کہ ہاں ایسا شخص کذب خدا اور رسول ہے تو پوچھو کہ جنہوں نے بعد امور معلومہ کے آپ کو خلیفہ
 اور فاروق کہلوایا اور تم سب لوگوں نے کہا پس ایسی صورت میں کذب ہو کر مسلمان رہے یا نہیں
 اس کا جواب اُن سے لوفقا سوال چھوٹا پوچھنا اپنے علم سے کہ یہ حدیث متفق علیہ یقین سے
 کہ جو نہ پہچانے امام زمان کو وہ کافر مرتا ہے پس جناب امیر المؤمنین کذب خلافت ابو بکر اور علیؑ
 خلافت تھے جیسا کہ کلمات ابو بکر سے سوال سوم میں ظاہر ہوا کہ اگر کوئی جاسے تو اسباب
 میں ایک کتاب تیار ہو سکتی ہے غرض بتاؤ کہ اُن میں سے کس لیے امام برحق کو نہ پہچانا اور
 سب تو سب جناب فاطمہ جو بالاتفاق ناراض گئیں وہ کسکو امام جانتی تھیں پہلا انکو تو تم کا ہی کو

ماننے کے کہ انکی تو تم تکذیب ہی کرتے ہو کہ مقابل کو صدیق اور فاروق کہتے ہو مگر یہ بتاؤ کہ ام المومنین
 عائشہ کس کو امام پہچان کر دنیا سے گمین کہ وہ تو تیسرے خلیفہ کو مفضل کہا کین اور لعنت کیا کین
 اور چوتھے سے کون کین اُسکے سوا اب بھی سارے ائمہ اثنا عشر کے منکر کسکو امام جانکر کس دین
 پر مرنے میں کہ حدیث سے ثابت ہے کہ ہر زمانہ میں امام ہوگا اور اگر نہ ہوگا تو قول پیغمبر لغو نہیں تا
 ہے اور یہ مجال اور خلاف دین ہے اگر کوئی کہے کہ امامت بنا بر مذہب اہل سنت رکن ایمان
 نہیں ہے تو کہو پھر ترک خلفاء اجماعی پر شیعہ کا کیا نقصان ہو کس لیے کہ انہوں نے بارہ خلیفہ
 معین کردہ خدا ماننے اگر انکا مذہب حق ہی تو اب کس دین پر گئے کیونکہ انکے نزدیک امامت رکن
 ایمان ہے۔ فقط سوال سا تو ان پوچھو اپنے علماء سے کہ انکی ام المومنین جو امیر المومنین سے
 لڑیں تو امام جانکر لڑیں یا بغیر امام جانے کہ دونوں صورت میں بنا بر قاعدہ شریع کے یا کفر ہو یا تہ
 ماسوا اس کے سیرت پدر کی اپنے مخالفت کی کہ اُس نے حکم اجماع ناسخ حکم خدا و رسول قرار دیا تھا۔
 سبحان اللہ وہ تو تکذیب عترت کر کے صدیق ہوئے اور یہ جنگ نفس رسول سے صدیقہ کہلا
 کر اصحاب میں حضرت سلیمان و ابو ذر و خلیفہ وغیر ہم کو اور از دل ج میں حضرت خدیجہ اور حضرت
 ام سلمہ کو صدیق اور صدیقہ کے خطاب کے قابل نہ پایا اس بن بیٹے کو کیا کہنے سوا اسے دشمنان
 عترت کے اپنے علماء سے سبب میں استکین چاہو اور اگر کوئی بھگائے اور آپس کی بات کہہ
 ٹالے تو فریب میں نہ آو اور کہو آپس کی بات اسکو کہتے ہیں جہاں مراتب علم اور کمال اور شرفین
 برابر ہوں دیکھو تو کہان عترت پیغمبر نفس رسول اور کہان ازواج کس لیے کہ ازواج نبیہ کی
 ارتداد اور اہل نار ہوئی خیر قرآن میں موجود ہے دیکھو حضرت عائشہ اور حفصہ کی خیانت کی
 خیر پہلے سورہ شوریٰ میں فرما کر بعد از ان خبر دخول نار زن انبیاء کیسے دی سمجھو تو اس سے کیا
 ثابت ہوا اور انکی شان میں قد صفت قلوبہا بعد حال خیانت کے فرمایا ہو عبدالحق دہلوی نے
 ترجمہ ہندی تک میں تصریح کی ہو یعنی دل تم دونوں کے حق سے پر گئے پس کوئی عالم انکی حق
 کی طرف بازگشت کرنی کو خدا کی جانب سے سناو سے تو ہم مابین ایسی صورت میں مقابلہ نفس
 پیغمبر سے جسکی ایذا رسول کی ایذا ہے اور اسکی بغیر اجازت صراط پر سے کوئی نہ گزے گا کہ فصل خطا
 میں حضرت شیخ الاول سے منقول ہے اور قبر میں سب سے انکی امامت کا سوال کیا جائیگا اور

کہ حضرت فرما چکے تھے کہ مثال میری اہلبیت کی مثال کشتی نوح کی ہے جو ان سے پہر گیا اور
 ناری ہے سو چو تو اس سے کس چیز کی آگاہی منظور تھی کہ اُس سے پہر کے بیٹا اور بی بی کوئی
 نہ بچے اسی طرح اس کشتی سے بھی پہر کے کوئی نہ بچے گا کس لیے کہ عترت کی اطاعت قرآن
 کے ساتھ برابر مقرر کی ہے پس جنہوں نے عترت کو چھوڑا اور جنہوں نے انکی اور ان کے
 ظالموں اور لڑنے والوں کی محبت میں تاویلین کیں اور بارہ خلیفہ مقرر کیے ہوئے حضرت
 کے چھوڑ کے ہوئے نفس سے چار خلیفہ قبول کیے اور خیانت عاشر اور حفصہ کو بھی
 ظاہر کر دیا اور حق سے اُن کے دل پر گئے ہیں بتا دیا اور پہر وہ لڑیں بھی اور مریدان کے
 پہر انہیں صدیق اور صدیقہ کیے جاتے ہیں اور عترت کے بعد پیغمبر کی تکذیب ہوتی ہے
 پس جسکو اسکے سوا اور کچھ معلوم ہو وہ اگر ہمیں بتا دے نہایت احسان ہوگا والذیحب الحسین

واللہ اعلم

واضح ہو کہ ۱۳۸۹ء میں ایک صاحب امامیہ مذہب نے ایک اشتہار مسودہ میں
 سوالوں کے جو اس سالہ کے آخر میں حرفاً حرفاً منقول ہیں بغرض جواب کلمہ
 کے علماء اہل سنت کے پاس ارسال کیا تھا چنانچہ یہ رسالہ بدلت مقالہ سنی ہدیہ
 اسکے جواب میں اس طرح لکھا گیا کہ اول سال کے اشتہار کا جواب ہی پھر دس سوالوں
 مختصر جواب بلصواب حسین کوئی کلمہ ناشائستہ اور لغو نہیں خاص فرقہ امامیہ کی بدلت
 کے لیے لکھا گیا ہو حضرات شیعہ کو چاہیے کہ اس کتاب کو نہایت اہتمام
 کے ساتھ ملاحظہ فرمائیں۔ فقط۔

اِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ

الحمد لله والمنته که یہ رسالہ مؤلفہ جناب مولانا محمد قاسم صاحب جوہر نامی
مزید التباس اور مزید وضع اثر ابن عباس علیہ

۱۳۵۵ھ
تشییر الناس

بانتہا

راحق محمد علی مالک کتب خانہ امدادیہ دیوبند

بکئی جوہر برقی پرسیں ہلی سے طبع کرا کر

کتب خانہ امدادیہ دیوبند سے شاکا کیا

۱۳۵۵ھ و نیز ہر قسم کی اسلامی درسی و غیر درسی کتب خانہ امدادیہ دیوبند
کتاب نہایت ہی ارزان قیمت پر ہر طلبہ میں

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کیا فرماتے ہیں علماء دین اس باب میں کہ زید نے ہر قبیح ایک عالم کے بن کی تصدیق ایک نے بھی کی تھی دربارہ قول ابن عباس بن جوہر مشہور وغیرہ میں ہے ان اللہ خلق سب الارض فی کل ارض ادم کا دہک و نوح کنو حکو و ابراہیم کا ابراہیم مکو و عیسیٰ کعبسا کہ کے یہ عبارت تحریر کی کہ میرا یہ عقیدہ ہے کہ حدیث مذکور صحیح اور معتبر ہے اور اس کے بعد جدا ہیں اور ہر طبقے میں مخلوق الہی ہے اور حدیث مذکور سے ہر طبقے میں جدا ہوتا ہے لیکن اگرچہ ایک ایک خاتم کا ہونا طبقات باقیہ میں ثابت ہوا ہے خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم کے ثابت نہیں اور نہ یہ میرا عقیدہ ہے کہ وہ خاتم مائل آنحضرت کے اولاد آدم جس کا ذکر و تقدیر متابقی آدم میں ہے اور سب مخلوقات سے افضل ہے وہ کے آدم کی اولاد ہے بالاجماع اور ہمارے حضرت صلعم سب اولاد آدم سے افضل ہیں تو آپ تمام مخلوقات سے افضل ہونے میں دوسرے طبقات کے خاتم جو مخلوقات میں وہاں مائل کسی طرح نہیں ہو سکے انتہی اور باوجود اس تحریر کے زید یہ کہتا ہے کہ اگر شرح سے خلاف ثابت ہوگا تو میں اسی کو مان لوں گا میرا اصرار اس تحریر پر نہیں ہے علماء اس پر ہے کہ الفاظ حدیث ان معنوں کو تحمل ہیں یا نہیں اور زید کا جواب اس تحریر کے کاربانا اہل سنت و جماعت سے ہوگا یا نہیں بیوقوفانہ اور ہر حال میں اللہ علیہ وسلم کے رسول صلی اللہ علیہ وسلم کے بعد محمد و صلواتہ کے قبل نہیں ہے کہ ان میں سے کوئی اول سے

ہوا میں تاکہ ہم وہاں سے کچھ وقت پہلے پہنچ سکیں اور اس وقت تک کہ وہاں پہنچنے کا حکم ہوتا ہے کہ ایک زمانہ پہلے اس وقت کے زمانے کے بعد اور اب سب میں اس طرز میں گراہیل فہم پر ہوگا کہ تقسیم بلاناخر زمانہ میں بالذات کچھ تفصیلت نہیں بجز مقام مدح میں ولکن رسول اللہ انک الفیتین فرماتا میں صورت میں کیونکہ صحیح ہو سکتا ہے ہاں اگر اس وصف کو اوصاف مدح سے رکھے اور اس مقام کو مقام مدح قرار نہ دیکھے تو الہتہ خاتمیت باعتبار تاخر زمانی صحیح ہے مگر میں جائز ہوں کہ اہل اسلام میں سے کسی کو یہ بات گوارا نہ ہوگی کہ اس میں ایک تو خدا کا رب نمود بالذات زیادہ کوئی کافی ہم سے آخر میں وصف میں اور قد و قامت و شکل و رنگ و حسب و سبب و سکونت وغیرہ اوصاف میں جنکو نبوت یا اور فضائل میں کچھ دخل نہیں کیا فرق ہے جو اسکو لکھا اوروں کو ذکر کیا دوسرے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی جانب نقصان قدر کا احتمال کیونکہ کمال کے کمالات ذکر کیا کرتے ہیں اور ایسے ویسے لوگوں کے اس قسم کے احوال بیان کیا کرتے ہیں اعتبار یہ ہو تو تاریخوں کو دیکھ لیجئے بلقیہ یہاں احتمال کہ یہ دین آخری دین تھا اس لئے سد باب اتباع و عیان نبوت کیا ہے جو کل جہولے دعویٰ رب کے خلاف کو گمراہ کریں گے البتہ فی حد ذاته قابل لحاظ ہو رہا ہے تاکہ ان میں رجالکم اور حملہ ولکن رسول اللہ وخاتم النبیین میں کیا مناسب تھا جو ایک کو دوسرے پر عطف کیا اور ایک کو مستدرک منہ اور دوسرے کو استدراک قرار دیا اور ظاہر ہے کہ اس قسم کی سیرطی اور بے ازبطنی خدا کے کلام مقرر نظام میں متصور نہیں اگر سد باب مذکور ہو رہی تھا تو اس کے لئے اور پیشوں موقع تھے بلکہ بنا بر خاتمیت اور بات پر ہے جس سے تاخر زمانے اور سد باب مذکور جو ضروری لازم آجاتا ہے اور تفصیلت نبوی و دیالہ ہو جاتی ہے تفصیل اس اجمال کی یہ ہے ان موصوف بالعرض کا قصہ موصوف بالذات پر ختم ہو جاتا ہے جیسے موصوف بالعرض کا وصف موصوف بالذات سے مکتوب ہوتا ہے موصوف بالذات کا وصف جسکا ذاتی ہونا اور غیر مکتوب من الغیر ہونا ہے بالذات ہی سے مہوم ہے کسی غیر سے مکتوب اور مستعار نہیں ہوتا مثال درکار ہو تو لیجئے یہاں کہ ہمارا درود و دواد کا لورا کہ آفتاب کا فیض ہے تو آفتاب کا نور کسی اور کا فیض نہیں اور ہماری زمین و وصف ذاتی ہونے سے انتی ہی باہیں ہمہ یہ وصف اگر آفتاب کا ذاتی نہیں تو جسکا تم کہو ہی موصوف بالذات ہوگا اور اس کا نور ذاتی ہوگا کسی اور سے مکتوب اور کسی اور کا فیض نہ ہوگا اور یہ بات یہ ہے کہ موصوف بالذات سے اس کے سلسلہ ختم ہو جاتا ہے جتنا بچہ خدا کے لئے کسی اور کے ہونے کی وجہ سے نہیں ہے یعنی ممکنات کا وجود اور کمالات وجود سب عرضی معنی بالعرض

یہاں اس لئے کہ ہم وہاں سے کچھ وقت پہلے پہنچ سکیں اور اس وقت تک کہ وہاں پہنچنے کا حکم ہوتا ہے کہ ایک زمانہ پہلے اس وقت کے زمانے کے بعد اور اب سب میں اس طرز میں گراہیل فہم پر ہوگا کہ تقسیم بلاناخر زمانہ میں بالذات کچھ تفصیلت نہیں بجز مقام مدح میں ولکن رسول اللہ انک الفیتین فرماتا میں صورت میں کیونکہ صحیح ہو سکتا ہے ہاں اگر اس وصف کو اوصاف مدح سے رکھے اور اس مقام کو مقام مدح قرار نہ دیکھے تو الہتہ خاتمیت باعتبار تاخر زمانی صحیح ہے مگر میں جائز ہوں کہ اہل اسلام میں سے کسی کو یہ بات گوارا نہ ہوگی کہ اس میں ایک تو خدا کا رب نمود بالذات زیادہ کوئی کافی ہم سے آخر میں وصف میں اور قد و قامت و شکل و رنگ و حسب و سبب و سکونت وغیرہ اوصاف میں جنکو نبوت یا اور فضائل میں کچھ دخل نہیں کیا فرق ہے جو اسکو لکھا اوروں کو ذکر کیا دوسرے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی جانب نقصان قدر کا احتمال کیونکہ کمال کے کمالات ذکر کیا کرتے ہیں اور ایسے ویسے لوگوں کے اس قسم کے احوال بیان کیا کرتے ہیں اعتبار یہ ہو تو تاریخوں کو دیکھ لیجئے بلقیہ یہاں احتمال کہ یہ دین آخری دین تھا اس لئے سد باب اتباع و عیان نبوت کیا ہے جو کل جہولے دعویٰ رب کے خلاف کو گمراہ کریں گے البتہ فی حد ذاته قابل لحاظ ہو رہا ہے تاکہ ان میں رجالکم اور حملہ ولکن رسول اللہ وخاتم النبیین میں کیا مناسب تھا جو ایک کو دوسرے پر عطف کیا اور ایک کو مستدرک منہ اور دوسرے کو استدراک قرار دیا اور ظاہر ہے کہ اس قسم کی سیرطی اور بے ازبطنی خدا کے کلام مقرر نظام میں متصور نہیں اگر سد باب مذکور ہو رہی تھا تو اس کے لئے اور پیشوں موقع تھے بلکہ بنا بر خاتمیت اور بات پر ہے جس سے تاخر زمانے اور سد باب مذکور جو ضروری لازم آجاتا ہے اور تفصیلت نبوی و دیالہ ہو جاتی ہے تفصیل اس اجمال کی یہ ہے ان موصوف بالعرض کا قصہ موصوف بالذات پر ختم ہو جاتا ہے جیسے موصوف بالعرض کا وصف موصوف بالذات سے مکتوب ہوتا ہے موصوف بالذات کا وصف جسکا ذاتی ہونا اور غیر مکتوب من الغیر ہونا ہے بالذات ہی سے مہوم ہے کسی غیر سے مکتوب اور مستعار نہیں ہوتا مثال درکار ہو تو لیجئے یہاں کہ ہمارا درود و دواد کا لورا کہ آفتاب کا فیض ہے تو آفتاب کا نور کسی اور کا فیض نہیں اور ہماری زمین و وصف ذاتی ہونے سے انتی ہی باہیں ہمہ یہ وصف اگر آفتاب کا ذاتی نہیں تو جسکا تم کہو ہی موصوف بالذات ہوگا اور اس کا نور ذاتی ہوگا کسی اور سے مکتوب اور کسی اور کا فیض نہ ہوگا اور یہ بات یہ ہے کہ موصوف بالذات سے اس کے سلسلہ ختم ہو جاتا ہے جتنا بچہ خدا کے لئے کسی اور کے ہونے کی وجہ سے نہیں ہے یعنی ممکنات کا وجود اور کمالات وجود سب عرضی معنی بالعرض

ہیں اور یہی وجہ ہے کہ کبھی موجود کبھی معدوم کبھی صاحب کمال کبھی بیکمال رہتے ہیں اگرچہ امور
 ممکنات کے حق میں ذاتی ہوتی تو یہ فیض ان تمام انہما کرنا علی الدوام وجود اور کمالات و وجودات ممکنات
 کو لازم ملازم رہتے سواسی طور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی خاتمت کو تصور فرمائیے یعنی آپ
 موصوف بوصف نبوت بالذات ہیں اور سوا آپ کے اور نبی موصوف بوصف نبوت بالعرض
 اور ان کی نبوت آپ کا فیض ہے پر آپ کی نبوت کسی اور کا فیض نہیں آپ پر سلسلہ نبوت
 ختم ہو جاتا ہے غرض جیسے آپ نبی اللہ میں ویسے ہی نبی الانبیاء میں ہیں اور یہی وجہ ہوئی کہ
 وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ لَتُؤْتُواهُنَّ كَوْنًا مُصَدِّقًا لِمَا
 مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَتَتَّصِلُونَ بِهِ وَأَنْتُمْ عَلَىٰ أَعْيُنِنَا قَالُوا بَلَىٰ نَحْنُ نَحْمَدُكَ يَا اللَّهُ
 آپ کے اتباع اور اقتدار کا عہد لیا گیا ادھر آپ نے یہ ارشاد فرمایا کہ مگر حضرت موسیٰ بھی
 ہوتے تو میرا ہی اتباع کرتے علاوہ بریں بعد نزول حضرت عیسیٰ کا آپ کی شریعت پر عمل
 کرنا اسی بات پر مبنی ہے ادھر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا یہ ارشاد کہ علم الاولین
 الاخرون بشرط نهم اسی جانب مشیر ہے شرح اس معنی کی یہ ہے کہ اس ارشاد سے ہر عام
 عام کو یہ بات واضح ہے کہ علوم اولین مثلاً اور ہیں اور علوم آخرین اور لیکن وہ سب علوم
 صلی اللہ علیہ وسلم میں مجتمع ہیں جو جیسے علم اور ہے اور علم بصرا اور بید باہن ہر وقت عاقل
 نفس ناطقہ میں یہ سب علوم مجتمع ہیں ایسے ہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اور انبیاء باقی کو
 یہ ظاہر ہو کہ سمع و بصر اگر مددک و عالم ہیں تو بالعرض ہیں اور نہ مددک حقیقی اور عالم حقیقی
 عقل اور نفس ناطقہ ہی ہے اسی طرح سے عالم حقیقی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہیں اور
 باقی اور اولیاء اور علماء گذشتہ و مستقبل اگر عالم ہیں تو بالعرض ہیں مگر اس کے ساتھ ہی
 ہم جانتے ہیں کہ نبوت کمالات علمی ہیں سے ہے کمالات علمی میں سے نہیں الغرض کمال
 ذوی العقول کل دو کمالوں میں منحصر ہیں ایک کمال علمی و دوسرا کمال عملی اور دنیا مددک
 دو باتوں پر ہے چنانچہ کلام اللہ میں چار فرقوں کی تعریف کرتے ہیں نبیین اور صدیقین
 شہداء اور صالحین جن میں سے انبیاء اور صدیقین کا کمال اولی کمال علمی ہے اور شہداء اور
 کا کمال عملی انبیاء کو تو منبع العلوم اور فاعل اور صدیقین کو منبع العلوم اور قابل سمعے اور
 منبع العمل اور فاعل اور صالحین کو منبع العمل اور قابل خیال فرمائیے دلیل اس دعویٰ کے یہ ہے
 اپنی امت سے اگر ممتاز ہوتے ہیں تو علم ہی میں ممتاز ہوتے ہیں باقی اعمال اس میں

اظہار الہامی مساوی ہو جاتے بلکہ برتر جاتے ہیں اور اگر قوت عملی اور ہمت میں انبیاء امتیوں سے زیادہ بھی ہوں تو یہ معنی ہوتے کہ مقام شہادت اور وصف شہادت بھی ان کو حاصل ہے مگر کوئی ملقب ہوتا ہے تو آپے اوصاف غالبہ کے ساتھ ملقب ہوتا ہے مرزا جان جانان صاحب اور شاہ غلام علی صاحب اور شاہ ولی اللہ صاحب اور شاہ عبدالعزیز صاحب پراروں صاحب جامع بین الفقروالعلم تھے پر مرزا صاحب اور شاہ غلام علی صاحب توفیقی میں مشہور ہوئے اور شاہ ولی اللہ صاحب اور شاہ عبدالعزیز صاحب علم میں وجہ اس کی یہاں ہوئی کہ ان کے علم پر تو ان کی فقیری غالب تھی اور ان کی فقیری پر ان کا علم اگرچہ ان کے علم سے ان کا علم یا ان کی فقیری ان کی فقیری کم ہو سو انبیاء میں علم عمل سے غالب ہوتا ہے اگرچہ انکا عمل اور ہمت اور قوت اوروں کے عمل اور ہمت اور قوت سے غالب ہو بہر حال علم میں انبیاء اوروں سے ممتاز ہوتے ہیں اور مصداق نبوت وہ کمال علمی ہے جیسا کہ مصداق صدیقیت بھی وہ کمال کی ہے چنانچہ لفظ نبکا اور صدق بھی جو اخذ اوصاف مذکور ہے اسات پر شاہد ہے بنانا اور تکرار کہتے ہیں جو اقسام علوم یا معلوم میں سے ہے اور صدق اوصاف علم میں سے ہے پر نبوت اور صدیقیت میں وہی فرق فاعلیت اور قابلیت ہے جو آفتاب و آئینہ میں وقت تقابل معلوم ہوتا ہے چنانچہ وہ حدیث مرفوعہ قولی جسکا یہ مطلب ہے کہ جو میرے عینہ میں خدا نے ڈالا تھا میں نے ابو بکرؓ کے سینہ میں ڈال دیا اس پر شاہد ہے جیسے نبی کو نبی اس لئے کہتے ہیں کہ خبردار کریمو الا ہوتا ہے، صدیق کو صدیق اس لئے کہتے ہیں کہ اس کی عقل بجز قول صادق قبول نہیں کرتی قول صادق بے دلیل اس طرح قبول کر لیتا ہے جیسے مٹھائی کو مسعدہ اور قول باطل سے اس طرح گھبراتا ہے اور اس طرح اس کو روکتا ہے جیسے مکھی کو مسعدہ روکتا ہے یہی تھا کہ صدیق اکبر کو ایمان لانے میں معجزہ کی ضرورت نہ ہوئی علی ہذا القیاس مصداق شہید بدالست حدیث ہے شخص ہے جو اعلیٰ کلمۃ اللہ اور ترقی دین کے لئے جان دینے کو تیار ہو چنانچہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے جو کسی نے پوچھا کہ بعض آدمی طمع مال میں لڑتے ہیں اور بعض بوجہ عصبیت یعنی بوجہ قرابت و حمیت قومی اور بعضے بغرض ناموری ان میں سے شہید کون ہوتا ہے تو آپ نے فرمایا مَنْ قَاتَلَ لِنُكُوْنِ كَلِمَةِ اللّٰهِ هِيَ الْعُلْيَا غرض شہادت اس صورت میں عوارض ہمت اور قوت عملی میں سے ہوئی اور شہید اول درجہ کا امر بالمعروف اور نہی عن المنکر ہو اور اسی وجہ سے شاید شہید کو شہید کہتے ہیں یعنی بروز نیامت وہ شاہد ہوگا کہ فلانا شخص حکم خدا مان گیا تھا اور فلانی نہیں مانا

کیونکہ اس بات کی اطلاع جسے امر بالمعروف اور نہی عن المنکر کہہ سکتی ہے اسے اس وقت تک نہیں ہو سکتی اور اس کی گواہی اس باب میں ایسی ہے جسے کسی مفکر نے نہیں دیا ہے۔

چنانچہ اس امر کے حق میں یہ فرمایا کہ تم سب کی آیت امر بالمعروف والنہی عن المنکر اور

تھوون عن المنکر اور اوہر یہ ارشاد و کذالک جعلناکم امتا و سئلکم عنہم انکم اعلمون

غور کیجئے تو اسی جانب مشیر ہے عرض شہید سے فیض ملے ہونا ہے یعنی جسے عمل اور دلوں سے کراہت اور برے عملوں سے روکتا ہے سو جو شخص اس سے مستفیض ہو وہ صالح ہے اور ظاہر ہے کہ اعمال اعمال کے باب میں وہی کر سکتا ہے جو خود اعمال میں بیکار ہے سو یہ امر وہی ہونا ہے جو شخص جس شخص کو افاضہ اعمال منظور ہو وہ تو شہید ہے اور جو اس سے مستفیض ہو وہ صالح ہے۔

بات ذہن نشین ہو چکی تو خود معلوم ہو گیا ہو گا کہ جب نبوت کالات علی بنی ہونی اور دربارہ علم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم موضوع بالذات ہونی تو دربارہ نبوت بھی آپ ہوں

بالذات ہوں گے اور آیت و اذ اخذ اللہ ميثاق النبیین لئن اذین لئن ہو لفظ مصدق

معلم ہے تو اس سے بعد لھاذا اس بات کے کہ یہ خطبات تمام البیاء کریم سلیم السلام کو ہو اور کلام اس جگہ ایسا عام ہے کہ تمام علوم اور کتب کو شامل یہ بات اور بھی موجب ہوجاتی ہے کہ نبوت کالات علمی میں سے ہے اور آپ جامع العلوم ہیں اور انبیاء باقی جانچ نہیں عرض ہوجاتی ہے کہ نبوت کالات علم الاولین سے ثابت ہونی چاہی تھی جس سے زاید آیت مذکورہ سے ثابت ہے سو ایک تو یہی بات ہے کہ نبوت کالات علمی میں سے ہونا اس سے ظاہر ہے کیونکہ رسول کی صفت میں یہ لفظ مصدق لانا صحیح ہے جو لا جرم منجملہ کالات علمی ہے کیونکہ تصدیق علم ہی سے مشہور ہے اس جگہ مشیر کہ اس رسول کا علم ایسا عام ہو گا جہاں ہر لفظ اور رسول ہے یا اس نظر کے والی ہونی کہہ سکتے ہیں اور پیغام منجملہ اوامر و نہی ہوتا ہے جو ہر ملک اور قوم میں سے اس ہر حال سے اور کالینا جس سے آپ کا نبی الالبیاء ہونا ثابت ہونا ہے جیسے ہی ہر وہاں ہر جگہ علاوہ ہر کثرت نبیاء و اکرام بنی الماعز و الطین بھی اسی جانب مشیر ہے کیونکہ فرق قدم نبوت اور حدود نبوت ہونا وجود استناد نوعی خوب جہاں ہر جگہ ہے کہ ایک جاہل و ذاتی ہوا اور دو سنی جاعرضی اور فرقی قدم و حدود اور تمام ہر وہاں ہم ہوا اور اس سے ظاہر ہے ہر کوئی سمجھتا ہے کہ اگر نبوت کا ایسا قدم ہو گا تو اس کے ساتھ تو آپ مقام اختصاص میں ہوں لہذا نہ فرمائے علاوہ ہر وہاں ہر جگہ کہ تمام

روح محمدی صلی اللہ علیہ وسلم انہیں اور ان کی صفت علم ہے اور بھی اس کے موجد ظاہر ہے کہ شاعر
 کی تربیت سے شراکت کا اور طبیب کی تربیت سے فن طب اور محدث کی تربیت دربارہ حد
 سفیر ہونے کی فقیر کی دربارہ فقیر سو جس کی مربی صفت العلم ہو جو علم مطلق ہے مثل ابصار واسماع علم
 خاص و قسم خاص نہیں کولاجرم فرقت تربیت یا فترت یعنی ذات پاک محمدی صلی اللہ علیہ وسلم ہی علم مطلق
 میں صاحب کمال ہوگی اور ظاہر ہے کہ مطلق میں تمام حصص خاصہ جو مقدرات میں ہوتی ہیں منہج
 ہوتے ہیں سو یہ بعینہ مضمون علمت علم الاولین الخ ہے اور یہی وجہ ہوئی کہ معجزہ خاص جو
 ہر نبی کو مثل بروانہ تقرری بطور سند نبوت ملتا ہے اور بنظر ضرورت ہر وقت قبضہ میں ہوتا ہے
 مثل عنایات خاصہ کہ و بیگاہ کا قبضہ نہیں ہوتا ہمارے حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو قرآن ملا جو
 تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ہے تاکہ معلوم ہو کہ آپ اس فن میں یگانا ہیں کیونکہ ہر شخص کا اعجاز اسی فن میں
 تصور ہے جن فن میں اور اس کے شریک نہ ہوں اور وہ اس میں یگانا ہو مثلاً خوشنویس کے
 سامنے اگر عاجز ہوتے ہیں تو اچھے خوش قطعہ کے لکھنے ہی میں عاجز ہوتے ہیں اور فنون
 میں عاجز نہیں کیے جاتے بااجاز رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصف نبوت میں موصوف بالذات
 ہیں اور سوا آپ کے اور اندیا موصوف بالعرض اس صورت میں اگر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 کو اول یا اوسط میں رکھتے تو انبیاء متاخرین کا دین اگر مخالف دین محمدی ہوتا تو اعلیٰ کا اولیٰ سے
 مستوحش ہونا لازم آتا حالانکہ خود فرماتے ہیں مَا نَسْتَعِينُ مِنْ آيَةٍ اَوْ نُنسِئُهَا نَائِتٍ بِمِجْرٍ مِّمَّهَا
 وَمِثْلُهَا اَوْ رُكْيُونَ نَهْهُدُوا عِطَارِ دِينَ بِمِجْلٍ رَحْمَتٍ نَهْهُدُوا عِطَارِ دِينَ بِمِجْلٍ رَحْمَتٍ مِثْلُهَا اَوْ رُكْيُونَ
 ان اگر یہ بات مسترد ہوتی کہ اعلیٰ درجہ کے علماء کے علیم ادنیٰ درجہ کے علماء کے علوم سے کمتر
 ورازدن ہوتے ہیں تو مضا لقمہ بھی نہ تھا بربب جانتے ہیں کہ کسی عالم عالی مرتبت ہونا مزا
 لوم پر موقوف ہے یہ نہیں تو وہ بھی نہیں اور انبیاء متاخرین کا دین اگر مخالف نہ ہوتا تو یہ با
 ضرور ہے کہ انبیاء متاخرین پر وحی آتی اور افاضہ علوم کیا جاتا ورنہ نبوت کے پھر کیا معنی سو
 اس صورت میں اگر وہی علوم محمدی ہوتے تو بعد وعدہ حُكْمِ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَنَحْفَظُوهُ
 لَكَ يَوْمَ نَسُفُ السِّتْرَ اس کتاب کے جسکو قرآن کہتے اور بشہادت آیت وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا
 لِّلْآيَاتِ جَامِعِ الْعِلْمِ ہے کیا ضرورت تھی اور اگر علوم انبیاء متاخرین علوم محمدی کے علاوہ ہوتے
 اس کتاب کا تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ہونا غلط ہو جاتا بلکہ جیسے ایسے ہی جامع العلوم کے لئے ایسی ہی
 کتاب جامع ہوتی تھی تاکہ علوم مراتب نبوت ہولاجرم علوم مراتب علمی ہے چنانچہ معروض ہو چکا

بیس آئی ورنہ یہ علوم مراتب نبوت بیشک ایک قول در درغ اور حکایت غلط ہوتی ایسی ہی تمام نبوت بمعنی معروض کوتاخر زمانی لازم ہے چنانچہ اصناف الی اللہین یا بن اعتبار کہ نبوت بمعنی اقسام مراتب ہے یہی ہے کہ اس مفہوم کا مضاف الیہ وصف نبوت ہے زمانہ نبوت نہیں اور ظاہر ہے کہ در صورت ارادہ تاخر زمانی مضاف الیہ حقیقی زمانہ ہوگا اور امر زمانی یعنی نبوت بالشرع ہاں اگر بطور اطلاق یا عموم مجاز اس خاصیت کو زمانی اور مرتبے سے عام لے لیجے تو پھر دونوں طرح کا ختم مراد ہوگا پر ایک مراد ہو تو شاید ان شان محمدی صلی اللہ علیہ وسلم خاتمت مرتبے ہے نہ زمانی اور مرتبے سے پوچھے تو میرے خیال ناقص میں تو وہ بات ہے کہ ساری معنی منصف انشا اللہ انکار ہی نہ کرے سو وہ یہ ہے کہ تقدم تاخر یا زمانی ہوگا یا مکانی یا مرتبے یہ تین نوعیں ہیں باقی مفہوم تقدم و تاخر ان تینوں کے حق میں جنس اور ظاہر ہے کہ مثل چشم و چشمہ و ذات و غیرہ معانی لفظ عین ان تینوں میں بوجہ نہیں جو مثل لفظ عین تقدم و تاخر و اختتام کو جو پھر کے آثار میں سے ہے بہ نسبت انواع مذکورہ مشترک کہنے جنس نہ کہے مگر ان میں سے اول و تاخر زمانی و مرتبے تو مشخص ہوتا ہے یعنی اول و آخر اول نہیں ہو سکتا البتہ تقدم و تاخر مکانی کے لئے کسی طرح کی ضرورت پڑتی ہے جس سے اول و آخر معلوم ہو جائے جسے صنف مسجد کے لئے قبلہ اور دیوار قبلہ و غیرہ جہاں دوسری طرح سے لیجئے تو قضیہ منطکس ہو جائیگا جب یہ بات معلوم ہوگی تو اب سنئے کہ ذوات انبیاء علیہم السلام بذات خود اس قابل ہی نہیں کہ ان میں تقدم و تاخر کی گنجائش ملے ہاں بواستطاعت زمان و مکان مراتب البتہ مقدم و موخر کہہ سکتے ہیں بہر حال حذف مضاف کی ضرورت ہوگی نہ لفظ زمان کی جائز اگر موصوف و تاخر بھی کوئی مفہوم عام ہی بخوبی دیکھا جائے تو بہتر ہے بلکہ ضرور ہے کیونکہ حذف بے قرینہ دل علی الخذوف الخاص و لائل تبسم میں سے ہے یہی وجہ ہے کہ لئلا امر من قبل ومن بعد اور اللہ اکبر میں کل شیء یا من کل شے محذوف سمجھا جاتا ہے بہر حال سوختہ و دونوں صورت میں برابر لفظ زمان ہو یا کوئی مفہوم عام پر تنصیف زمان ہی کیا ہے اس صورت میں بہر نوع میں مفہوم خاتمت مرتبے جدی طرح ظہور کرے گا جیسے آیت انجا الخمر و المیسر و الاکصاب و الاشرکام جس من عمل الشیطان میں مفہوم جس جنس عام ہے کہ اس کے لئے خمر جدی نوع ہے اور میسر و غیرہ جدی وہاں جس کے لئے اور طرح ظہور کیا یہاں اور طرح یعنی خمر میں نجاست ظاہری بھی ظاہر ہوتی اور انواع باقیہ میں فقط نجاست باطنی ہی رہی سو جیسے علت اختلاف ظہور مذکور یہ ہوتی کہ یہاں فعل شرب شراب کے باعث ممنوع ہوا اس لئے پانی وغیرہ کا پینا ممنوع نہیں تو یہاں تو جس صفت اصلی جسم شراب کی ہوگی

اور میرے غیرہ میں اسباب معلومہ اعمال کے باعث برمی ہو گئیں کیونکہ اسباب معلومہ آلات
 افعال معلومہ میں اس لئے جس صفت اصلی افعال کی ہوگی سو ان کی ناپاکی وہی نجاست
 لگتی مگر جسے افعال اور شراب میں فرق ہے اور پھر وصف جس میں متحد ایسی ہی یہاں قسم
 ہے بلکہ یہاں تینوں نوعوں کا موصوف بتقدم و تاخر ہونا ایسا ظاہر ہے جیسا شراب کا موصوف
 بر جس ہونا مثل اتصاف افعال بر جس خفی حاصل ہو نہ ہو سو اگر یہاں خاتم شل جس جس عام
 لکھا جائے تو بدرجہ اولی قابل قبول ہے اس میں خاتمیت زمانی اور مرتبی کو تو ضرورت نہیں
 ہے بلکہ یہاں نہیں ہاں مکانی میں ہے سو بقیاس تاخر مرتبی یہاں بھی نیچے سے شروع سمجھا جائیگا
 اور زمین علیا اختتام ہوگا سو اگر اطلاق اور مجموع ہے تب تو ثبوت خاتمیت زمانی ظاہر ہے
 ورنہ تسلیم لزوم خاتمیت زمانی بدلائی التزانی ضرور ثابت ہے اور تصریحاً ^{بہ} ثبوت ^{بہ} ثبوت
 انت منی منزلت ہارون من موسی الا انہ لانی بعدی او کما قال ^{علیہ السلام} ابو بکر ^{علیہ السلام} بطور زنگ کور
 اسی لفظ خاتم النبیین سے ماخوذ ہے اسباب میں کافی کیونکہ یہ مضمون درجہ تو اتر کو پہنچ گیا ہی
 پھر اس میں ^{بہ} جملے بھی منعقد ہو گیا گو الفاظ مذکورہ متواتر منقول نہ ہوں سو یہ عدم تواتر الفاظ
 باوجود تواتر معنوی یہاں ایسا ہی ہوگا جیسا تواتر اعداد رکعات فرائض و وتر وغیرہ باوجودیکہ
 الفاظ احادیث مشعر اعداد رکعات متواتر نہیں جیسا اس کا منکر کا فر ہے ایسا ہی اس کا حکم
 بھی کا فر ہوگا اب دیکھئے کہ اس صورت میں عطف بین الجملتین اور استدراک اور استثناء
 مذکور بھی بغایت درجہ یہاں نظر آتا ہے اور خاتمیت بھی بوجہ اسن ثابت ہوتی ہے اور
 خاتمیت زمانی بھی ہاتھ سے نہیں جاتی اور نیز اس صورت میں جیسے قرأت خاتم بکسر التاء جیسا
 ہے اسے ہی قرأت خاتم بفتح التاء بھی نہایت درجہ کو بے تکلف موزوں ہو جاتی ہے کیونکہ
 جیسے خاتم بفتح التاء کا اثر اور نقش مختم علیہ میں ہوتا ہے ایسے ہی موصوف بالذات کا اثر
 موصوف بالعرض میں ہوتا ہے حاصل مطلب آہ کریمہ اس صورت میں یہ ہوگا کہ ابوة
 معروف تو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو کسی مرد کی نسبت حاصل نہیں پر ابوة معنوی
 انبیوں کی نسبت بھی حاصل ہے اور انبیاء کی نسبت بھی حاصل ہے انبیاء کی نسبت تو
 فقط خاتم النبیین استاہل ہے کیونکہ اوصاف معروض و موصوف بالعرض موصوف بالذات
 کے فرسخ ہوتے ہیں موصوف بالذات اوصاف غرضیہ کی اصل ہوتا ہے اور وہ اس کی
 اصل اور ظاہر ہے کہ والد کو والد اور اولاد کو اولاد اسی لحاظ سے کہتے ہیں کہ یہ اس سے

پیدا ہوتے ہیں وہ فاعل ہوتا ہے چنانچہ والد کا اسم فاعل ہونا اس پر مشاہد ہے اور یہ
مفعول ہوتے ہیں چنانچہ اولاد کو مولود کہنا اس کی دلیل ہے سو جب ذات باریکات محمدی
بالذات بالذات بالنبوة ہوتی اور انبیاء باقی موصوف بالعرض تو یہ یا ثابت ہوگی
کہ آپ والد معنوی ہیں اور انبیاء باقی آپ کے حق میں بمنزلہ اولاد معنوی اور انبیوں کی نسبت لفظ رسول
النبی غور کیجئے تو یہ بات واضح ہے پر آیت النبی اولی بالمؤمنین ملامت کی ضرورت ہے محمد رسول اللہ
کو صغریٰ بنائے اور انبی اولی بالمؤمنین کو کبریٰ دیکھئے یہ نتیجہ نکلتا ہے یا نہیں صورت اسکی
یہ ہے کہ انبی اولی بالمؤمنین من انفسہم کو بعد لحاظ صلہ من انفسہم کے دیکھئے تو یہ بات ثابت ہوتی ہے
کہ رسول اللہ صغریٰ کو اپنی امت کے ساتھ وہ قرب حاصل ہے کہ ان کی جانوں کو بھی ان
کے ساتھ حاصل نہیں کیوں کہ ادنیٰ بمعنی اقریب اور اگر بمعنی احب یا اولیٰ بالتصرف ہوتی ہے تو یہ بات
لازم آئے گی کیونکہ اجماع اور اولویت بالتصرف کے لئے اقریب تو دہ ہو سکتی ہے پر بالعکس نہیں ہو سکتا
دلیل سنئے اول یہ بات سنئے کہ ایسی اقریبیت جو اپنی حقیقت سے بھی زیادہ ہو مجز موصوف بالذات
کے کہ موصوف بالعرض یا وصف عارض کی نسبت ہوتا ہے اور کسی کو کسی کیساتھ حاصل نہیں کیونکہ
ربط اضافہ اگر میں شیعین نہیں تب تو باعتبار اصل حقیقت متسا اور تباہ ہوگا اگر یہ دونوں ایک موصوف
میں اتفاقاً مجتمع ہوں اتنا قرب کجا اور اگر ربط افاضہ میں شیعین سے یعنی ایک موصوف بالذات اور دوسرا
موصوف بالعرض ہے تو لاجرم موصوف بالعرض کے ساتھ بحیثیت وصف عارض اور خود وصف عارض
محتاج موصوف بالذات ہوتے ہیں سو وصف عارض کو جو کچھ شخص حاصل ہوتا ہے بعد تحقیق حاصل
ہوتا ہے اور علیٰ ہذا القیاس ادراک شخص بھی بعد ادراک اصل وجود ہوتا ہے چنانچہ دور کسی کو
دیکھئے تو ایک موجود مسہم ہوتا ہے جس کا انطباق ہزاروں احتمالوں پر تصور ہے پر جوں جوں قریب
آتا جاتا ہے وہ ابہام مرتفع ہوتا جاتا ہے اور تمیز جو ادراک شخصیات پر موقوف ہے حاصل ہوتی جاتی ہے
سوجب حالت بعد میں یہ حال ہے تو حالت قریب میں تو اس مسہم کو اور بھی وضاحت ہو جائے گی جس کی
وجہ سے تقدم علی ادراک الشخصیات ضرور تر ہے علاوہ بریں معلوم ہوتا خود ایک صفت وجودی ہے اور
معلومات کا معلوم ہونا ضروری جس کے معنی قطع نظر تقلید سے کر کے انصاف سے دیکھئے تو یہ معلوم ہوتا
ہے کہ افاضہ وجود ذہنی عالم کی طرف سے اس پر ہوتا ہے اور وہ نور عظیم جو ذات عالم کے ساتھ ایسی
طرح قائم ہے جیسے آفتاب کا نور آفتاب کے ساتھ اسکو ایسی طرح محیط ہو جاتا ہے جیسے نور مذکورہ اشیا
سبب تیرہ کو اور ظاہر ہے کہ عالم کو اگر ادراک معلومات ہوگا تو وہ ایسا ہی ہوگا جیسے فرض کر دو آفتاب

کو انوار خاصہ درود یوازہ کا علم جن کو دہوپ کہتے ہیں سو اس میں ہی تو مطلق جیسے صفت آفتاب کے
 اور تثلیث اور تریج وغیرہ تقطیعات دہوپ جو صحن خانوں وغیرہ کی طرف سے لاحق ہوتے ہیں اصل
 میں صفت صحن خانہا وغیرہ اور اس وجہ سے در صورت علم مفروض جو آفتاب کو حاصل ہوگا علم نور مطلق
 یا اس وجہ کہ اپنی صفت ہے علم تقطیعات سے جو اوروں کی صفت ہے مقدم ہوگا ایسے ہی نور علم مذکور
 صفت عالم ہے اور شخصات معلومات صفات معلومات اور اس وجہ سے علم صفت خود جو عین ہے علم
 شخصات سے مقدم ہوگا اور ظاہر ہے کہ نور آپ بذات خود منور ہے اور یہ شخصات اور تعینات جو
 حقیقت میں حقیقت معلوم ہیں کیوں کہ کسی زید و عمر وغیرہ یہ خصوصیات خاصہ ہیں جن کی وجہ سے باہم
 بیان ہے نہ وہ امر مشترک جس کو حقیقت انسانی کہہ سکتے ہیں اور بالعرض سو اس حرکت علم میں جب نور مطلق اول
 آیا اور حقیقت مذکورہ دوسری بار تو در صورتیکہ مقصود بالعلم وہ حقائق ہی ہوں اور طالب علم خود صاحب
 حقیقت تو یوں کہتا پڑے گا کہ موصوف بالذات اس موصوف بالعرض سے اس کی حقیقت
 کی نسبت بھی زیادہ قریب کیونکہ قریب بعید کے دریافت کیلئے کمی بیشی فاصلہ ضرور ہے اور فاصلہ کم ہونے کی
 یہ علامت ہے کہ ادھر کو حرکت کیجئے تو زیادہ فاصلہ کی چیز سے پہلے آئے سو دیکھ لیجئے حرکت فکری
 میں اول دلیل آتی ہے پھر مدلول اس لئے استدلال لی میں بایں وجہ کو دلیل جو حقیقت میں علت
 ہوتی ہے اول علت آئے گی اور مطلوب بعد میں اس صورت میں دلیل آئے علت کو مطلوب سے
 نسبت مطلوب کے بھی زیادہ قرب ہوگا مگر یہ قرب بہ نسبت معلول کے سوائے علت اور کسی کو
 نصیب نہیں کیوں کہ اصل میں انفصال ہے گوا اتصال ہو تو جہاں یہ قرب ہوگا وہی علت معلولیت
 ہوگی اور وقت استدلال اگر خود معلول ہے اپنے ادراک کی طرف متوجہ ہو اور مستدل یا استدلال
 لی ہو تو یہ بات صاف روشن ہو جائے گی کہ طالب کی ذات سے اس کی علت قریب ہے سو اگر
 مومنین کو اپنی حقیقت کا ادراک مطلوب ہوگا تو بیشک اول رسول اللہ ﷺ اس حرکت فکری میں
 آئیں گے پھر ان کی حقیقت باقی رہی دلیل لی وہ حقیقت میں دلیل ہی نہیں ہوتی بلکہ استدلال انی کیلئے
 ضرور ہے کہ اول استدلال لی ہوئے اگر آفتاب کو علت نور نہ سمجھیں تو پھر نور سے وجود آفتاب پر استدلال
 ممکن نہیں اور یہ سمجھنا کہ یہ علت ہے اور وہ معلول بھی استدلال لی ہے استدلال لی میں سوا اسکے اور
 کیا ہوتا ہے الغرض وجود ذہنی معلول بھی علت کے وجود ذہنی پر ایسی طرح موقوف ہے جیسے اس کے
 وجود اسکے وجود خارجی پر باقی استدلال انی میں علم تازہ نہیں ہوتا علم سابق کا انحصار ہوتا ہے اور ظاہر
 ہے کہ علت اپنے معلول میں بہ نسبت اس کی حقیقت کے جو تعینات اور شخصات ہیں اور منجملہ لواحق اور

تولج اور محتاج فی تحقیق اولی بالتصرف ہے علیٰ ہذا القیاس معلول کو اگر قابل محبت ہے اور جو نسبت
اپنی علت سے ہوگی جو اس کی اصل ہے اور اسی کا پرتو اس میں سے چنانچہ مثال نور آفتاب سے ظاہر
ہے وہ محبت تعینات سے کامیو ہوگی جو احق میں اور باہم اتفاقاً ملاقات ہوگی ہے اس صورت
میں علت کو نسبت اس کے معلول کے اگر احب الیہ من نفسہ کہا جائے تو بجا ہے غرض اولیٰ معنی قرب
ان دونوں معنوں کو مستلزم ہے اور یہ دونوں اس کے مبنائی نہیں بلکہ اس کے تحقق پر ایسی
طرح وال ہیں جیسے نور آفتاب طلوع آفتاب پر دلالت کرتا ہے جو جیسے طلوع آفتاب ہو تو نور مستقیم
ہے ایسے ہی تحقق اولویت بمعنی اقریبیت تحقق اولویت بالتصرف اور اولویت بمعنی اقریبیت پر مطلق
ہوگی غرض اقریبیت مذکور کا مابین رسول اللہ ﷺ امت مرحومہ ہونا باین طور کہ آپ اقریب الی
الامۃ المرجمۃ من انفسہم ہوں ضرور ہے اور یہ بجز اس کے متصور نہیں کہ آپ علت ہوں اور
امت مرحومہ عنی مومنین معلول اور ظاہر ہے کہ معلول میں جو کچھ ہوتا ہے فیض علت اور عطا علت
ہوتا ہے اس لئے اس کے لئے صیغہ مفعول تجوز کیا گیا اس صورت میں علت میں ضرور ہے کہ وہ فیض دہانی
ہو ورنہ وہاں بھی عرضی ہو تو کوئی اور ہی مفہم حقیقی ہو گا کیوں کہ یہ تو ہو ہی نہیں سکتا کہ وصف عرضی
تو خود ہو جائے کوئی موصوف بالذات ضرور ہے سو وہی ہمارے نزدیک علت اصلی ہے الغرض
لفظ رسول اللہ بوترادف بنی اللہ یا من معنی بنی اللہ کو ہے جب صغریٰ بنائے تو بجا جہان تشریح الایمان
ضروریہ جو شکل اول میں ہونی چاہئیں نتیجہ نگر کا کہ محمد اولیٰ بالمومنین من انفسہم اور یہ بات اس بات کو
مستلزم ہے کہ وصف ایمانی آپ میں بالذات ہو اور مومنین میں بالعرض آپ اس امر میں مومنین کے
حق میں والد المعنوی ہیں یعنی اور و نکا ایمان آپ کے ایمان سے پیدا ہوا ہے آپکا ایمان اوروں کے
ایمان کی اصل ہے اوروں کا ایمان آپ کے ایمان کی تسلسل اس تقریر پر وجہ عطف مذکور اور استناد
مستطور خوب واضح ہو گئی اس لئے اس مضمون کو ہمیں ختم کرتا ہوں اگرچہ خوبی مزید توضیح اس بات کو
مقتضی تھی کہ مثل علم ایمان کا ایک وصف فطری ہوتا اور یہ بات کہ ایمان کمالات علمی میں سے ہے علم
موقوف اور نبوت کمالات علمی میں سے ہو چکیں کو مستلزم اور تیز یہ امر کہ انبیاء کس بات میں آپ کے ساتھ
علاقہ مولودیت رکھتے ہیں اور امت کس بات میں اور پہر کیوں لفظ مستبصر لولہ مومنین کو لفظ مستبصر لولہ
انبیاء سے مقدم رکھا یہ باتیں بیان کرتا اور حسب فہم موجب کہ جاتا پر باندہ تشریح تطویل قدر ضرورت پر اتفاقاً
کر کے عرض پر داز ہوں کہ اطلاق خاتم اس بات کو مقتضی ہے کہ تمام انبیاء کا تسلسلہ نبوت آپ پر
ختم ہوتا ہے جیسے انبیاء گذشتہ کا وصف نبوتہ میں حسب تقریر مستطور اس لفظ سے آپ کی طرف محتاج

ہوتا ہے اور آپ کا اس وقت میں کسی کی طرف محتاج نہ ہوتا اس میں اختیار گزشتہ ہوں یا
کوئی اور اسی طرح اگر فرض کیجے آپ کے زمانہ میں بھی اس میں یا کسی اور زمین میں یا آسمان میں
کوئی ہی ہو تو وہ بھی اس وقت ہوتے ہیں آپ ہی کا محتاج ہوگا اور اس کا سلسلہ نبوت بہ طور
آپ پر تم ہوگا اور کیوں نہ ہو عمل کا سلسلہ علم پر تم ہوتا ہے جب علم ممکن البتہ سری ختم ہو لیا تو ہر سلسلہ
علم و عمل کیا ہے عرض اتمام اگر باری معنی تجویز کیا جائے جو میں نے عرض کیا تو آپ کا خاتم ہوتا ہے اختیار گزشتہ
سچی نسبت خاص نہ ہوگا بلکہ اگر بالفرض آپ کے زمانے میں بھی کہیں اور کوئی نبی ہو جب بھی آپ کا
خاتم ہوتا ہے متور باقی رہتا ہے مگر جسے اطلاق خاتم النبیین اسباب کو مقتضی ہے کہ اس لفظ میں کچھ ویل
نیچے اور علی العموم تمام انبیاء کا خاتم ہے اسی طرح اطلاق لفظ مثلہن جو آیت اللہ الذی خلق سبع
سماوات و زمین الارض مثلہن تین منزل الامریہ میں واقع ہے اس بات کو
مقتضی ہے کہ سوا ربان ذاتی الارض و سما جو لفظ سماوات اور لفظ ارض سے مفہوم ہے اور ان
دونوں لفظوں کا ذکر کرنا اس باب میں بہتر استتار ہے اور نیز علاوہ اس تبائن کے جو بوجہ احتمال
لوازم ذاتی یا اختلاف تناسبات ذاتی تو اہم جملہ لوازم وجود ہوں یا مفارق بین السماء والارض متصور
اور بالالتزام مستثنیٰ ہو سکتے ہیں جو بین السماء والارض مماثلت ہونی چاہئے سوا اس میں سے مماثلت
فی الحدو اور مماثلت فی البعد اور فوق و تحت ہونے میں مماثلت تو اسی حدیث مرفوع سے معلوم
ہونی ہے جس سے تحقیق سبع ارضین معلوم ہوا ہے اور صاحب مشکوٰۃ نے بحوالہ امام ترمذی اور امام
احمد باب بدو الخلق میں اس کو روایت کیا ہے اور ترمذی میں کتاب التفسیر میں سورہ حدید کی
تفسیر میں روایت کیا ہے وہ حدیث یہ ہے۔ وعن ابی ہریرۃ قال بیانا بنی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
جالس واصحابہ اذاتی علیہم صحاب فقال نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم هل تدرولن ما ہذا قالوا اللہ ورسولہ علم قال
لہ العنان ہذہ روایات الارض یسوقہا التدرولے قوم لایشکرونہ ولا یدعونہ ثم قال صل تدرولن
ما فوقکم قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال فانہا الریح سقف محفوظ و ہوج مکفوف ثم
قال هل تدرولن ما بینکم و بینہا قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال بینکم و بینہا خمسۃ عام ثم
قال هل تدرولن ما فوق ذلک قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال سمار الارض ثم قال هل تدرولن ما فوق
ثم قال ذلک حئے سبع سماوات ما بین کل سمائین ما بین سمار الارض ثم قال هل تدرولن ما فوق
ذلک قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال ان فوق ذلک لعرش و بینہ و بین السماء بعد ما بین السماءین ثم قال هل

تحریر انیس ۱۲

اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

تذرون ما الذي تحتكم قالوا التذور رسول الله علم قال انضبا الارض ثم قال بل تذرون ما
تحت ذلك قالوا التذور رسول الله علم قال ان تحتها ارضنا اخرى بينهما مسيرة خمسمائة سنة
حتى عد سبع ارضين بين كل ارضين مسيرة خمسمائة سنة ثم قال والذي نفس محمد بيده لو انكم دليتم بحبل في
الارض السفلى لهبط على التذور قرأه الاول والاخر واطاهر والباطن هو بل كشيء علم رواه احمد والترمذي
اس حدیث سے علاوہ اس کے کہ یہ زمین سب میں اوپر ہے سات زمینوں کا ہونا اور وہ بھی جو
اوپر ہونا اور ہر ایک زمین سے دوسری زمین تک ساتوں زمینوں میں پانچ پانچ سو برس کی راہ
کا فاصلہ ہونا تصریح ثابت ہے غرض یہ تین مماثلتیں تو اسی حدیث سے بصریح معلوم ہو گئیں
جس کے معلوم ہونے سے یہ خیال کہ بعد منہائی تباہی مذکور کے اور سب باتوں میں شہادت اطلاق و عموم کلام
بہانی مماثلہ مراد ہے اور یہی قوی ہو گیا اور کیوں نہ ہو اول تو مثلین بھی اسی کلام اللہ میں ہے جس میں لفظ
خاتم النبیین جس کی اطلاق اور نبیین کی عموم کے باعث کسی نے آج تک ائمہ دین میں سے اس میں
کسی قسم کی تاویل یا تخصیص کا کرنا جائز نہ سمجھا تو رات و نخل یا کسی پنڈت کی پوتھی میں نہیں جو استعمال
تحریف و افتراء ہو پھر اس پر حدیث مذکور اس قدر صدق خیال مذکور علاوہ بریں مقابل کعبہ
آسمان میں بیت معمور کا ہونا اور پھر بائیں نظر کہ مقابل کعبہ اوپر کہیں تک جاؤ اور نیچے تحت الشری تک
تو کعبہ ہی ہے خیال مماثلت کو اور دو چند مستحکم کرے دیتا ہے بائیں ہمہ اطلاق مماثلت میں مزید
رفعت مراتب نبوی ^{صلی اللہ علیہ وسلم} ہے یہاں تک کہ اگر اطلاق مذکور کو تسلیم نہ کیجئے تو رسول اللہ ^{صلی اللہ علیہ وسلم} عظمت
اور رفعت کے سات حصوں میں سے کل ایک ہی باقی رہ جائے اور چھ حصے عظمت کم ہو جائے چنانچہ
اشارہ اللہ قریب ہی یہ معاملہ ہوا چاہتا ہے۔ خیر اصل مطلب یہ ہے جب یہ بات ثابت ہوئی کہ
سات آسمان میں اور وہ بھی اوپر نیچے کیف ما تفرق و این بائیں آگے پیچھے واقع نہیں اور پھر کہیں
پانچ پانچ سو برس کا فاصلہ نکلا اور اسی طرح زمینوں کا حال ہوا تو یہ بھی لفظی سمجھنا چاہئے کہ جیسے ساتوں
آسمانوں میں آبادی ہے اور پھر اوپر کے آسمان والے نیچے کے آسمان والیوں پر عالم ایسی ہی ساتوں
زمینیں بھی آباد ہوں گی اور اوپر کی زمین والے نیچے کی زمین والوں پر عالم ہونگے دلیل حکومت اہل
سموات فوقانی اول تو یہ حدیث ترمذی کی ہے۔ قال الترمذی فی ابواب التفسیر فی تفسیر سورۃ
سبأ ثنا نصر بن علی الجہضمی ثنا عبد الاعلیٰ ثمالی عن الزہری عن علی بن حسین عن ابن
جہانس قال بینما رسول اللہ ^{صلی اللہ علیہ وسلم} یسیر فی لقرین اصحابہ اذ رمی بحجم فاستنار فقال
رسول اللہ ^{صلی اللہ علیہ وسلم} ما کتمت لفقولون لئن ہذا فی الجاہلیۃ اذ راہم وہ قالوا کنا لفقول بھوت عظیم

او یولد عظیم فقال رسول اللہ ﷺ فانه لا یرمی بہ لموت احد ولا یحیوہ و لکن ربنا
 شبارک اسمہ و تعالیٰ اذا قضی امر اسیح حمله العرش ثم سیح اہل السماء الذین یلوہم
 ثم الذین یلوہم حتی یصلح التبیح الی حدہ السماء ثم سال اہل السماء
 ساوستہ اہل السماء السابعة ساوا قال ربکم قال فنجبر و ہنم
 ثم یستخبر اہل کل سماء حتی یصلح الخیر اصل السماء الذین و تحتطف الشیاطین السبع
 فیرون فیقذفون الی اولیائہم فجاؤا بہ علی وجہہ فہو حق و
 لکنہم یخرفون و یریدون ہذا حدیث حسن صحیح - اس مضمون سے صاف ظاہر ہے
 کہ حکم خداوندی بلائکہ کی نسبت جو کچھ ہوتا ہے وہ اس ترتیب سے پہنچتا ہے سو یہ بات بعینہ ایسی ہے
 جیسے حکم بادشاہی جو کچھ ملازمان ماتحت کی نسبت ہوتا ہے ان سے اوپر کے ملازموں کی واسطے
 سے ان تک پہنچتا ہے۔ چنانچہ سب کو معلوم ہے اور نیز بمقتضائے حدیث دیگر بھی یہی ہے جو
 شاعر عبد العزیز صاحب قدس اللہ سرہ العزیز نے تفسیر عزیزی سورہ بقرہ میں بدیل تفسیر آیہ تم اسوا
 الی السماء فسواهن سبع سموات - روایت کی ہے چنانچہ فرماتے ہیں و ابن المنذر ان ابن عباس
 روایت کردہ است کہ سید السموات السماء الذی فیہ العرش و سید الارضین التی اتم
 علیہا اس حدیث سے ایک تو مماثلت زائدہ معلوم ہوئی یعنی جیسے وہاں اوپر کا آسمان اصل ہے
 کیونکہ عرش اس میں ہے یعنی اس سے متصل ہے یہاں اوپر کی زمین یعنی یزین افضل ہو دوسری
 بدلات التزامی یہ ثابت ہوا کہ اوپر کے آسمان والے نیچے والوں پر حاکم ہوں کیونکہ فضیلت سموات
 ظاہر ہے کہ باعتبار فضیلت سکان سونوع و احد میں فضیلت اس بات کو مقتضی ہے کہ فرداں افضل
 موصوف بالذات ہو کیونکہ موصوف بالذات کی طرف ہی تو نوع واحد میں تفاوت افراد ممکن نہیں اسلئے
 کہ وہ ایک ہی ہے اور جہاں دو نظر آتے ہیں بائیں نظر کہ نوع واحد میں تعدد ترکیب کو مقتضی ہوتا کہ اتحاد امر
 مشترک کی طرف راجع ہو اور بائیں امور متباہنہ کی طرف پہر انجام کار و وحدت لازم آجاتی ہے اس
 صورت میں لاجرم یہ اختلاف و تفاوت معروض اور قابل کی طرف سے ہوگا کیونکہ حوادث میں جتنے
 اختلاف ہیں وہ انہیں دو کی طرف یا انکی سمت کی طرف جیسے آلات و شرائط میں منسوب ہوتی ہیں لہذا
 انکی مقام زیادہ شرح سے معذور ہوں بل انہیں ہل فہم کی واسطے یہ مضامین معروض ہوئی ہیں انکو اتنا بھی کافی
 ہے الغرض یہ اختلاف و تفاوت معروضات کی جانب سے مگر بظاہر ہے کہ اس صورت میں فرداں
 وہ واسطی العروض ہوگا جو اپنے معروضات کے حق میں موصوف بالذات ہوتا ہو اگرچہ کسی اور کی نسبت وہ بھی معروض

جیسے آئینہ وقت نور افشانی درو دیوار اگر درو دیوار کی نسبت واسطہ فی العروض اور موصوفات بالذات ہے تو آفتاب کی نسبت خود معروض ہے سو ایسے ہی امور جو کثرت عنہا میں سمجھے دوسرے کے حکم سے افضلیت بالفرد اس بات کو مقفی ہے کہ فضل ہو وہ باقیو نپر عالم ہو علاوہ برین حسن انتظام خدا جو ہر نوع میں نمایاں ہے اس بات کو مقفی ہے کہ جیسے افراد کا سلسلہ نوع پر اور انواع کا سلسلہ پر ختم ہوتا ہو اور اسوجہ سے جنس کے احکام و آثار انواع میں اور انواع کے احکام و آثار افراد میں ساری ہیں یہ استقلال جو ہر فرد ذوی العقول میں گو نہ نمایاں ہے اور اسوجہ سے وہ انتظام جو ان کے ہو جانے اور ان کے اجتماع پر موقوف ہے باطل ہو جاتا ہے کسی ایک آدمی کے متعلق کر کے اسکو ستر عظیم قرار دیا جائے جس کے سامنے یہ استقلال فرادی فرادی وائے مجتلی نظر آئیں سو اسی نام حکومت بلکہ وجہ تکرار فرادی غور سے کی جائے تو وہ معروض ہے کیونکہ اگر کلی کو معروضات کے ساتھ معروض نہ تو یہ تعداد افراد ہرگز ظاہر نہ ہو اور اس صورت میں مناسب یوں ہے کہ موصوف بالذات پر بشرطیکہ قابلیت حکومت و حکومت رکھتے ہوں عالم ہوتا کہ تبعوعیت باطنی در صورت تبعوعیت ظاہری منجملہ وضع اللہ فی محلہ بھی جائی پھر یہ فوقیت و تحتیت باوجود اتحاد نوعی حکم عدل و حکمت اس حکومت کو کہ جیسے فرد تنزل نوعی اور نوع تنزل جنسی ہوتا ہے اس طرح ارواح ملائکہ سافل تنزل ارواح ملائکہ ہوں تو بہت مناسب ہوتا کہ یہ تکرار فوقیت و حکمت دونوں صحیح ہوں اسلئے کہ تنزل مرتبہ بھی مثل تکرار معروض ممکن نہیں چنانچہ فرادی تنزل نوعی ہونیسے اور انواع کے تنزل جنسی ہونیسے یہ بات ظاہر ہے کہ تکرار و تکرار متلازم ہیں اور معروض پر موقوف اور معروض کا قصہ آپ سن ہی چکے ہیں کہ موصوف بالذات موصوف بالعرض پر جیسے باعتبار لہور و نفوذ احکام بمعنی آثار عالم ہوتا ہے ایسے ہی باعتبار حکومت بھی عالم چاہئے اس صورت میں کیفیت حال یہ ہوگی کہ ارواح سافلہ جو مرتبہ تکرار میں پیدا ہوتی ہیں اور درجہ نیچے ہیں ارواح صغیرہ و حقیرہ ہوں اور ارواح عالیہ جو درجہ میں عالی اور وحدت اور میدا کی جانب سے عظیمہ اور کبیرہ ہوں عرض جب مجموعہ حصص کو لیجئے تو ایک روح عظیم مثل رب النوع ہو اور بعد حصے کر لیجئے تو روح صغیرہ پیدا ہو سو جب مرتبہ صغیر میں روحانیت ہے چنانچہ افراد کے ملائکہ ظاہر ہے تو مرتبہ عظمت میں روحانیت کیوں نہ ہوگی کیونکہ وصف ذاتی حالت اجتماع حصص میں زیادہ قوی ہوتا ہے سو یہ اجتماع حصص اگر ہوتا ہے تو موصوف بالذات ہی میں ہوتا ہے معروض میں کسی صحن میں پورا نور نہیں البتہ آفتاب میں سب حصہ فراہم ہیں اسلئے مراتب فرقانی میں ارواح ہونگی اور مراتب شمالی میں ارواح صغیرہ اور اسوجہ سے فوق و تحت خارجی و ظاہری بھی ہونگی

تاکہ ظاہر و باطن میں اس کا ایک وجود نہ ہو اور ہر فرق فوق و تحت باعتبار قانون
 عدل و حکمت اگر درست ہو سکتا ہے تو یوں ہو سکتا ہے جس طرح سے عرض کیا کہ ارواح عالیہ روح
 سافلہ کے لئے موصوف بالذات ہوں اور اس لئے کہ فلک ششم کوئی ایک مالک ہو جس کی روح منج
 ارواح ملائکہ یا قیہ فلک ششم بھی ہو اور منج روح فرد افضلتر میں ملائکہ فلک ششم بھی ہو کہ پھر اس کی روح
 منج ارواح باقیہ فلک ششم اور فرد اکمل ملائکہ فلک ششم علیٰ ہذا القیاس اور فرد اکمل ملائکہ فلک ششم کا ملائکہ
 یا قیہ فلک ششم کے لئے بھی منج ہونا اور فرد اکمل ملائکہ فلک ششم کے لئے بھی منج ہونا اور پھر ان کا اوپر ہونا
 اور فقط تابع ہونا اور اس کا نیچے ہونا اور تبع و منج ملائکہ باقیہ فلک ششم بھی ہونا ایسا ہو جیسے آفتاب
 کا نسبت آئینہ واقع فی الصحن اور یہ نسبت دہوپ سقفت منج ہونا ظاہر ہے کہ دہوپ اوپر ہے
 مگر چون کہ منج النور نہیں فقط تابع ہی ہے تبوع نہیں اور آئینہ منور باین نظر کہ درود یوار کے حق میں منج
 بھی ہو گیا ہے تو ان کے حق میں تبوع بھی ہے۔ مگر یہی صورت اس وقت باہم زمینوں کی بھی ہوگی کہ
 سناٹوں کی ساتوں آباد بھی ہونگی اور اوپر کے زمین کی فرد اکمل اسی محمد رسول صلی اللہ علیہ وسلم کی روح پاک
 جیسے ارواح انبیاء و مؤمنین کے لئے منج ہوگی ایسے ہی فرد اکمل زمین ثانی کیلئے بھی منج ہوگی اور اس کی
 روح پاک باقی اس زمین کے مکان کیلئے بھی منج ہوگی اور فرد اکمل زمین سوم کیلئے بھی منج ہوگی علیٰ ہذا القیاس
 نیچے کی زمین تک خیال کر لو اور اس تقریر سے یہ وہم بھی مرتفع ہو گیا کہ یہاں کا ہر فرد حاکم و تبع ہو
 اور اراضی تحت کی افراد مقابلہ و متناظرہ اپنے اپنے نظائر کے تابع بلکہ فقط فرد اکمل کا تبع ہونا اور
 ارض سافلہ کے فرد اکمل کا اس کی نسبت اول تابع ہونا اور اس کے سبب افراد باقیہ کا تابع ہونا سمجھا
 جاتا ہے مثال مطلوب سے تو اول آفتاب اور آئینہ کے حال پر غور کیجئے اوپر کی دہوپیں ان دہوپوں
 کی اصل نہیں جو آئینہ صحن سے پیدا ہوئے ہیں دوسرے دیکھئے لائٹ تو لفٹنٹ پر مثلاً حاکم پر اس کی اردلی
 کے لوگ اس کی اردلی کے حاکم نہیں البتہ لائٹ بواسطہ لفٹنٹ ان پر بھی حاکم ہے جیسے آفتاب بواسطہ آئینہ
 نیچے کی دہوپوں کا بھی مخدوم تھا اس تقدیر پر نیچے کی زمین سے سلسلہ نبوت شروع ہوگا اور رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے اوپر وہ سلسلہ ختم ہوگا جیسے یہاں کی نبوت کا سلسلہ بھی آپ ہی پر اختتام پاتا ہے
 اتنا فرق ہے کہ یہاں انبیاء باقیہ میں یاہم نسبت حکومت و محکوم محض باشارہ عقلی نہیں نکال سکے
 اور نیچے کی زمین سے جو سلسلہ شروع ہوا ہے اس میں باشارہ عقلی ہم کہہ سکتے ہیں کہ دوسری زمین و
 تیسری زمین و الوہی حاکم ہیں اور تیسری زمین و الوہی جو تھی زمین و الوہی پر علیٰ ہذا القیاس سو اس فرق
 کی تصحیح اگر شمال سے منظور ہے تو سنئے کہ ہم بادشاہ کو لائٹ پر اور لائٹ کو لفٹنٹ پر حاکم تو فقط اتنی ہی

بات کے پہرے کہہ سکتے ہیں کہ ہم کو ان مراتب کا باہم فوق و تحت ہونا معلوم ہے ہر رات یا لفظ کے
محکمہ اور علم میں یہ حکم برابر جاری نہیں کر سکتے غرض ایک سلسلہ نبوت تو فوق و تحت میں واقع ہو
اور باعتبار فرق مراتب مکانی اسکے فرق مراتب کی طرف اشارہ کیا گیا ہے اور ایک سلسلہ نبوت
ماضی و مستقبل میں واقع ہو اور باعتبار فرق مراتب مانی اسکا فرق مراتب کی طرف اطلاق کیلئے شرح اسکی
یہ ہے کہ اہل فہم پر روشن ہے کہ زمانہ ایک حرکت ارادہ خداوندی ہو اور یہی وجہ ہے کہ محققین صوفیہ کرام علیہم السلام
تجدد و امثال کے قائل ہوئے کیوں کہ حرکت میں مقولہ حرکت کا ایک فرد ہر آن میں جدا حرکت کے عالم
ہوتا ہے والعال تکفیفہ الاشارة۔ اور یہی وجہ ہے کہ زمانہ مقدار حرکت ہے کیوں کہ مقدار ہونے کے
ثماثل اور تجانس ضرور ہے خط کیلئے مقدار خط ہی ہو سکتا ہے اور سطح کیلئے مقدار سطح اور جسم کیلئے
مقدار جسم یعنی وہ چیز جس سے کمی بیشی مساوات معلوم ہو وہ کہیں ہی ہوتی ہے یہی وجہ ہے کہ خط کو
سطح سے نہیں تاپ سکتے اور اگر تاپ بھی لیتے ہیں تو اس کی ایک بعد سے ہوا جسم خط ہے ہوتا ہے
غلے ہذا لقیاس اگر جسم کو سطح یا خط سے تاپیں تو اس کو بھی ایسا ہی سمجھو ہر حال زمانہ ایک امتداد
حرکت خداوندی ہے اگر اندیشہ تطویل نہوتا تو اشار اللہ اس بحث کو آشکاف کرو کہ ایسا پر کیا ہے
ذکر استطرادی بقدر ضرورت ہی زیادہ نازیبا ہے تیسرا اہل فہم نے یہ امید ہے کہ فقط اشارہ ہی
ان کو کافی ہو مگر در صورتیکہ زمانہ کو حرکت کہا جاوے تو اسکے لئے کوئی مقصود بھی ہوگا جسکے لئے پر
حرکت متبہی ہو جائے سو حرکت سلسلہ نبوت کے لئے نقطہ ذات محمدی متبہی ہو اور یہ نقطہ اساق
زمانی اور اساق مکانی کیلئے ایسا ہے جیسے نقطہ اس زاویہ تاکہ اشارہ شناسان حقیقت کو یہ معلوم
کہ آپ کی نبوت کون و مکان زمین و زمان کو شامل ہے رہا یہ شبہ کہ زمانہ تو بعد نبوت بھی باقی ہے اگر حقیقت
زمانہ حرکت مذکورہ ہو تو لازم آتا ہے کہ مقصود تک ابھی نہیں پہنچے اور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کیوں کہ مقصود و مطلوب نہیں جو نہ تھا، حرکت مذکورہ ہوگا وہی افضل ہوگا جو یہ شبہ قائل اس کے نہیں
کہ اہل فہم کو موجب تردد ہو مگر بانیہ ہمہ دفع خلیجان کیلئے یہ معرض ہے کہ ہر حادثہ زمانی کے لئے
ایک عمر ہے کہ جس کی وجہ سے محققان صوفیہ کرام ہر حادثہ میں قائل تجد و امثال ہونے کیونکہ زمانہ
ایک حرکت ہے چنانچہ اسکا متحد و غیر فالذات ہونا بھی اسکے موند ہے اس صورت میں مساوات
متعددہ ہیں اور حرکات متعددہ بنجملہ حرکات سلسلہ نبوت بھی تھی سو بوجہ حصول مقصود عام ذات
متعددہ حرکت تبدیل بسکوں ہونی التبعہ اور حرکتیں ابھی باقی ہیں اور زمانہ ان میں کی ہر حرکت کی ایک ہی
وجہ ہے غرض باعتبار زمانہ اگر شرف ہے تو مستقبل میں ہے کہ وہ طرف مقصود سے تیز کرے

نی حد ذاتہ اشرف ہے اور باعتبار مکان جانب فوقانی تاکہ فوقیت مراتب پر دلالت کرے باقی
فرق کہ نبی آدم کافر بھی ہوتے ہیں اور ملائکہ کافر نہیں ہوتے یا ملائکہ تعداد میں زیادہ ہیں اور نبی آدم کم
ہوا اسکا جواب یہ ہے کہ یہ فرق اطلاق مماثلت میں قاصح نہیں یہ جو راقم سطور نے عرض کیا تھا کہ وہ تبارین
ہو مقصداً اختلاف ماہیت ارض و سما اور لوازم ماہیت ارض و سما یا مناسبات ماہیت ارض و سما میں سے
ہو ملاحظہ کر کے پھر تماثل دیکھنا چاہئے سو جیسے عظمت سموات اور صغر ارضین تشخصات و تعینات ارض و
سما میں داخل ہے اور یہ اختلاف اُس اختلاف مفہوم ہی میں آگیا ایسی ہی بوجہ مناسبت اختلاف مقدار
سکان بھی ضروری ہے بلکہ اس صورت میں اگر یہاں کے سکان کو وہاں کے سکان کے ساتھ ہی نسبت
ہو جو یہاں کی مقدار کو وہاں کی مقدار کے ساتھ ہرزمین کو اپنے مقابل کے ساتھ ہو تو عجیب نہیں
اور اس صورت میں ممکن ہے کہ ساتویں زمین میں بائیسے ہوں اور وہ زمین اس زمین سے
ایسی چھوٹی ہو جیسے ساتویں آسمان سے یہ آسمان چھوٹا ہے اور اگر سموات سب سے ابرہیں تو زمینیں بھی
سب برابر ہوں رہا فرق اسلام و کفر بنا د اس فرق کی اختلاف لوازم ذاتی اور اختلاف مناسبات
ذاتی پر ہے پر علم تناسب نہایت درجہ کا علم قاصر ہے علم کامل تناسب تو خدا ہی کو ہے سوا اسکے
ایثار اور صدیقین کو جو حکما نبی آدم اور مصداق و من یوت الحکمۃ فقد اوتی خیراً کثیراً ہوتے ہیں
کے ہوتے ہیں سو اہل حق اے کل شیء خلقہ اور نیز بقیصنا اس حکم و عدل فحیم جس کا ہونا خدا کی ذات
یاک میں مثل تو جید یقینی ہے یہ ضروری ہے کہ گنہوں کو انہیں کے مناسب برگ و بار او کو
اس کے مناسب انگور کو اس کے بھور کو اسکے مناسب روح انسانی کو اس کے مناسب
بدن اور روح ہماری کو اس کے مناسب عطا ہو لیکن قبل مشاہدہ عطیات ہر نوع ایسا کوئی عقل
تجربہ میں نہیں تاکہ یہ بتا دے کہ گنہوں کے ایسے ثنائی و برگ و بار ہونگے اور جو کے ایسے اور انسانی
ایسا بدن ہوگا اور نما کا ایسا عرض تناسب و مناسبت یقینی پر وجہ مناسبت و تناسب معلوم نہیں
علم الیقین عین یقین جسے کہ ہم اندہوں کو وہ دیدہ بصیرت عنایت ہو جس سے یہ فرق ایسا پایا
ہو جائے جیسے اندہوں کو بعد میتا ہو جائے یہ بات معلوم ہو جاتی ہے کہ لال رزائی پوسر گوسٹ اور
سیر رزائی پر لال گوسٹ پھینتی ہے سوا اس کے اور گوسٹ زیادہ نہیں ہوگی بالکل جیسے چکر کو خدا نے
کسی چیز کیسا بھور دیا ہے یا مقابل میں رکھا تھا کسی تناسب نہیں جتنا بات معلوم ہوتی تو اب
سے کہ نسبت نسبت یہ نسبت چپ ہی معلوم ہو سکتی ہے بڑے چیزوں کا پہلے تناسب معلوم ہوا اور دو
دراکھار کا خدا کو ہمارے ساتھ وہ نسبت ہے کہ جو ہر اکوہ ہر اکوہ کیسا تھا ہر اکوہ اس پر نسبت کا یقین

بطور عين اليقين يا حق اليقين جب آبي تصور ہے کہ دو اور چار کا تناصفت بھی معلوم ہو اور ہزاروں ہزار کا
 تناصفت بھی معلوم ہو الغرض تشبیہ نسبت نسبت و عدت نوع نسبت کو مقتضی سے اور علم تشبیہ مذکور
 علم نوع مذکور کو اور ظاہر ہے کہ وہ مماثلت ہونے کا مشابہت سے بین السموات والارضین مفہوم ہے تشبیہ
 نسبت جس کو تشبیہ مرکب کہے تشبیہ مفرد مفرد نہیں ورتہ زمین آسمان سے کیا نسبت اور کیا نسبت بہت اور
 اگر سو ہی کوئی سنا نسبت اور ظاہر ہے کہ کوئی نہیں تو ہمیں کیا آیت اللہ الذی خلق سبع سموات و من الارض
 مثلہن میں یا یقین تشبیہ نسبت ہے اس لئے کہ کم سے کم اگر نفس عدد میں مماثلت ہوگی تب جمع ہونے کے
 اس مجموعہ کے اجزاء کو باعتبار کم مفصل اس مجموعہ سے وہ نسبت ہے جو اس مجموعہ کے اجزاء کو اس
 مجموعہ کے اجزاء سے اور اہل فہم جانتے ہیں کہ یہ تاویل نہیں کہ وہ تشبیہ نسبت مفرد کو مرکب بنا لینا ہے
 بلکہ یوں کہے کہ تاویل مفرد بناتے ہیں وجہ اس کی یہ ہے کہ جلد تاویل مفرد ہو سکتا ہے پر مفرد میں تاویل
 جلد ممکن نہیں ہو کیوں نہیں وجہ اس کی یہ ہے کہ کثیر حقیقی کو تو پوسیدہ ہدیت اجتماعی واحد بنا سکتے ہیں
 پر واحد حقیقی کو کسی طرح کثیر حقیقی نہیں بنا سکتے سو یہاں دیکھ لیجئے کہ کیا ہے واحد حقیقی ہے یا کثیر حقیقی نہ
 عدد میں وحدت ہے نہ متعدد میں اور اعتبار نسبت اجتماعی وحدت ہو بھی تو وہ مقصود بالذات بالارادہ
 نہیں البتہ عنوان تشبیہ اور عنوان شبہ کہے ورتہ اول تو من الارض مثلہن فرماتے سبحان من فرماتے صبر
 لفظ کم ہو جاتے معنی واضح ہو جاتے کنا یہ سو بہر حال صراحت میں زیادہ وضاحت ہوتی ہے باقی اس لفظ میں
 کوئی اور خوبی زیادہ نہیں میں الغرض عدد و اس تصور نہیں جو یوں ہی کہے کہ الکنایۃ بلخ من الصراحتہ
 سوار مماثلت فی العدد کہے تو کلام از قبیل لہجہ فی لہجہ الشاعروں جو جاسے ذات وصفات کی بحث ہے
 کہ الفاظ مستعملہ میں سے سو اس لفظ کے اور معنی مقصود میں کام نہ لے ہاں اگر مساوات فی القایہ
 ہو تو البتہ یہ محل اس لفظ کے لئے بہت عمدہ تھا و دوسری تشبیہ نسبت اور علاوہ اس کا اور نسبتیں
 اور مماثلتیں ہونے کو ہو چکیں اس طرح سے ہرگز برابر است نہ آئیں بلکہ یہاں تشبیہ نسبت مقصود بالذات
 ہے اور ظاہر ہے کہ تشبیہ نسبت میں شبہ بہت اور مساومت طرفین علاوہ نسبت مذکور ہرگز ضرور نہیں
 بلکہ ممکن ہے کہ تعایتہ درجہ کا یوں جمید ہو جاتی و یہ ہے کہ قدیموں کو جو مخلوق کو جو مخلوق کو مساومت
 حاصل ہیں ان نسبتوں کے ساتھ تشبیہ و تباہی جو مخلوق کو مخلوق کے ساتھ ہوتی ہے مثلاً فرماتے ہیں
 ضربکم مثلاً من انفسکم بل کم مما ملکت ايمانکم من شرکاءکم و یجوز انکم قاتم فرمے ہو اور انفسکم کہتے ہیں
 انفسکم یا فرماتے ہیں اللہ نور السموات والارض مثل نورہ کتوۃ فرمے صبرناج الی صبرناج فی نہج
 الزجاجة کا ہاں کو کب درسی یو قد من شجرة لیسار کتوۃ فرمے ولا عنہم نکا و زبیرا لقی و لو

نفسہ ناز و نور علی نور علی ہذا القیاس اور بہت جانشینیہ نسبت مراد ہے تشبیہ سفر و نہیں اور اس صورت میں ہرگز نہ کسی طرح کا تجزیہ نہ کسی طرح کی تاویل بلکہ جسود و پیوں کو چار روپیوں کے ساتھ وہ نسبت ہے جو دو پہاڑوں کو چار پہاڑوں کے ساتھ یا ہزار جوتوں کو دو ہزار جوتوں کے ساتھ یا لوکارم سلسلہ کو اپنے مقابل کے سلسلہ کیساتھ یا مجذورات اعداد مرتبہ من الواحد الی غیر النہایہ کو اعداد مرتبہ کیساتھ اور اس تشبیہ میں وجودیکہ طرفین کو نسبتیں میں کچھ مناسبت ہی نہیں ہرگز کچھ مجازہ نہیں بلکہ تشبیہ اپنی معنی حقیقی پر ہوا ایسی ہی طرح کذبتہ اللہ الذی یخجل فرمائے اس صورت میں سکتا ہے کہ ترکیبات روحانی اور جسمانی بنی آدم اور حیوانات ارضی وغیرہ کو ترکیبات روحانی و جسمانی ملائکہ افلاک کے ساتھ وہی نسبت ہو جو زمین کو فلک کے ساتھ اور یہ فرق کفر و اسلام نیزگی ترکیب مختلفہ سے پیدا ہوا ہو تو ضیح کی ضرورت ہو تو دیکھئے جیسے اجسام بنی آدم میں ترکیب عناصر ہے اور اس ترکیب کو جوہر مشاہد رطوبت پیوست حرارت برودت خواص اربعہ عناصر اربعہ دریافت کیا ہے کیونکہ خاصہ کا وجود اپنے ملزوم اور مخصوص کے وجود پر دلالت کرتا ہے ایسے ہی اوسیلہ خاص اربعہ یوں سمجھ میں آتا ہے کہ اروا بنی آدم میں بھی چار عناصر سے ترکیب دی ہے وہ خواص اربعہ کیا ہیں ایک تو مضمون شکر و تقویٰ اور بہت سب میں مشہور ہے دوسرا مضمون خواہش تیسرا مضمون تاثر اور انفعال بھی قلیل کثیر سب میں سے جو خود استقلال علی ہذا القیاس غصہ اور تنگ حرکتی اور نرمی اور سب میں نظر آتی ہے علی ہذا القیاس مضمون عصبیاں و انقیاد و نیال و خطا بھی سب میں موجود ہے یہ بارہ چیزیں جو مذکور ہوئیں ان میں جن چار کو لو آتش و باد و آب و خاک کے ساتھ ایک مناسبت ہے اہل ہم خود سمجھ لیں گے بایں ہمہ جیسے اختلاف مقادیر عناصر سے فرق حرارت و برودت و رطوبت و پیوست امر بنی آدم پیدا ہوتا ہے ایسے ہی فرق مقادیر ملزومات خواص مذکورہ سے امر جو روحانی میں عجیب عجیب ترکیبیں ظاہر ہوتی ہیں جن میں سے ایک مزاج کفر یا اسلام بھی ہے مگر باوجود مناسبت مذکورہ جو عناصر جسمانی اور عناصر روحانی میں مذکورہ ہوئی ترکیبے خالی ہیں تو کفر و اسلام حاصل ہوتا ہے پر تراکیب جسمانی میں حاصل نہیں ہوتا سو اس طرح اگر تناسب بین الملائکہ و بنی آدم محفوظ ہے اور یہاں فرق کفر و اسلام نمایاں ہو وہاں نہ تو کون سی ایسی مجال یا دشواریاں جس کی وجہ سے اطلاق مماثلت سما وارض میں متساہل ہو جسے بالکل مماثلت بین السما و الارض صحیح الوجہ ہے اور یہ فرق امر جو ملائکہ رحمتہ و ملائکہ عذابہ ملائکہ حینت و ملائکہ دوزخ و ملائکہ تعینہ نفع ارواح و ملائکہ تعینہ قبض ارواح اس سب کی صحیح کے لئے کافی ہے واللہ اعلم بحقیقۃ الاموال جب ان ادہام کی مدافعت و فراغت پائی تو مناسبت یوں ہے کہ پہلے اس مطلب کی طرف رجوع

کہتے ناظرین اور اق جب یہ بات سمجھ گئے ہیں کہ تشبیہ متضمن آیت اللہ الذی خلق سبع سموات
 ومن الارض مثلہن تشبیہ نسبت سے تشبیہ مفرد نہیں ہوتا اور ہی مقاویر اجرام و مایہا الارض کے
 تو یہ بات بھی سمجھ میں آگئی ہوگی کہ اگر بطور تشبیہ یوں کہا جائے کہ فرد اکمل فلک ششم کو افراد باقیہ فلک
 مذکور کے ساتھ وہ نسبت ہے جو فرد اکمل فلک ششم کو اس کے افراد باقیہ کے ساتھ با افراد اکمل زمین
 ہذا یعنی خاتم النبیین ^{صلی اللہ علیہ وسلم} کو فرد اکمل زمین دوم سے اسی طرح تشبیہ میں اور مراد یہ ہو کہ آپ کے حضرت
 آدم حضرت نوح حضرت ابراہیم حضرت موسیٰ حضرت عیسیٰ علیہم السلام کے ساتھ مثلاً وہ نسبت ہے
 جو فرد اکمل زمین دوم کو حضرت آدم وغیرہم علیہم السلام کے مقابل کے افراد زمین دوم کے ساتھ اور
 اسی طرح اور افلاک اور ارضی باقیہ میں سمجھ لو تو مجھان نبوی جو ہم خدا داد بھی رکھتے ہیں متماثل تو کیا
 ہونگے برضا و رغبت اس مضمون کو قبول کریں گے کیوں کہ قطع نظر اشارہ حسن انتظام خداوندی
 اور دلالت آیت اللہ الذی خلق سبع سموات الخ اس صورت میں عظمت شان نبوی صلی اللہ علیہ
 وسلم کس قدر ہے اگر ہفت زمین کو بطور مذکور بہ ترکیب فوق و تحت نہ مانے تو یہ عظمت شان محمدی نسبت
 اس قدر عظمت کے جو در صورت تسلیم ارضی ہفت یگانہ بطور مذکور لازم آتی تھی چھ گنی کم ہو جائیگی
 ظاہر ہے کہ بادشاہ ہفت قلم کو اگر کوئی نادان فقط اسی قلم کا بادشاہ سمجھے جس میں وہ رونق اور ترقی
 تو یوں کہو اس کی عظمت کے چھ حصے گھٹا دیے فقط ایک ہی پر قناعت کی غرض خاتم ہونا ایک امر
 اضافی ہے بے مضاف الیہ متحقق نہیں ہو سکتا جو جس قدر اس کے مضاف الیہ ہوں گے اس قدر عظمت
 کو افزائش ہوگی جیسے بادشاہت ایک امراضافی سے محکوموں اور رعیت کی افزائش پر اسکی ترقی و
 عظمت موقوف ہے مگر ہاں کوئی نادان آج کل کے نوابوں کو دیکھ کر دھوکا کھائے اور کہے کہ جسے آج
 کل کے نواب کے ملک نواب ہیں ایسے ہی ان حضرت ^{صلی اللہ علیہ وسلم} کی خاتمت اور انبیاء کی محتاج نہیں جو اس کی
 ترقی اور افزائش کے لئے نبیوں کی تکثر کی ضرورت ہو یا جملہ کوئی نادان یا کوئی مست فتنہ ایسی
 باتوں کی تسلیم میں متامل ہو تو اہل فہم و اہل محبت کو تو متامل نہیں ہو سکتا ہاں بوجہ عدم ثبوت قطعی
 نہ کسی کو تکلیف عقیدہ ہو سکتے ہیں نہ کسی کو بوجہ انکار کافر کہہ سکتے ہیں کیوں کہ اس قسم کے استیلاط
 امت کے حق میں مفید نہیں ہو سکتے استعمال خطا باقی رہتا ہے البتہ تصریحات قطعی اللہوت
 تو بہر تکلیف مذکور اور تکریم مسطور دونوں بجا تو یہاں ایسی تصریحات درجہ قطعیہ کو نہیں ہوئی کہ کلام اللہ
 میں ایسی تصریح ہے نہ کسی حدیث متواتر میں البتہ حضرت عبد اللہ بن عباس کے ایک اور قول
 ہے جو درجہ تو اترا تک نہیں پہنچا نہ اس کے مضمون پر انہماک نہ ہو اسلئے کلام اعتقاد اور تکریم

سنگران تو نہایت نہیں پر ایسے آثار کا انکار خصوصاً جب کہ اشارہ کلام ربانی بھی اسی طرف ہو
 عالی آید اس سے ایسی باتوں کا منکر پورا اہل سنت و جماعت تو نہیں کہیں کہ آئمہ حدیث و اسکی تصحیح
 کی ہے اور میں اس کو شاذ کہتا ہے جیسے امام بیہقی تو انہوں نے صحیح کہہ کے شاذ کہا ہے اور
 اس طرح ہی شاذ کہنا مطاعین حدیث میں سے نہیں سمجھا جاتا کہا قال السيد المشرف في رسالته في اصول

الحديث قال شافعي الشاذ يرواه الثقة مخالفاً لرواه الناس قال ابن الصلاح فيه تفصيل فما

خالف مفروہ و اعطى منہ و اعبط فتشاذ و مردود و ان لم يخالف و هو عدل و ضابطہ صحیح و ان رواہ غیر

ضابطہ لکن لا یبعد عن درجۃ الضابطہ حسن و ان بعد منکر اس کے صاف ظاہر ہے کہ شاذ کے دو معنی ہیں

ایک تو یہ کہ روایت ثقہ مخالف روایت ثقات ہو دوسرے یہ کہ اس کا راوی فقط ایک ہی ثقہ ہو سو

بایں معنی اخیر عمدہ اقسام صحیح ہے نہ ضعیف چنانچہ شیخ عبدالحق دہلوی فرماتے ہیں قال الشيخ عبدالحق

الحديث الدہلوی فی رسالہ اصول الحدیث التي طبعها مولانا عسکری فی اول مشکوٰۃ الموطوٰۃ

بعض الناس یسرون الشاذة بمفرد الراوی من غیر اعتبار مخالفت الثقات كما سبق و یقولون صحیح شاذ و

صحیح غیر شاذ فالشذوذ بہذا المعنی ایضاً لا ینافی الصورة كالغرابۃ والذی یندر فی مقام الطعن ہو مخالف

الثقات ایسے یہ عبارت بعینہ وہی کہتی ہو یوں عرض کیا سو فقط شاذ ہی کو بیصاحب دہو گانہ کہائیں

اور یہ کہ ہمیں کہ جب اثر مذکور شاذ ہو تو صحیح کیوں کر ہو سکتا ہے وہ شذوذ جو قاصر صحت ہے

یعنی مخالف ثقات ہے چنانچہ سید الفیاض ہی رسالہ مذکور میں تعریف صحیح میں یہ فرماتے ہیں۔

ہو ما یصل سندہ یصل العدل الضابط عن مثله وسلم عن شذوذ و علیہ و لیس بالمتصل ما لم یکن مقطوعاً

بای و یجوز کان وبالعدل من لم یکن مستور العداۃ ولا مجرداً وبالضابط من یكون حافظاً بقیقاً وبالشذوذ

ما یروہ الثوقہ مخالفاً لما یروہ الناس وبالعلۃ ما یتبع اسباب خفیفة كما مضی قادمہ اس تقریر سے اہل علم

بیر و تفسیر ہو گیا ہو گا کہ شذوذ یعنی مخالف ثقات مراد نہیں کہیں کہ شذوذ یعنی مخالف ثقات صحت کیلئے

ضروری جو حدیث بائستی شاذ ہو صحیح نہیں ہو سکتی یا نہیہ مخالف عدم مخالفت کا عقدہ ہی تقریر گذشتہ

کھل گیا اگر حضرت عبد اللہ بن عباس مخالف تھا تو جملہ خاتم النبیین کے مخالف تھا یا ان احادیث

معارض تھا جو میں اور حضرت علی خاتم النبیین میں جو بعد مطالعہ تقریر گذشتہ اہل فہم کو تو انشاء اللہ کچھ

تذکرہ ہو گا کہ اثر مذکور مؤید و مثبت معنی خاتم النبیین کے مخالف بن کر اثر مذکور کا غلط ہونا الذیہ ثبوت خاتمیت

میں بہت قاضی ہے اور کیوں نہ ہو در صورت انکار اثر معلوم خاتمیت کے سنات حصول میں سے ایک ہی جملہ

اب اتنا ہی اقرار کریں بلکہ اس سے بھی بڑھ کر انکار میں تو تکذیب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا کلمہ ہے اور اس میں تو کچھ اندیشہ ہی نہیں بلکہ سات زینوں کی جگہ اگر لاکھ دو لاکھ اوپر سے اس طرح اور بڑھ کر لاکھوں تو میں ذمہ کش ہوں کہ انکار سے زیادہ اس اقرار میں کچھ وقعت نہ ہوگی نہ کسی آیت کا تعارض نہ کسی حدیث سے معارضہ رہا۔ اثر معلوم اس میں سات سے زیادہ کی نفی نہیں ہوگی بلکہ آثار اثر مذکورہ پا وجود صحیح ائمہ حدیث یہ جرات ہے تو اقرار ارضی زائدہ از صبیح میں تو کچھ ڈر ہی نہیں علاوہ میں بر تقدیر خاتمت زمانی انکار اثر مذکورہ میں قدر نبوی صلی اللہ علیہ وسلم کچھ افزائش نہیں ظاہر ہے کہ اگر ایک آباد ہو اور اس کا ایک شخص حاکم ہو یا سب میں افضل تو بعد اس کے اس شہر کی برابر دوسرا ویسا ہی شہر آباد کیا جائے اور اس میں ہی ایسا ہی ایک حاکم ہو سب میں افضل تو اس شہر کی آبادی اور اس کے حاکم کی حکومت یا اس کے فرد افضل کی افضلیت سے حاکم یا افضل شہر اول کی حکومت یا افضلیت میں کچھ کمی نہ آجائیگی اور اگر در صورت تسلیم اور چھ زینوں کے وہاں کے آدم و نوح وغیرہم علیہم السلام یہاں کے آدم و نوح علیہم السلام وغیرہم سے زمانہ سابق میں ہوں تو باوجود مماثلت کی بھی آپ کی خاتمت زمانے سے انکار نہ ہو سکے گا جو وہاں کے محمد ^{صلی اللہ علیہ وسلم} کے مساوات میں کچھ حجت کیجے ہاں اگر خاتمت بمعنی اقصاف ذاتی تو صفت نبوت کیجے جیسا اس محمد ان کے عرض کیا ہے تو پھر سوار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اور کسی کو افراد مقصود یا مخلوق میں سے مماثل نبوی صلی اللہ علیہ وسلم نہیں کہہ سکتے بلکہ اس صورت میں فقط انبیاء کی افسر اور خارجی ہی پر کی افضلیت ثابت نہ ہوگی افراد مقدرہ پر بھی آپ کی افضلیت ثابت ہو جائیگی بلکہ اگر بالفرض بعد زمانہ نبوی صلی اللہ علیہ وسلم کوئی بنی پیدا ہو تو پھر بھی خاتمت محمدی میں کچھ فرق نہ آئے گا پھر جائے کہ آپ کے معاصر کسی اور زمین میں یا فرض کیجے اسی زمین میں کوئی اور نبی تجویز کیا جائے یا ثبوت اثر مذکورہ و ثابت خاتمت ہے معارض و مخالف خاتم النبیین نہیں جو یوں کہنا جائیگا یہ اثر شاذ بمعنی مخالف روایت ثقات ہے اور اس سے یہ بھی واضح ہو گیا ہوگا کہ حسب مجموعہ مسائل اثر اس اثر میں کوئی علت عامضہ بھی نہیں جو اسی راہ سے انکار صحت کیجے کیونکہ اول تو امام بیہقی کا اس اثر کی نسبت صحیح کھنا ہی اس بات کی دلیل ہے کہ اس میں کوئی علت عامضہ نہیں قاعدہ فی الصحتہ نہیں دوسرے شذوذ تھا تو یہی تھا کہ مخالف جملہ خاتم النبیین ہے اور علت بھی تب بھی تھی اگر اور کوئی آیت یا حدیث ایسی ہی ہوتی جس سے سات کلم زیادہ زینوں کا ہوتا یا انبیاء کالم ویش ہوتا یا نہ ہوتا ثابت ہوتا تو کہہ سکتے تھے کہ وہ شذوذ ہے مگر کلمہ

کسی نے ایسی آیت وحدیث سے نہیں کی علیٰ ہذا القیاس مضمون علت قادمہ کو خیال
 فرمائے آج تک سوا مخالفت مضمون مذکور کسی نے کوئی وجہ قاضی فی الاثر المذکور پیش
 نہیں کی اور فقط استعمال حدیث اس باب میں کافی نہیں ورنہ بخاری و مسلم کی حدیثیں بھی اس
 حساب سے ساز و عمل ہو جائیں گی اور نیز یہ بھی واضح ہو گیا ہو گا کہ یہ تاویل کہ یہ اثر اسراہیلیات
 سے ماخوذ ہے یا انبیاء اراضی ماتحت سے مبلغان احکام مراد ہیں ہرگز قابل التفات نہیں
 وجہ اس کی یہ ہے کہ باعث تاویلات مذکورہ فقط یہی مخالفت خاتمت تھی جب مخالفت ہی نہیں
 تو ایسی تاویلیں کیوں کیجے جن کو مدلول معنی مطابقتی سے کچھ علاقہ ہی نہیں باقی رہی یہ بات
 کہ بڑوں کی تاویل کو نہ مانئے تو ان کی تعمیر لغو بالمد لازم آئے گی یہ انہیں لوگوں کے خیال
 میں آسکتی ہے جو بڑوں کی بات فقط ازراہ بے ادبی نہیں مانا کرتے ایسے لوگ اگر ایسا
 سمجھیں تو بجائے۔ المر لقیس علی نفسہ اپنا یہ وتیرہ نہیں نقصان شان اور چیز ہے اور خطا
 و تسمیاء اور چیز اگر بوجہ کم اتقانی بڑوں کا فہم کسی مضمون تک نہ پہنچا تو ان کی شان میں کیا
 نقصان آگیا اور کسی عقل نادان نے کوئی ٹھکانے کی بات کھدی تو کیا اتنی بات سے وہ عظیم
 اشان ہو گیا۔ گاہ باشد کہ کو دکاں ناداں پھیلے برہدف زند تیرے ہاں بعد
 وضوح حق اگر فقط اس وجہ سے کہ یہ بات میں سے کہی اور وہ اگلے کہے گئے تھے میری نہ مانیں
 اور وہ پرانی بات گائے جائیں تو قطع نظر اس کے کہ قانون محبت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم
 سے یہ بات بہت بعید ہے ویسے بھی اپنی عقل و فہم کی خوبی پر گواہی دیتی ہے پہر یا نہ یہ اثر اچھ
 بنا ہر موقوف ہے مگر بالمعنی مرفوع ہے اس لئے کہ صحابی کا بطور جزم ان امور کا بیان کرنا جنہیں
 عقل کو دخل نہواہل حدیث کے نزدیک مرفوع ہوتا ہے وجہ اس کی یہ ہے کہ صحابہ سب کے
 سب عدول اور ہر عدول بھی اول درجہ کے تقویٰ میں ایسے پکے کہ اور کسی سے ان کی پس
 نہیں ہو سکتی پہر یہ کتب ہو سکتا ہے کہ عمد اچھوٹ بولیں اور وہ بھی دین کے مقدمہ میں ہاں بطور
 احتمال جیسا کہ استنباط میں ہوا کرتا ہے ایسی باتوں میں جن میں عقل کو مدخلت ہے دخل دیدینا
 ان سے ممکن ہے بلکہ واقع اور ان سے کیا تمام آکا برسے یہ بات منقول ہے مگر اثر مذکور کا بطور
 جزم ہونا اور مضمون مذکور کا عقلیات ہیں سے نہ ہونا ظاہر و باہر ہے سو جب اثر مذکور مرفوع ہوا
 اور سند اس کی صحیح آیت مذکور اس کی سوید محبت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم اس کی طرف قابل
 پس انتظام ہو رہا ہے اس میں شہور ہے اس پر شاہد عظمت قدرت اسپر وال تسبیح بھی لکار کیا جا

Marfat.com

تو بجز اس کے کیا کھا جائے کہ اشمال روافض و نوارج و اہل عزت الیسی باتیں کیا کرتے ہیں ان فرقوں نے بھی بوجہ قصور فہم آیات دالہ رویت کو نقد پر و خلق افعال میں تاویل کی اور احادیث مصرعہ مضامین مذکورہ کو تسلیم نہ کیا بلکہ تکذیب سے پیش آئے سو جیسے آیات مذکورہ کی تاویلوں اور احادیث مذکورہ کی تکذیبوں کے باعث اہل حق نے ان کو دائرہ اہل سنت و جماعت سے خارج سمجھا ایسے ہی منکر اثر مذکور کو بھی سمجھنا چاہئے آنا فرق ہو کہ احادیث رویت وغیرہ اثر مذکور سے صحت میں اقویٰ تھیں اور آیات مذکورہ دلالت مذکورہ میں تہ اللہ الذی خلق سبع سموات سے جو اطلاق مماثلت پر دلالت کرتی ہے زیادہ اس لئے وہ بڑے بدعتی ہوں گے پھر چھوٹے مگر ہرچہ باد اباد سنی ہونا دونوں کا معلوم خاص کر جیت دیکھا جائے کہ اگر آیات رویت کی دلالت آیت کی دلالت سے زیادہ واضح اور احادیث رویت وغیرہ کی صحت اثر مذکور کی صحت سے زیادہ قوی تو کیا ہوا جیسے یہ فرق اس طرف سے ہمراحت خیالات عقلی میں قصہ الناس یعنی رویت وغیرہ کو تسلیم کرنے سے بظاہر قوی قوی دلائل مانع ہیں زمین میں دم و نوح وغیرہ ہم علیہم السلام کو تسلیم کرتے ہو کوئی دلیل مانع نہیں باقی خیالات اہل ہدایت اگر مزاحم تصدیق اصل راضی ہفت گانہ ہے چہ جائیکہ وجود انبیاء مذکورین تو اول تو اس باب میں ہرگز مذکور ہی نہیں بلکہ آیت مذکورہ اس باب میں قریب نص کے ہے دوسری وہ حدیث جو بروایت ابی ہریرہ و حوالہ مشکوٰۃ بلفظہ او پر منقول ہو چکی اسکی معارضہ او ہر خیالات اہل ہدایت ظنی خود اہل ہدایت اس کے ظنی ہونے کے قابل اور ان کی دلائل کالی ہونا ظاہر سوا کسی وہی کو یہ وہم دانہ سیکر بھی ہو کہ اس صورت میں افلاک باہم متصل نہ رہیں گے مرکز زمین مرکز عالم پر منطبق نہ رہے گا تو اس کو اتنا کہہ دیتا چاہئے کہ وہ خیالات جو ہرگز درست صحیح ہو سکتے ہیں انہیں احتمالات پر جو مذکور ہوئے ہو قیاس نہ ہوں معارض قول خبر صادق نہیں ہو سکتے اگر اطمینان منظور ہے تو دیکھ لیجئے بطریق موسیٰ کیا کہتے ہیں اور قیاس غوری کیا یونانی کیا کہتے ہیں اور انگریز کیا بایں ہند بھابھ تلوع وغروب و خسوف اور کسوف و صیف و شتا وغیرہ سب برابر صحیح جب باہم اہل ہدایت ہی میں یہ اختلاف ہے اور عقیدہ برابر جاہل تو ہر ان خیالات کے بہرہ سے انکار اقوال خبر صادق کرنا نہایت نازیبا ہے اہل ہدایت مجسمہ جو مسموم و غیرہ کو متحرک مانتے ہیں اور زمین کو ساکن اور ضرورت صحیح حساب حرکات اکثر افلاک میں خارج المرکز مانتے ہیں اور جو برعکس کہتے ہیں وہ زمین کے مدار کو بیضوی کہتے ہیں سوا اگر باعتبار شمس و مریخ صادق زمین کو خارج المرکز کہہ لیا تو کیا گناہ ہو

اس طرف خارج المرکز نامے اور اس طرف خروج مرکز نام لیے تو بعد ضم بعض مقدمات بھی
صحیح حساب مذکور ممکن ہے اتنا فرق ہے کہ کسی نے یونہی لکل کے تیر مارے کسی نے دیکھنے والوں
کی زبانی کھا خیر یہ بات دور جا پڑی اور مذکور کے الفاظ اس کے قریب قریب ہیں گل ارض آدم
کا دم و نوح کنو حکم و ابرہم کا برہم و عیسے کیسا گم و نبی کنیکم۔ جملہ اخیر سے صاف روشن ہے
کہ تشبیہ فی التسمیہ مراد نہیں تشبیہ فی المرتبہ مراد ہے سو آدم کا دم ابراہیم کی تشبیہ دینی ایسی
ہے جیسے عزوی میں کہا کرتے ہیں لکل فرعون موسیٰ یا اردو میں کہتے ہیں فلانے کا باوا آدم ہی نرالا
ہے غرض جیسے یہاں نام مذکور ہے اور غرض مرتبہ و مقام اسمی سے ہے ایسے ہی اثر مذکور میں بھی
خیال فرمائیے کہ تشبیہ فی المرتبہ یعنی فی النسبہ مراد ہے فقط تشبیہ التسمیہ مراد نہیں ہاں کمال
مماثلت اس بات کو مقتضی ہے کہ وہاں بھی یہی نام ہوں اور شاید یہی وجہ ہے کہ نام
کو ذکر کیا غرض جملہ اخیرہ میں تشبیہ فی النبوة دے کر اور پہلے جملوں میں سمار کا ذکر کر کے شاید اس
جانب اشارہ کیا ہو کہ جیسے مقامات افراد ارضی سافلہ میں مقامات افراد ارضی علیہ میں آتے
ہی تو افاق فی الائم بھی ہے جب تمام ان مضامین سے فراغت حاصل ہوئی اور بحمد اللہ تمام شکوک
اور اوہام کا استیصال کلی ہو گیا تو لازم یوں ہے کہ توضیح تشبیہ نبی کنیکم ایسی طرح کیجئے جس سے
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی فضیلت اور ارضی سافلہ کے خواتم کی آپ کے ساتھ شہادت دونوں
معا ایسی طرح ثابت ہو جائیں کہ ہر کوئی حالت مستقرہ باقی نہ رہے اور تیزیہ اشکال بھی
مر تفع ہو جائے کہ مماثلت فی النسبہ کا آیہ اللہ الذی میں مراد ہونا تو مسلم وجوہ مذکورہ بالا
اس بات کے اثبات کیلئے کافی پراثر ہیں اس تشبیہ کو جو اول سے آخر تک موجود ہے تشبیہ فی النسبہ
کہنا بظاہر مخالف ظاہر ہے یہاں تو تشبیہ مفرد کہئے تو بجائے تشبیہ فی النسبہ کہیں گے تو وہی
تشبیہ مرکب لازم آئیگی بالجملہ غرض تو توضیح مشار الیہا و دفع شبه سطور کا یہ مجھداں اور بھی کچھ
قسطرات ہی پر اہل فہم و انصاف سے توجہ و اقرار حق کا تو اسمگار ہوسنے نبوت وہ کمال ہی جو مثل جمال
امور کثیرہ پر موقوف ہے حدیث الروایا جز من ستم و اربعین جز من النبوة سب ہی کو یاد ہوگی
بخاری وغیرہ صحیح میں موجود ہے دیکھئے اس حدیث سے صاف ثابت ہے کہ کمال نبوت کوئی
المسبیط نہیں سو جیسے جمال جملہ اعضاء ضروریہ کے مجتمع ہو جانے سے حاصل ہوتا ہے ایسے ہی کمال
نبوت بھی تمام کمالات ضروریہ کے اجتماع سے حاصل ہوتا ہے مگر جیسے تناسب جمال کا
کوئی ایک قاعدہ نہیں ہے میں ایک جدا ہی تناسب علیٰ ہذا القیاس تناسب کمالات

نبوت بھی ایک انداز پر نہیں ہوتا کھیں کوئی تناسب ہوتا ہے کہیں کوئی سوڈا اگر وہ نہیں
 کے کمالات میں ایک ہی تناسب ہو تو ایک کی نبوت دوسرے کی نبوت کے مماثل ہوگی نہیں
 تو نہیں مگر جیسے اہل عالم میں دو جمال ایک تناسب کے نظر نہیں آتے اگرچہ فی حد ذاتہ ممکن ہو
 ایسے ہی دو کمال نبوت بھی ایک تناسب کے عالم میں معلوم نہیں ہوتے ہاں جیسے آئینہ
 میں عکس جمال کا تناسب بھی وہی ہوتا ہے جو اصل جمال کا تناسب ایسے ہی عکس کمال نبوت
 کا تناسب بھی وہی ہوگا جو اصل کمال کا تناسب ہے اگر کھیں فرق پڑے گا تو آئینہ ماہریت
 معروف کی وجہ سے فرق پڑے گا جیسے تناسب عکس جمال میں آئینہ کی وجہ سے کھیں فرق پڑ جاتا
 ہے یعنی عکس مذکور اس تناسب معلوم نہیں ہوتا جو اصل میں ہوتا ہے بلکہ اس کی نسبت
 ملے یا موٹا پوڑا نظر آنے لگتا ہے علیٰ هذا القیاس آئینہ بزرگ میں جیسے عکس بزرگ اصل ہوتا
 ہے اور آئینہ سرخ و سبز میں عکس بزرگ اصل نہیں رہتا بلکہ الوان آئینہ کی تابع ہو جاتا ہے ایسے
 ہی کیفیات عکس نبوت میں اگر فرق پڑے گا تو اس کا باعث کوئی کیفیت خاصہ آئینہ ماہریت
 معروف نبوت ہوگا جب یہ بات ذہن نشین ہوگئی تو آگے سننے تقریر متعلق معنی خام آئینہ
 سے یہ بات تو سہی اہل فہم سمجھ گئے ہوں گے کہ موصوف بوصف نبوت بالذات تو ہمارے رسول
 ﷺ ہیں باقی اور انبیاء میں اگر کمال نبوت آیا ہے تو جناب مابہا علیہ السلام کی طرف
 سے آیا ہے مگر یاس لحاظ کہ ہر نبی کی روح اس کی امتیوں کی ارواح کے ساتھ سعدن اور اصل
 ہوتی ہے چنانچہ تقریر متعلق آیت النبی اور الی بالمؤمنین من انہم میں ادنیٰ شامل کیے تو اس پر شاہد ہے
 یوں سمجھ میں آتا ہے کہ اور انبیاء رسول اللہ ﷺ کے فیض سے کرامتیوں کو پہنچاتے ہیں غرض یہ ہے
 واسطہ فیض میں مستقبل بالذات نہیں مگر یہ بات بعینہ وہی ہے جو آئینہ کی نور افشانی میں ہے
 غرض جیسے آئینہ آفتاب اور اس وہو پ میں واسطہ ہوتا ہے جو اس کے وسیلہ سے ان مواضع
 میں پیدا ہوتی ہے جو خود مقابل آفتاب نہیں ہوتی پر آئینہ مقابل آفتاب کے مقابل ہوتی ہیں ایسی ہی
 انبیاء باقی بھی مثل آئینہ بیچ میں واسطہ فیض ہیں غرض اور انبیاء میں جو کچھ ہو وہ ظل اور عکس محمدی ہے
 کوئی کمال ذاتی نہیں پر کسی نبی میں وہ عکس ہی تناسب ہے جو جمال کمال محمدی میں تھا اور کسی نبی میں
 بوجہ معلوم وہ تناسب نہیں رہا ہو جہاں کھیں نبی کنبیک فرمایا ہے اس میں تقارن تناسب کی جانب اشارہ ہے
 بہر حال بعد لحاظ معنی خام آئینہ اور آئینہ مشدرد جہی کنبیک یہ بات عیاں ہو جاتی ہے کہ اور رسول
 میں عکس محمدی کے تناسب کے ساتھ ہیں اور معلوم تناسب اس کے آئینہ کی نسبت ہو جاتی ہے

ہو گا یعنی کمالات اس میں جو تشبیہ بھی وہی نسبت کمالات عکس میں بھی محفوظ ہے اس صورت میں اگر
 اصل فعل میں تشاوی بھی ہو تو کچھ حرج نہیں کیونکہ افضلیت بوجہ صہیت بہر بھی ادہر سہلی اور اگر وہی
 تشبیہ بذات محمدی ہے اور تشبیہ فراوی ہر نبی کی ذات اس تشبیہ کو تشبیہ مفرد کہنا چاہئے
 نہ مرکب سو ہماری طرف سے بھی سہلنا مگر بہر حال تشبیہ بواحد کھویا متعدد و تشبیہ تناسب
 داخلی یعنی تناسب بین کمالات اور تناسب خارجی یعنی تناسب بین الانبیاء دونوں ہی کو کہنا چاہئے
 تاکہ اطلاق تشبیہ ہاتھ سے نہ جائے اور افضلیت محمدی کے لئے یہ وجہ اور ہاتھ آجائے کہ جیسے
 آسمان میں عکس زمین کی دہوپ عکس آفتاب کا طفیل ہے اور اس وجہ سے آفتاب ہی کی طرف
 منسوب ہونی چاہئے ایسے ہی اوزر مینوں کی خاتوں کے فیوض خواہ ارواح انبیاء ہوں یا
 ارواح امت ان کے کمال ہوں یا ان کے سب آپ ہی کی طرف منسوب ہوں گے ان تمام مقنا
 کے مطالعہ کرنے والوں کو یہ بات بخوبی روشن ہوگی کہ در صورت تسلیم اراضی دیگر بطور
 معلوم بشہادت جملہ خاتم النبیین تمام زمینوں میں ہمارے ہی نبی پاک شدہ لولاک صلی اللہ علیہ وسلم جلوہ گری
 ہوگی اور وہاں کے انبیاء آپ ہی کے در یوزہ گئے اور سب جاتے ہیں کہ اسمیں جو فضیلت
 سے در صورت انکار اراضی ماتحت وہ فضیلت ہاتھ سے جاتی رہے گی مگر ہاں شاید کسی صاحب کو
 یہ تصور حیران کرے کہ اگر اوزر مینوں کی بطور معلوم ہونے میں حضرت خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم کی
 فضیلت یہ افزائش ہو تو اور چھ خداؤں کی تسلیم کرینے مثلاً اسی طور خدا کی خدائی کو بقدر معلوم افزائش
 ہوگی جو ہر چند تشبیہ نہیں ہو کون کو ہو تو ہو جو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو خدا کی برابر اور آپ کی
 نبوت کو خدا کی خدائی کی برابر سمجھتے ہیں یعنی اس کے تعدد سے اس کا تعدد اور اسکی وحدت
 سے اس کی وحدت پر ایمان لانا ہی کو تیار ہو تو میں ایسے ہو گئے ہمارے کلام بھی نہیں سمجھتے کہ
 ہیں وہ تو خدا کی بھی نہیں مانتے ہاں باہر خیال کہ شاید کسی ایسے ویسے سے سن سنا کر کسی اور کو
 دہوکا نہ پڑے یہ گزارش ہے کہ یونہی اور بھی بہت سی اوصاف منقسم بالذات و بالعرض نہیں
 ہو تو ہر ایک خدائی دور کے امکان خاص ان دونوں میں تو فرق بالذات و بالعرض نہیں
 ہوتا جیسے امکان کے لئے ایک مکان بالذات ہی فرد ہے امکان بالغیر کی گنجائش نہیں ہوتی
 اور ممکن بھی کہی ممکن خاص ہو جایا کرتی ہے ایسے ہی خدا کے لئے بھی ایک ہی بالذات
 کی صورت ہو در نہ ممکن اور ممکن بھی نہ بھی خدا ہو جاتی ہے اور بھی نہیں تو انکا خدا ہونا
 ممکن تو ہوا خدا ان دونوں وصفوں کے اور اوصاف مشہورہ خاص کر اوصاف مشترکہ بین

بین الواجب و ممکن میں دونوں قسمیں ہوتی ہیں کھیں بالذات کھیں بالعرض باقی وہ بات جس سے
اسکان اور خدائی کا قسم بالذات ہی کے ساتھ اختصاص سمجھ میں آجائے اور اوصاف باقیہ کا
دونوں قسموں کی طرف منقسم ہونا روشن ہو جائے یہ ہے کہ اکثر اوصاف کا ان دونوں قسموں
کی طرف منقسم ہونا تو سب ہی جانتے ہیں پر یہ بھی سب جانتے ہوں گے کہ کسی وصف کے
ساتھ اگر قید بالذات یا بالعرض لگائیں اور اس وصف مع القید یعنی مفید کو دیکھیں تو
پھر دوسری قسم کی گنجائش نہ رہے گی اور نہ اجتماع الصدین لازم آئے گا ظاہر ہے کہ سواد بالذات
بالعرض نہیں ہو سکتا اور سواد بالعرض بالذات نہیں ہو سکتا اور یہ ایسی موٹی بات ہے کہ کوئی
اس میں متامل نہ ہو گا ہاں ہم ہی نہ تو پہران کا کچھ قصور نہیں سوا اور مفہومات تو ان دونوں قیدوں سے
سعری ہیں اور مفہوم اسکان میں یہ قیدیں ماخوذ ہیں خدائی کا مفاد موجودیت بالذات اور
اسکان کا مفاد موجودیت بالعرض اور نبوت اور رسالت میں ظاہر ہے کہ یہ بات مفقود نہ ہو بلکہ
مفہوم خدائی اور اسکان چونکہ مفہوم اضافی نہیں تو یوں بھی نہیں کہہ سکتے کہ کھیں خدائی اور اسکان
مطلق ہو اور کھیں بالاضافت ہاں قیامتیت چونکہ مفہوم اضافی ہے تو یہ فرق اطلاق اور اضافت
جاری ہو سکتا ہے باقی اس کا اضافی ہونا اور ان کا اضافی نہ ہونا سب ہی جانتے ہوں گے
کس نے قلم گھساؤں ہاں یہ بات قابل گذارش ہے کہ اسکان میں چونکہ وصف بالعرض ماخوذ ہے
اس کے حق میں منجملہ ذاتیات ہے تو یہاں بھی باوجودیکہ مفہوم بالعرض ماخوذ ہے بالذات ہی
اختصاص رہا کیونکہ اسکان مجموعہ موجودیت بالعرض کا نام ہے سو کسی صفت کو پیشہ نہ پڑے کہ یہاں
اسکان بالعرض ہونا چاہئے تھا بالذات کیوں ہوا ہاں مفہوم موجودیت کو دیکھیں تو البتہ
حسنا ہے اور ظاہر ہے کہ ممکنات موجود فی الخارج ہوں یا مرتبہ ایمان یا میں انکو تحقق ہو دو تو
موجود بالعرض ہیں بالذات نہیں کیونکہ یہاں وجود خارجی کے اوصاف انتزاعیہ میں ہیں اور ہاں وجود
کے اوصاف انتزاعیہ میں اور سب جانتے ہیں کہ اوصاف انتزاعیہ موجود ہو جو دانشنا ہوتے
جس سے موجودیت بالعرض پستی سے موجود بالذات نہیں ہوتی واللہ اعلم و علمہ اتم و
بعد اس تفصیل کے بطور خلاصہ تقریر و قدر لکھ دلائل یہ عرض ہے کہ ہر زمین میں انسان کے
کا خاتمہ ہے پر ہمارے رسول مقبول ^{صلی اللہ علیہ وسلم} خاتم ان سب کے خاتم آپ کو ان کے ساتھ نسبت
سنت اشیم کو بادشاہان اقلیم خاصہ کے ساتھ نسبت ہوتی ہے جیسے ہر قلم کی
اس اشیم کے بادشاہ پر اہتمام پاتی ہے۔ چنانچہ اسی وجہ سے اس بادشاہ کا آخر بادشاہ

ہے جو سب کا حاکم ہوتا ہے ایسے ہی ہرزین کی حکومت نبوت اس زمین کے فاطمہ پر ختم ہو جاتی
 ہے جیسے ہر اقلیم کا بادشاہ باو بودیکہ بادشاہ ہے پر بادشاہ ہفت اقلیم کا محکوم ہے ایسے ہی
 ہرزین کا فاطمہ اگر یہ فاطمہ ہی ہمارے فاطمہ النبیین کا تابع جیسے بادشاہ ہفت اقلیم کی عزت اور
 عظمت اپنی اس اقلیم کی رعیت پر حاکم ہونے سے جس میں خود مقیم ہے اتنی نہیں سمجھی جاتی جتنی کہ بادشاہان
 قائم باقیہ پر حاکم ہونے سے سمجھی جاتی ہے ایسی ہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی عزت اور عظمت اپنی
 اس اقلیم کی رعیت پر حاکم ہونے سے جس میں خود مقیم ہے اتنی نہیں سمجھی جاتی جتنی بادشاہان
 قائم باقیہ پر حاکم ہونے سے سمجھی جاتی ہے ایسے ہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی عزت اور
 عظمت فقط اس زمین کے انبیاء کے فاطمہ ہونے سے نہیں سمجھی جاسکتی جتنے فاطمہ اراضی سافلہ کے فاطمہ
 ہونے سے سمجھی جاتی ہے مگر تعجب آتا ہے آج کل کے مسلمانوں سے کہ کس تشدد سے اور فاطموں بلکہ
 خود زمینوں سے انکار کرتے ہیں تیسرا ماننے والو پر کفر کے فتوے دیتی ہیں یا سنی نہ ہو بیکا اتہام
 کرتے ہیں یہ وہی مثل ہوتی کہ نکٹوں نے ناک والوں کو ناک کہا تھا خلاصہ مکنون فاطمہ منکرین اس
 صورت میں یہ ہو گا کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ کو اتنا عظیم الشان مت سمجھو کافر ہو جاؤ گے رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم سے اتنی محبت نہ کرو دیکھو سنی نہ رہو گے سو اگر یہی کفر و اسد م و رہی بدعت و سنت
 ہے تو اس اسلام سے کفر بہتر ہے اور سنت سے بدعت افضل امام شافعی نے ان لوگوں کے مقابلہ میں
 محبت اہل بیت بوجہ غلو و نفس سمجھتے تھے یوں فرمایا تھا شعر۔ ان کان رفصاحب ال محمد فلیستہد
 ثقلان انی رافض۔ ہم ان صاحبوں کے مقابلہ میں جو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی اس قدر از دیا
 کرتے کہ ان کے خیال سے سات گنی ہو جائے یہ براماتے ہیں کہ قائلین از دیا و قدر کو کافر یا خارج از
 بہب اہل سنت سمجھتے ہیں اس شعر کو بدل کر یوں پڑھتے ہیں۔ ان کان کفر ارب قدر محمد فلیستہد
 ثقلان انی کافر۔ یہ تو خلاصہ طلب تھا۔ اب خلاصہ دلائل بھی سنئے کہ دربارہ وصف نبوت فقط
 سی زمین کے انبیاء علیہم السلام ہمارے فاطمہ النبیین صلی اللہ علیہ وسلم سے اس طرح مستفیض
 مستفیض نہیں جیسے آفتاب سے قمر کو اکب باقیہ بلکہ اور زمینوں کے فاطمہ النبیین بھی آپ سے اسی
 طرح مستفیض و مستفیض ہیں۔ مگر یہ بات سات زمینوں کے ہونے اور ہرزین میں انبیاء کے ہونے
 اور ہر ان انبیاء کے وصف نبوت میں معروض اور آپ کے واسطے فی العروص ہونے پر موقوف
 ہے تاکہ یہ بات ثابت نہ ہو تب تک ثبوت مستفیض نہیں سو سات زمینوں کے ہونے پر ایک
 نبی صلی اللہ علیہ وسلم سے مستفیض ہوا تو مستفیض ہوا جس کو من اولہ الی آخرہ نقل کر چکا

ہوں اور بعد ظہور توافق آیت و حدیث اسباب میں ان مفسروں کا قول نہیں ہونے کی وجہ سے صحیح نہیں ہے اور صحیح اسباب میں
 مراد لی ہیں یا ہفت طبقات زمین و احد تجزیہ کے ہیں معتبر نہیں ہو سکتا یا صکر الہم کہ نزدیک
 کیونکہ آیت مذکورہ بھی بے معنوت و معینہ حدیث مسطور تعداد از ارضی پر اور وہ بھی بقدر وقت
 اسی ضاد لالت کرتی ہے جیسے آسمانوں کے سات ہونے پر فقط سبع سموات جیسے سبع سموات
 کے معنی میں کسی نے یہ نہیں کھا کہ سات ٹکڑے ہیں یا سات برج مثلاً یا سات طبقے ایک
 آسمان کے ہیں ایسے ہی یہاں خیال باطل باندھا جائے اور ہر زمین میں ایسا ہونے کی دلیل بھی قطع
 نظر اس ثبوت جو اوپر مرقوم ہوا بدستور مضمون سابق ایک آیت ہے اور ایک حدیث آیت تو ہی اللہ لای
 خلق سبع سموات و سن الارض مثلہن یعنی مثل الارض۔ اور حدیث وہ اثر حضرت عبداللہ
 ابن عباسؓ جس کی طرف اوپر اشارہ گذرا دلالت اثر تو ظاہر ہے پر دلالت آیت میں البتہ اتنی تفصیل
 نہیں یہی پر کیا موقوف ہے اکثر آیات اس طرح اپنے مطالب پر دلالت کرتے ہیں جو اسکی
 یہ ہے کہ مائل و کفی خیر ما کثروا ہی یا مائل و دل خیر ما کثروا مل سو تمام آیات میں یہی ہے کہ
 الفاظ قلیل اور معانی کثیر لیکن ہم ہو تو جتنا پورا پورا بیان مطالب کلام اللہ کے الفاظ میں ہو
 ہو و تہا اور الفاظ اور بیانات تو درکنار الفاظ حدیث میں بھی نہیں پڑھوڑے سے الفاظ
 مطالب کثیر ہو جاتے ہیں اور ایک دوسرے سے الفاظ حدیث میں ہوتے ہیں
 ہر ایک مطلب کے لئے جدا لفظ نہیں ہوتا اس لئے ہم سے جاہلوں کو بسا اوقات
 نہیں ہوتے ہاں بد لالت شرح صحیح جو احادیث صحیحہ میں البتہ بڑے بڑے
 مطالب تھوڑے تھوڑے الفاظ سے نکل آتے ہیں عرض احادیث نبویؐ کے قرآن کی
 تفسیر سے اور کیوں نہ ہو کلام اللہ کی شان میں خود فرماتے ہیں و نزلنا علیک الذکر
 لعل تدعی جب کلام اللہ میں سب کچھ ہوا یعنی ہر چیز بالاجمان مذکور ہوئی تو اب حدیث
 بجز تفسیر قرآنی اور کیا ہوگا اور یہ بھی ظاہر ہے کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے بڑے کور
 دان بھی کوئی نہیں ہوا اس صورت میں جو کچھ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا وہی صحیح ہوگا اگر اس
 کی طرف کوئی قول منسوب ہو اور عقل کے مخالف نہ ہو تو گویا باعتبار سند اتنا قوی نہ ہو
 ہوا کرتی ہیں تب بھی اور مفسروں کے احتمالوں سے تو زیادہ ہی صحیح جاتا ہے اس کے
 اقوال مفسرین کی سند بھی تو اس درجہ کی کھیں کھیں ملتی ہے پھر ان کی ہم کا خدا ان کے
 ہو سکتا ہے کہ ان سے خطا ہوئی ہو تفسیر ہر چیز باعتبار سند بھی ہر اور ہر اور

Marfat.com

اور اس کے لائق کے باعث ان کو اصل معلوم کی طرف نسبت ہے۔ یہ سبب
 بن عالم کی طرف کئے جائیں گے جب یہ مثال اور یہ تہیہ ذہن ستین ہوگی
 اب سب سے کہ تفسیر میں امر محل کو واضح کر دیتی ہیں کچھ بڑھائی گھٹائی نہیں انسان
 اگر حیوان ناطق کھا تو ایک امر محل کو واضح کر دیا ہے زاید ازال کچھ بڑھا
 نہیں دیا سو بعینہ وہی قصہ ہے جو ادراک خورد میں میں ہوتا ہے اور اس وجہ
 سے اگر ہم تصویر آئینہ کو تفسیر ذی تصویر کھیں تو بجائے اور سفید جسم کو اگر سبز
 آئینہ کی خورد میں سے دیکھیں تو اس رنگ سبز کو جو تصویر آئینہ میں لاحق ہو
 جاتا ہے اور رنگ اصلی معلوم ہوتا ہے تفسیر بالمرآة کھیں تو زیبا ہے ایسے
 ہی وہ مضامین جن سے مرتبہ اجمال میں کچھ تعرض نہوا اور کسی کی رائے یعنی عقل
 کی جانب سے لاحق ہو جائیں تو بہر ان کو تفسیر بالمرآة کھیں تو کیا ہے جابے
 بہر حال تفسیر مثل ایضاً خورد میں توضیح ہوتی ہے انشاء اللہ اور ایجاد نہیں ہوتی
 چھوٹی چیز بڑی ہو جاتی ہے اشیاء معدومہ موجود نہیں ہو جاتی سو چھوٹی چیز
 کا بڑا معلوم ہونا ایسے از قسم توضیح مقدار ہے ایسے ہی کسی رنگ کا صاف نظر
 نا توضیح لون سفید کا سیاہ یا سرخ و سبز معلوم ہونا تو صیح رنگ سفید نہیں
 بلکہ تفسیر رنگ ہے جس میں ایک رنگ کا اعدام اور دوسرے رنگ کا ایجاد
 ہے اس تقریر پر یہ شبہ کہ مقدار زاید بھی اصل حقیقت سے زاید ہے مرتفع ہو
 گیا اور ہمزے جس چیز کا ادراک ہو سیدہ مرایا و مناظر مطلوب ہوا کرتا ہے اس قسم کی ہوتا
 ہو سیدہ مرایا معلوم ہوگی جملہ تفسیر بھی جائیگی سو وہ بات اگر اصل محل ہوتی تو تفسیر بالاصل
 ہوگی نہیں تو تفسیر بالمرآة کھیں گے اور جو چیز ہو سیدہ مرایا و مناظر مطلوب ہی
 نہیں ہوتی تو وہ بالاصل اگر معلوم بھی ہوئی تو اس کو تفسیر کیوں کھئے تفسیر تو اسکو
 کھنا چاہئے جس کوئی اجمال تبدیل یا تفصیل اور کوئی اشکال تبدیل یا بحلال ہو اور ظاہر ہو گیا
 اور توضیح ہو سیدہ مرایا و مناظر مطلوب نہیں ہونے اور نہ لازم آئے کہ اصل مقدار اشیاء مصرہ باہر یا
 اور ہوا توضیح اشیاء زائد کورہ وہ کریں ہو ہو سیدہ خورد میں معلوم ہوں بالجملہ تفسیر بالمرآة وہ ہے جو امر
 محل تفسیر میں اصل ہوا بلکہ اس امر میں کلام محل سبکت ہو اور مرتبہ تفسیر و تفصیل میں وہ امر محل کیا جا اور ظاہر
 ہو کر ایسے امور کا اجمال کو ان تصرفات خیالی میں جو ہمارے ہی عقل ناقصہ کا کام ہوتا ہے باقی جو ہیں

بولی اور بعد ظہور توافقی کئی کئی شامل کیجائیں سکواہل ظاہر کو تفسیر کھیں بر حقیقت میں تفسیر نہیں
 بلکہ دو کلا کون جداگانہ و مضمون کو اکٹھا کر دیا کرتے ہیں اگر تفسیر کے ایسے معنی عام کے
 جس میں یہ بھی شامل ہو جائے تو پھر اختیار سے لا مشاعرہ فی الاصطلاح بہر حال اس
 صورت میں تفسیر بالذیل یا تفسیر بالقرینہ نہیں ہے تفسیر بالرای انہ کے
 الغرض ناظران اور اق کی خدمت میں عرض ہے کہ جو بارہ کفریہ نہیں کہ جو سانسو آیا ایک کے گناہین
 مولویوں کا کام یہ ہے کہ مسلمانوں کو کافر بنائیں ان کا کام یہ ہے کہ کافر کو مسلمان کریں اعتبار نہ ہو تو یہ
 کے افسانے یاد کرو سو اس زمانہ کے علماء سے ہو سکے تو اس گناہ کو جس کا اسلام پر انام ہو سکے
 و رطہ ہلاکت سے نجات دیں اور سال سعادت پہنچائیں و ما علینا الا البلاغ و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب

العلین و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ وصحابہ اجمعین
 کتبہ العبد المذنب محمد قاسم الصدیقی النالوتوی
 جواب دیگر از علماء کہنو

ہو انصوب

مختی نہ ہو کہ حدیث مذکور محققین محدثین کے نزدیک معتد بہ حاکم نے اسکے حق میں صحیح الاسناد کا
 اور زبوسی نے حسن الاسناد کا حکم دیا اور اس حدیث کے ثبوت میں کوئی سلسلہ قاعدہ معتد بہ نہیں اور
 زمین کے طبقات جداگانہ ہونا بہت احادیث سے ثابت ہیں اور اس سے معلوم ہوتا ہے کہ جس طرح ہوا
 اس طبقہ میں واگہدایت سکان کے تیار ہو اسی طرح ہر طبقہ میں سلسلہ نبوت کا سلسلہ ہوا
 کے سکان کے تیار ہوا اور چونکہ بدلائل عقیدہ نقلیہ لا تتاہی سلسلہ کی مثال ہے لاجرم ہر طبقہ میں ایک
 سلسلہ ہو گا کہ وہ ہمکے آدم کیسے مشابہ کیا گیا اور ایک نرسلسلہ ہو گا کہ وہ ہمارے حاکم کا سلسلہ ہے
 پس تا علیہ و آخر انبیاء طبقات تحتانیہ پر اطلاق خواتم کا درست ہے ان کے تیار ہونے کے
 خواتم طبقات تحتانیہ بعد عصر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہوا ہوا اور اس کے بعد ہوا
 تیسرے یہ کہ ہر عصر میں خواتم و ان بحدیث لا نبی بعدی یعنی کو غیرہ طیل ہوا اور بر تقدیر بر خواتم کی آنحضرت
 انبیاء طبقات ہوا اور بر تقدیر ثالث خواتم ہیں ایک کہ نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی مخصوص ہے
 طبقہ کے ہوا اور ایک خواتم نسبت نسبت انبیاء اسی طبقہ کے ہوا اور ہر طبقہ کے خواتم ہیں ان کے حاکم کی مثال
 ہوا اور ہر ایک انہ کے صاحب شریع جدید و خاتم انبیاء کے طبقات کا ہوا اور ہر طبقہ کے خواتم ہیں ان کے حاکم کی مثال
 تحتانیہ متبع نبوت محمدیہ ہوں کوئی انہ کا صاحب شریع جدید ہوا اور ہر طبقہ کے خواتم ہیں ان کے حاکم کی مثال

Marfat.com

